

PDF VERSION BY



ParsTech

2006

www.parstech.org

فهرست موضوعات قانون مدنی

مقدمه: در انتشار و آثار و اجراء قوانین به طور عموم ۱۲

جلد اول: در اموال

کتاب اول: در بیان اموال و مالکیت به طور کلی ۱۵

باب اول: در بیان انواع اموال ۱۵

فصل اول: در اموال غیر منقول ۱۵

فصل دوم: در اموال منقوله ۱۶

فصل سوم: در اموالی که مالک خاص ندارد ۱۷

باب دوم: در حقوق مختلفه که برای اشخاص نسب

به اموال حاصل می شود ۱۸

فصل اول: در مالکیت ۱۹

فصل دوم: در حق انتفاع ۲۰

مبحث اول: در عمری و رقبی و سکنی ۲۰

مبحث دوم: در وقف ۲۲

مبحث سوم: در حق انتفاع از مباحات ۲۸

فصل سوم: در حق ارتفاق نسبت به ملک غیر و در

احکام و آثار املاک، نسبت به املاک مجاور ۲۸

مبحث اول: در حق ارتفاق نسبت به ملک غیر ۲۸

مبحث دوم: در احکام و آثار املاک نسبت

به املاک مجاور ۳۱

مبحث سوم: در حریم املاک ۳۵

کتاب دوم: در اسباب تملک ۳۶

قسمت اول: در احیاء اراضی موات و حیازت

۳۶	اشیاء مباحه
۳۶	باب اول: در احیاء اراضی موات و مباحه
۳۷	باب دوم: در حیازت میاحات
۳۹	باب سوم: در معادن
۳۹	باب چهارم: در اشیاء پیدا شده و حیوانات ضاله
۳۹	فصل اول: در اشیاء پیدا شده
۴۱	فصل دوم: در حیوانات ضاله
۴۲	باب پنجم: در دقینه
۴۳	باب ششم: در شکار
۴۳	قسمت دوم: در عقود و معاملات و التزامات
۴۳	باب اول: در عقود و تعهدات به طور کلی
۴۳	فصل اول: در اقسام عقود و معاملات
۴۴	فصل دوم: در شرایط اساسی برای صحت معامله
۴۴	مبحث اول: در قصد طرفین و رضای آنها
۴۷	مبحث دوم: در اهلیت طرفین
۴۷	مبحث سوم: در مورد معامله
۴۷	مبحث چهارم: در جهت معامله
۴۸	فصل سوم: در اثر معاملات
۴۸	مبحث اول: در قواعد عمومی
	مبحث دوم: در خسارات حاصله از عدم
۴۹	اجرای تعهدات
۵۰	مبحث سوم: در اثر عقود نسبت به اشخاص ثالث
	فصل چهارم: در بیان شرایطی که در ضمن

۵۰	عقد می‌شود
۵۰	مبحث اول: در اقسام شرط
۵۱	مبحث دوم: در احکام شرط
	فصل پنجم: در معاملاتی که موضوع آن مال
۵۳	غیر است یا معاملات فضولی
۵۶	فصل ششم: در سقوط تعهدات
۵۶	مبحث اول: در وفای به عهد
۵۹	مبحث دوم: در اقاله
۵۹	مبحث سوم: در ابراء
۶۰	مبحث چهارم: در تبدیل تعهد
۶۰	مبحث پنجم: در نهایت
۶۱	مبحث ششم: مالکیت مافی‌الذمه
	باب دوم: در الزاماتی که بدون قرارداد حاصل
۶۲	می‌شود
۶۲	فصل اول: در کلیات
۶۳	فصل دوم: در ضمان قهری
۶۳	مبحث اول: در غصب
۶۶	مبحث دوم: در اتلاف
۶۷	مبحث سوم: در تسبیب
۶۸	مبحث چهارم: در استیفاء
۶۸	باب سوم: در عقود معینه مختلفه
۶۸	فصل اول: در بیع
۶۸	مبحث اول: در احکام بیع
۶۹	مبحث دوم: در طرفین معامله

- ۷۰ مبحث سوم: در بیع
- ۷۲ مبحث چهارم: در آثار بیع
- ۷۲ فقره اول: در ملکیت بیع و ثمن
- ۷۳ فقره دوم: در تسلیم
- ۷۶ فقره سوم: در ضمان درک
- ۷۷ فقره چهارم: در تأدیه ثمن
- ۷۷ مبحث پنجم: در خیارات و احکام راجعه به آن
- ۷۷ فقره اول: در خیارات
- ۷۸ اول: در اختیار مجلس
- ۷۸ دوم: در اختیار حیوان
- ۷۸ سوم: در اختیار شرط
- ۷۹ چهارم: در اختیار تأخیر ثمن
- ۸۰ پنجم: در اختیار رؤیت و تخلف وصف
- ۸۱ ششم: در اختیار ظن
- ۸۱ هفتم: در اختیار عیب
- ۸۴ هشتم: در اختیار تدلیس
- ۸۴ نهم: در اختیار تبعض صفت
- ۸۵ دهم: در اختیار تخلف شرط
- ۸۵ فقره دوم: در احکام خیارات به طور کلی
- ۸۷ فصل دوم: در بیع شرط
- ۸۸ فصل سوم: در معاوضه
- ۸۸ فصل چهارم: در اجاره
- ۸۹ مبحث اول: در اجاره اشیاء
- ۹۵ مبحث دوم: در اجاره حیوانات
- ۹۶ مبحث سوم: در اجاره اشخاص

۹۶	فقرة اول: در اجارة خدمه و کارگر
۹۷	فقرة دوم: در اجارة متصدی حمل و نقل
۹۷	فصل پنجم: در مزارعه و مساقات
۹۷	مبحث اول: در مزارعه
۱۰۱	مبحث دوم: در مساقات
۱۰۱	فصل ششم: در مضاربه
۱۰۳	فصل هفتم: در جماله
۱۰۵	فصل هشتم: در شرکت
۱۰۵	مبحث اول: در احکام شرکت
۱۰۷	مبحث دوم: در تقسیم اموال شرکت
۱۱۰	فصل نهم: در ودیعه
۱۱۰	مبحث اول: در کلیات
۱۱۱	مبحث دوم: در تعهدات امین
۱۱۴	مبحث سوم: در تعهدات امانگذار
۱۱۴	فصل دهم: در هاربه
۱۱۶	فصل یازدهم: در قرض
۱۱۶	فصل دوازدهم: در قمار و گرومندی
۱۱۷	فصل سیزدهم: در وکالت
۱۱۷	مبحث اول: در کلیات
۱۱۸	مبحث دوم: در تعهدات وکیل
۱۱۹	مبحث سوم: در تعهدات موکل
۱۱۹	مبحث چهارم: در طرق مختلفه انقضاء وکالت
۱۲۱	فصل چهاردهم: در ضمان عقدی
۱۲۱	مبحث اول: در کلیات

مبحث دوم: در اثر ضمان بین ضامن و مضمون له	۱۲۲
مبحث سوم: در اثر ضمان بین ضامن و مضمون عنه	۱۲۳
مبحث چهارم: در اثر ضمان بین ضامنین	۱۲۵
فصل پانزدهم: در حواله	۱۲۶
فصل شانزدهم: در كفالت	۱۲۷
فصل هفدهم: در صلح	۱۳۰
فصل هجدهم: در رهن	۱۳۲
فصل نوزدهم: در هبه	۱۳۵
قسمت سوم: در اخذ به شفعه	۱۳۷
قسمت چهارم: در وصایا و ارث	۱۳۹
باب اول: در وصایا	۱۳۹
فصل اول: در کلیات	۱۳۹
فصل دوم: در موصی	۱۴۱
فصل سوم: در موصی به	۱۴۲
فصل چهارم: در موصی له	۱۴۳
فصل پنجم: در وصی	۱۴۴
باب دوم: در ارث	۱۴۵
فصل اول: در موجبات ارث و طبقات مختلفه وراث	۱۴۵
فصل دوم: در تحقق ارث	۱۴۵
فصل سوم: در شرایط و جمله از موانع ارث	۱۴۷
فصل چهارم: در حجب	۱۴۹
فصل پنجم: در فرض و صاحبان فرض	۱۵۱
فصل ششم: در سهم الارث طبقات مختلفه وراث	۱۵۳
مبحث اول: در سهم الارث طبقه اول	۱۵۳

۱۵۵	مبحث دوم: در سهم الارث طبقه دوم
۱۵۸	مبحث سوم: در سهم الارث وراث طبقه سوم
۱۶۱	مبحث چهارم: در میراث زوج و زوجه
۱۶۲	کتاب سوم: در مقررات مختلفه

جلد دوم: در اشخاص

۱۶۴	کتاب اول: در کلیات
۱۶۸	کتاب دوم: در تابعیت
۱۷۶	کتاب سوم: در اسناد سجل احوال
۱۷۸	کتاب چهارم: در اقامتگاه
۱۷۹	کتاب پنجم: در غایب مفقودالاثار
۱۸۳	کتاب ششم: در قرابت
۱۸۴	کتاب هفتم: در نکاح و طلاق
۱۸۴	باب اول: در نکاح
۱۸۴	فصل اول: در خواستگاری
۱۸۵	فصل دوم: قابلیت صحی برای ازدواج
۱۸۶	فصل سوم: در موانع نکاح
۱۹۰	فصل چهارم: شرایط صحت نکاح
۱۹۱	فصل پنجم: وکالت در نکاح
۱۹۱	فصل ششم: در نکاح منقطع
۱۹۲	فصل هفتم: در مهر

آئین نامه اجرائی قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲

۱۹۳	قانون مدنی
-----	------------

فصل هشتم: در حقوق و تکالیف زوجین نسبت به

۱۹۷	یکدیگر
۱۹۹	باب دوم: در انحلال عقد نکاح
۱۹۹	فصل اول: در مورد امکان فسخ نکاح
۲۰۳	فصل دوم: در طلاق
۲۰۳	مبحث اول: در کلیات
۲۰۴	مبحث دوم: در اقسام طلاق
۲۰۵	مبحث سوم: در عده
۲۰۶	کتاب هشتم: در اولاد
۲۰۶	باب اول: در نسب
۲۰۸	باب دوم: در نگاهداری و تربیت اطفال
۲۱۱	باب سوم: در ولایت قهری پدر و جد پدری
۲۱۳	کتاب نهم: در خائواده
۲۱۳	فصل اول: در الزام به اتفاق
۲۱۶	کتاب دهم: در حجر و قیمومت
۲۱۶	فصل اول: در کلیات
۲۱۸	فصل دوم: در موارد نصب قیم و ترتیب آن
	فصل سوم: در اختیارات و وظایف و مسئولیت قیم و حدود آن
	نظارت مدعی‌العموم در امور صغار و
۲۲۲	مجانی و اشخاص غیر رشید
۲۲۵	فصل چهارم: در موارد عزل قیم
۲۲۶	فصل پنجم: در خروج از تحت قیمومت

جلد سوم: در ادله اثبات دعوی

- ۲۲۸ کتاب اول: در اقرار
- ۲۲۸ باب اول: در شرایط اقرار
- ۲۳۰ باب دوم: در آثار اقرار
- ۲۳۱ کتاب دوم: در استناد
- ۲۳۵ کتاب سوم: در شهادت
- ۲۳۵ باب اول: در موارد شهادت
- ۲۳۷ باب دوم: در شرایط شهادت
- ۲۳۸ کتاب چهارم: در امارات
- ۲۳۹ کتاب پنجم: در قسم
- ۲۴۲ قانون مسئولیت مدنی
- ۲۴۹ ضمیمه

در انتشار و آثار و اجراء قوانین به طور عموم

ماده ۱ مصوبات مجلس شورای اسلامی و نتیجه همه پرسی پس از طی مراحل قانونی به رئیس جمهور ابلاغ می شود. رئیس جمهور باید ظرف مدت پنج روز آن را امضاء و به مجریان ابلاغ نماید و دستور انتشار آن را صادر کند و روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت پس از ابلاغ، منتشر نماید. تبصره در صورت استنکاف رئیس جمهور از امضاء یا ابلاغ در مدت مذکور در این ماده به دستور رئیس مجلس شورای اسلامی روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت مصوبه را چاپ و منتشر نماید.^۱

۱. اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ - روزنامه رسمی شماره ۱۳۶۱۴ - مورخ ۱۳۷۰/۹/۱۱.

اصلاحیه قبلی (مصوب ۱۳۶۱/۱۰/۸):

ماده ۱ مصوبات مجلس شورای اسلامی به رئیس جمهور ابلاغ و رئیس جمهور باید ظرف ۵ روز آن را امضاء و به دولت ابلاغ نموده و دولت موظف است ظرف مدت ۴۸ ساعت آن را منتشر نماید.

تبصره در صورت استنکاف رئیس جمهور از امضاء یا ابلاغ به دولت در مهلت مقرر دولت موظف است مصوبه یا نتیجه همه پرسی را پس از انقضای مدت مذکور ظرف چهل و هشت ساعت منتشر نماید.

ماده ۲ قوانین ۱۵ روز پس از انتشار، در سراسر کشور لازم الاجراء است مگر آنکه در خود قانون، ترتیب خاصی برای موقع اجراء مقرر شده باشد.^۱

ماده ۳ انتشار قوانین باید در روزنامه رسمی به عمل آید.

ماده ۴ اثر قانون نسبت به آئیه است و قانون نسبت به ماقبل خود اثر ندارد مگر اینکه در خود قانون، مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد.

ماده ۵ کلیه سکنه ایران، اهم از اتباع داخله و خارجه، مطیع قوانین ایران خواهند بود، مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

ماده ۶ قوانین مربوط به احوال شخصیه، از قبیل نکاح و طلاق و اهلیت اشخاص و ارث، در مورد کلیه اتباع ایران، ولو این که مقیم در خارجه باشند، مجری خواهد بود.

ماده ۷ اتباع خارجه مقیم در خاک ایران از حیث مسائل مربوطه به احوال شخصیه و اهلیت خود و همچنین از حیث حقوق ارثیه، در حدود معاهدات، مطیع قوانین و مقررات دولت

۱. اصلاحی مصوب ۱۳۲۸/۸/۲۹ - روزنامه رسمی ۷۲۴۲ - ۱۳۲۸/۹/۲۵.

ماده ۲ (مصوب سال ۱۳۰۷):

ماده ۲ قوانین در تهران ۱۰ روز پس از انتشار و در ولایات بعد از انقضای مدت مزبور به اضافه یک روز برای هر شش فرسخ مسافت تا تهران لازم الاجراء است مگر این که خود قانون، ترتیب خاصی برای موقع اجراء مقرر کرده باشد.

متبوع خود خواهند بود.

ماده ۸ اموال غیر منقول که اتباع خارجه در ایران بر طبق عهود، مملک کرده یا می کنند از هر جهت تابع قوانین ایران خواهد بود.

ماده ۹ مقررات عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول، منعقد شده باشد در حکم قانون است.

ماده ۱۰ قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است.

کتاب اول: در بیان اموال و مالکیت به طور کلی

باب اول: در بیان انواع اموال

ماده ۱۱ اموال بر دو قسم است: منقول و غیر منقول.

فصل اول: در اموال غیر منقول

ماده ۱۲ مال غیر منقول آن است که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود، اعم از اینکه استقرار آن ذاتی باشد یا به واسطه عمل انسان، به نحوی که نقل آن مستلزم خرابی یا نقص خود مال یا محل آن شود.

ماده ۱۳ اراضی و اینه و آسیا و هر چه که در بنا منصوب و عرفاً جزء بنا محسوب می شود غیر منقول است و همچنین است لوله ها که برای جریان آب یا مقاصد دیگر در زمین یا بنا کشیده شده باشد.

ماده ۱۴ آینه و پرده نقاشی و مجسمه و امثال آنها، در صورتی که در بنا یا زمین به کار رفته باشد، به طوری که نقل آن موجب نقص یا خرابی خود آن یا محل آن بشود، غیر منقول است.

ماده ۱۵ ثمره و حاصل، مادام که چیده یا درو نشده است غیر منقول است. اگر قسمتی از آن چیده یا درو شده باشد، تنها

آن قسمت منقول است.

ماده ۱۶ مطلق اشجار و شاخه‌های آن و نهال و قلمه، مادام که بریده یا کنده نشده است، غیر منقول است.

ماده ۱۷ حیوانات و اشیائی که مالک آن را برای عمل زراعت اختصاص داده باشد، از قبیل گاو و گاو میش و ماشین و اسباب و ادوات زراعت و تخم و غیره و به طور کلی هر مال منقول که برای استفاده از عمل زراعت، لازم و مالک آن را به این امر تخصیص داده باشد، از جهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال، جزو ملک محسوب و در حکم مال غیر منقول است و همچنین است تلمبه و گاو و یا حیوان دیگری که برای آبیاری زراعت یا خانه و باغ اختصاص داده شده است.

ماده ۱۸ حق انتفاع از اشیاء غیر منقوله، مثل حق عمری و سکنی و همچنین حق ارتفاق نسبت به ملک غیر، از قبیل حق العبور و حق المجری و دعاوی راجعه به اموال غیر منقوله از قبیل تقاضای خلع ید و امثال آن، تابع اموال غیر منقول است.

فصل دوم: در اموال منقوله

ماده ۱۹ اشیائی که نقل آن از محلی به محل دیگر ممکن باشد بدون این که به خود یا محل آن خرابی وارد آید، منقول است.

ماده ۲۰ کلیه دیون، از قبیل قرض و ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستأجره از حیث صلاحیت محاکم، در حکم منقول است ولو اینکه مبیع یا عین مستأجره از اموال غیر منقوله باشد.

ماده ۲۱ انواع کشتی‌های کوچک و بزرگ و قایقها و آسیاها و

حمام‌هایی که که در روی رودخانه و دریاها ساخته می‌شود و می‌توان آنها را حرکت داد و کلیه کارخانه‌هایی که نظر به طرز ساختمان، جزو بنای عمارتی نباشد داخل در منقولات است ولی توقیف بعضی از اشیاء مزبوره ممکن است نظر به اهمیت آنها موافق ترتیبات خاصه به عمل آید.

ماده ۲۲ مصالح بنائی از قبیل سنگ و آجر و غیره، که برای بنائی تهیه شده یا به واسطه خرابی از بنا جدا شده باشد سادامی که در بنا به کار نرفته، داخل منقول است.

فصل سوم: در اموالی که مالک خاص ندارد

ماده ۲۳ استفاده از اموالی که مالک خاص ندارد مطابق قوانین مربوطه به آنها خواهد بود.

ماده ۲۴ هیچ کس نمی‌تواند طرق و شوارع عامه و کوچه‌هایی را که آخر آنها مسدود نیست تملک نماید.

ماده ۲۵ هیچ کس نمی‌تواند اموالی را که مورد استفاده عموم است و مالک خاص ندارد از قبیل پل‌ها و کاروانسراها و آب‌انبارهای عمومی و مدارس قدیمه و میدان‌گاههای عمومی، تملک کند. و همچنین است قنوات و چاه‌هایی که مورد استفاده عموم است.

ماده ۲۶ اموال دولتی که معد است برای مصالح بنا انتفاعات عمومی، مثل استحکامات و قلاع و خندق‌ها و خاکریزهای نظامی و قورخانه و اسلحه و ذخیره و سفاین جنگی و همچنین اثاثیه و ابنیه و عمارات دولتی و سیمهای تلگرافی دولتی و

موزه‌ها و کتابخانه‌های عمومی و آثار تاریخی و امثال آنها و بالجمله آنچه که از اموال منقوله و غیرمنقوله که دولت به عنوان مصالح عمومی و منافع ملی در تحت تصرف دارد، قابل تملک خصوصی نیست و همچنین است اموالی که موافق مصالح عمومی به ایالت یا ولایت یا ناحیه یا شهری اختصاص یافته باشد.

(اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴)

ماده ۲۷ اموالی که ملک اشخاص نمی‌باشد و افراد مردم می‌توانند آنها را مطابق مقررات مندرجه در این قانون و قوانین مخصوصه مربوطه به هر یک از اقسام مختلفه آنها تملک کرده و یا از آنها استفاده کنند مباحث نامیده می‌شود مثل اراضی موات یعنی زمین‌هایی که معطل افتاده و آبادی و کشت و زرع در آنها نباشد.

ماده ۲۸ اموال مجهول‌المالک با اذن حاکم یا مأذون از قبل او به مصارف فقرا می‌رسد.

باب دوم: در حقوق مختلفه که برای

اشخاص نسبت به اموال حاصل می‌شود

ماده ۲۹ ممکن است اشخاص نسبت به اموال علاقه‌های ذیل را دارا باشند:

۱ - مالکیت (اعم از عین یا منفعت).

۲ - حق انتفاع.

۳ - حق ارتفاق به ملک غیر.

فصل اول: در مالکیت

ماده ۳۰ هر مالکی نسبت به مایملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

ماده ۳۱ هیچ مالی را از تصرف صاحب آن نمی‌توان بیرون کرد مگر به حکم قانون.

ماده ۳۲ تمام ثمرات و متعلقات اموال منقول و غیر منقول که طبعاً یا در نتیجه عملی حاصل شده باشد، باینکه مال مالک اموال مزبوره است.

ماده ۳۳ ثمر و محصولی که از زمین حاصل می‌شود مال مالک زمین است چه به خودی خود روئیده باشد یا به واسطه عملیات مالک مگر اینکه ثمر یا حاصل از اصله یا حبه غیر حاصل شده باشد، که در این صورت درخت و محصول، مال صاحب اصله یا حبه خواهد بود، اگرچه بدون رضای صاحب زمین کاشته شده باشد.

ماده ۳۴ نتاج حیوانات در ملکیت، تابع مادر است و هر کس مالک مادر شد، مالک نتاج آن هم خواهد شد.

ماده ۳۵ تصرف به عنوان مالکیت، دلیل مالکیت است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

ماده ۳۶ تصرفی که ثابت شود ناشی از سبب مملکت یا ناقض قانونی نبوده معتبر نخواهد بود.

ماده ۳۷ اگر متصرف فعلی، اقرار کند که ملک، سابقاً مال مدعی او بوده است، در این صورت مشارالیه نمی‌تواند برای رد

ادعای مالکیت شخص مزبور، به تصرف خود استناد کند مگر این که ثابت نماید که ملک به ناقل صحیح به او منتقل شده است.

ماده ۳۸ مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است تا هرکجا بالا رود و همچنین است نسبت به زیر زمین، بالجمله مالک حق همه گونه تصرف در هوا و قرار دارد مگر آنچه را که قانون استثناء کرده باشد.

ماده ۳۹ هر بنا و درخت که در روی زمین است و همچنین هر بنا و حفری که در زیر زمین است ملک مالک آن زمین محسوب می شود مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

فصل دوم: در حق انتفاع

ماده ۴۰ حق انتفاع عبارت از حقی است که به موجب آن شخص می تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند.

مبحث اول: در عمری و رقبی و سکنی

ماده ۴۱ عمری حق انتفاعی است که به موجب عقدی از طرف مالک برای شخص به مدت عمر خود یا عمر متفیع و یا عمر شخص ثالثی برقرار شده باشد.

ماده ۴۲ رقبی حق انتفاعی است که از طرف مالک برای مدت معینی برقرار می گردد.

ماده ۴۳ اگر حق انتفاع عبارت از سکونت در مسکنی باشد

سکنی یا حق سکنی نامیده می‌شود و این حق ممکن است به طریق عمری یا به طریق رقبی برقرار شود.

ماده ۴۴ در صورتی که مالک برای حق انتفاع مدنی معین نکرده باشد حبس، مطلق بوده و حق مزبور تا فوت مالک خواهد بود مگر این که مالک قبل از فوت خود رجوع کند.

ماده ۴۵ در موارد فوق حق انتفاع را فقط دربارهٔ شخص یا اشخاصی می‌توان برقرار کرد که در حین ایجاد حق مزبور وجود داشته باشند، ولی ممکن است حق انتفاع تبعاً برای کسانی هم که در حین عقد به وجود نیامده‌اند برقرار شود و مصادمی که صاحبان حق انتفاع موجود هستند حق مزبور باقی و بعد از انقراض آنها حق زائل می‌گردد.

ماده ۴۶ حق انتفاع ممکن است فقط نسبت به مالی برقرار شود که استفاده از آن با بقای عین ممکن باشد اعم از اینکه مال مزبور منقول باشد یا غیرمنقول و مشاع باشد یا مفروز.

ماده ۴۷ در حبس، اعم از عمری و غیره، قبض شرط صحت است.

ماده ۴۸ منتفع باید از مالی که موضوع حق انتفاع است سوء استفاده نکرده و در حفاظت آن تعدی یا تفریط ننماید.

ماده ۴۹ مخارج لازمه برای نگهداری مالی که موضوع انتفاع است برعهدهٔ منتفع نیست مگر اینکه خلاف آن شرط باشد.

ماده ۵۰ اگر مالی که موضوع حق انتفاع است، بدون تعدی یا تفریط منتفع، تلف شود، مشارالیه مسئول آن نخواهد بود.

ماده ۵۱ حق انتفاع در موارد ذیل زایل می‌شود:

۱ - در صورت انقضاء مدت.

۲ - در صورت تلف شدن مالی که موضوع انتفاع است.

ماده ۵۲ در موارد ذیل منتفع، ضامن تضررات مالک است:

۱ - در صورتی که منتفع از مال موضوع انتفاع سوء استفاده کند.

۲ - در صورتی که شرایط مقرر از طرف مالک را رعایت ننماید و این عدم رعایت موجب خسارتی بر موضوع حق انتفاع باشد.

ماده ۵۳ انتقال عین از طرف مالک به غیر، موجب بطلان حق انتفاع نمی‌شود، ولی اگر منتقل‌الیه، جاهل باشد که حق انتفاع متعلق به دیگری است، اختیار فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده ۵۴ سایر کیفیات انتفاع از مال دیگری به‌تجوی خواهد بود که مالک قرار داده یا عرف و عادت اقتضاء بنماید.

مبحث دوم: در وقف

ماده ۵۵ وقف عبارت است از این که عین مال، حبس و منافع آن، تسبیل شود.

ماده ۵۶ وقف واقع می‌شود به ایجاب از طرف واقف به هر لفظی که صراحتهاً دلالت بر معنی آن کند و قبول طبقه اول از موقوف علیهم یا قائم مقام قانونی آنها در صورتی که محصور باشند مثل وقف بر اولاد و اگر موقوف علیهم غیرمحصور یا وقف بر مصالح عامه باشد در این صورت قبول حاکم شرط است.

ماده ۵۷ واقف باید مالک مالی باشد که وقف می‌کند و به علاوه دارای اهلیتی باشد که در معاملات، معتبر است.

ماده ۵۸ فقط وقف مالی جایز است که با بقاء عین بتوان از آن مستفیع شد اعم از این که متقول باشد یا غیرمقول، مشاع باشد یا مفروز.

ماده ۵۹ اگر واقف، عین موقوفه را به تصرف وقف ندهد وقف محقق نمی‌شود و هر وقت به قبض داد وقف تحقق پیدا می‌کند. ماده ۶۰ در قبض، فوریت شرط نیست بلکه مادامی که واقف رجوع از وقف نکرده است هر وقت قبض بدهد وقف تمام می‌شود.

ماده ۶۱ وقف، بعد از وقوع آن به نحو صحت و حصول قبض، لازم است و واقف نمی‌تواند از آن رجوع کند یا در آن تغییری بدهد یا از موقوف علیهم کسی را خارج کند یا کسی را داخل در موقوف علیهم نماید یا با آنها شریک کند یا اگر در ضمن عقد متولی معین نکرده بعد از آن متولی قرار دهد یا خود به عنوان تولیت دخالت کند.

ماده ۶۲ در صورتی که موقوف علیهم محصور باشند خود آنها قبض می‌کنند و قبض طبقه اولی کافی است و اگر موقوف علیهم غیرمحصور یا وقف بر مصالح عامه باشد متولی وقف، و الا حاکم قبض می‌کند.

ماده ۶۳ ولی و وصی محجورین، از جانب آنها موقوفه را قبض می‌کنند و اگر خود واقف، تولیت را برای خود قرار داده باشد قبض خود او کفایت می‌کند.

ماده ۶۴ مالی را که منافع آن موقتاً متعلق به دیگری است می‌توان وقف نمود و همچنین وقف ملک کسی که در آن، حق ارتفاق موجود است، جایز است بدون این که به حق مزبور خللی وارد آید.

ماده ۶۵ صحت وقفی که به علت اضرار دیان واقف، واقع شده باشد، منوط به اجازه دیان است.

ماده ۶۶ وقف بر مقاصد غیر مشروع، باطل است.

ماده ۶۷ مالی که قبض و اقباض آن ممکن نیست وقف آن باطل است لیکن اگر واقف، تنها قادر بر اخذ و اقباض آن نباشد و موقوف علیه قادر به اخذ آن باشد صحیح است.

ماده ۶۸ هر چیزی که طبعاً یا بر حسب عرف و عادت، جزء یا از توابع و متعلقات عین موقوفه محسوب می‌شود، داخل در وقف است مگر این که واقف، آن را استثناء کند به نحوی که در فصل بیع مذکور است.

ماده ۶۹ وقف بر معدوم صحیح نیست مگر به تبع موجود.

ماده ۷۰ اگر وقف بر موجود و معدوم معاً واقع شود، نسبت به سهم موجود، صحیح و نسبت به سهم معدوم، باطل است.

ماده ۷۱ وقف بر مجهول صحیح نیست.

ماده ۷۲ وقف بر نفس، به این معنی که واقف خود را موقوف علیه یا جزء موقوف علیهم نماید یا پرداخت دیون یا سایر مخارج خود را از منافع موقوفه قرار دهد، باطل است اعم از این که راجع به حال حیات باشد یا بعد از فوت.

ماده ۷۳ وقف بر اولاد و اقوام و خدمه و واردين و امثال آنها صحيح است.

ماده ۷۴ در وقف بر مصالح عامه، اگر خود واقف نیز مصداق موقوف عليهم واقع شود، می تواند منتفع گردد.

ماده ۷۵ واقف می تواند تولیت یعنی اداره کردن امور موقوفه را مادام الحیات یا در مدت معینی برای خود قرار دهد و نیز می تواند متولی دیگری معین کند که مستقلاً یا مجتمعاً با خود واقف اداره کند. تولیت اموال موقوفه ممکن است به یک یا چند نفر دیگر، غیر از خود واقف واگذار شود که هر یک مستقلاً یا منجماً اداره کنند و همچنین واقف می تواند شرط کند که خود و یا متولی که معین شده است نصب متولی کند و یا در این موضوع هر ترتیبی را که مقتضی بداند قرار دهد.

ماده ۷۶ کسی که واقف او را متولی قرار داده می تواند بدو تولیت را قبول یا رد کند و اگر قبول کرد دیگر نمی تواند رد نماید و اگر رد کرد مثل صورتی است که از اصل، متولی قرار داده نشده باشد.

ماده ۷۷ هرگاه واقف برای دو نفر یا بیشتر به طور استقلال تولیت قرار داده باشد هر یک از آنها فوت کنند، دیگری یا دیگران مستقلاً تصرف می کنند و اگر به نحو اجتماع قرار داده باشد تصرف هر یک بدون تصویب دیگری یا دیگران نافذ نیست و بعد از فوت یکی از آنها، حاکم شخصی را ضمیمه آنکه باقیمانده است می نماید که مجتمعاً تصرف کنند.

ماده ۷۸ واقف می تواند بر متولی، ناظر قرار دهد که اعمال

متولی به تصویب یا اطلاع او باشد.

ماده ۷۹ واقف یا حاکم نمی‌تواند کسی را که در ضمن عقد وقف، متولی قرار داده شده است عزل کند مگر در صورتی که حق عزل شرط شده باشد و اگر خیانت متولی ظاهر شود، حاکم ضم امین می‌کند.

ماده ۸۰ اگر واقف وصف مخصوصی را در شخص متولی شرط کرده باشد و متولی فاقد آن وصف گردد منعزل می‌شود.

ماده ۸۱ در اوقاف عامه که متولی معین نداشته باشد، اداره موقوفه طبق نظر ولی فقیه خواهد بود.

(اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴)

ماده ۸۲ هرگاه واقف برای اداره کردن موقوفه، ترتیب خاصی معین کرده باشد متولی باید به همان ترتیب رفتار کند و اگر ترتیبی قرار نداده باشد متولی باید راجع به تعمیر و اجاره و جمع آوری منافع و تقسیم آن بر مستحقین و حفظ موقوفه و غیره مثل وکیل امینی، عمل نماید.

ماده ۸۳ متولی نمی‌تواند تولیت را به دیگری تفویض کند مگر آنکه واقف در ضمن وقف به او اذن داده باشد ولی اگر در ضمن وقف شرط مباشرت نشده باشد می‌تواند وکیل بگیرد.

ماده ۸۴ جایز است واقف از منافع موقوفه سهمی برای عمل متولی قرار دهد و اگر حق التولیه معین نشده باشد متولی مستحق اجرت المثل عمل است.

ماده ۸۵ بعد از آنکه منافع موقوفه، حاصل، و حصه هر یک از موقوف علیهم معین شد، موقوف علیه می‌تواند حصه خود را

تصرف کند اگر چه متولی اذن نداده باشد مگر اینکه واقف اذن در تصرف را شرط کرده باشد.

ماده ۸۶ در صورتی که واقف ترتیبی قرار نداده باشد، مخارج تعمیر و اصلاح موقوفه و اموری که برای تحصیل منفعت لازم است بر حق موقوف علیهم، مقدم خواهد بود.

ماده ۸۷ واقف می‌تواند شرط کند که منافع موقوفه مابین موقوف علیهم به تساری تقسیم شود یا به تفاوت، و یا این که اختیار به متولی یا شخص دیگری بدهد که هر نحو مصلحت می‌داند تقسیم کند.

ماده ۸۸ بیع وقف در صورتی که خراب شود یا خوف آن باشد که منجر به خرابی گردد به طوری که انتفاع از آن ممکن نباشد در صورتی جایز است که عمران آن متعذر باشد یا کسی برای عمران آن حاضر نشود.

ماده ۸۹ هرگاه بعضی موقوفه خراب یا مشرف به خرابی گردد به طوری که انتفاع از آن ممکن نباشد، همان بعضی، فروخته می‌شود مگر این که خرابی بعضی، سبب سلب انتفاع قسمتی که باقی مانده است بشود، در این صورت تمام فروخته می‌شود.

ماده ۹۰ عین موقوفه در مورد جواز بیع، به اقرب به غرض واقف تبدیل می‌شود.

ماده ۹۱ در موارد ذیل منافع موقوفات عامه صرف برائت عمومیه خواهد شد:

۱- در صورتیکه منافع موقوفه، مجهول‌المصرف باشد مگر این که قدر متیقنی در بین باشد.

۲ - در صورتی که صرف منافع موقوفه در مورد خاصی که واقف معین کرده است، متعذر باشد.

مبحث سوم: در حق انتفاع از مباحات

ماده ۹۲ هر کس می‌تواند با رعایت قوانین و نظامات راجعه به هر یک از مباحات، از آنها استفاده نماید.

فصل سوم: در حق ارتفاق نسبت به ملک غیر

و در احکام و آثار املاک، نسبت به املاک مجاور

مبحث اول: در حق ارتفاق نسبت به ملک غیر

ماده ۹۳ ارتفاق، حقی است برای شخص، در ملک دیگری.

ماده ۹۴ صاحبان املاک می‌توانند در ملک خود هر حقی را که بخواهند نسبت به دیگری قرار دهند در این صورت، کیفیت استحقاق، تابع قرارداد و عقدی است که مطابق آن، حق داده شده است.

ماده ۹۵ هرگاه زمین یا خانه کسی مجرای فاضلاب یا آب باران زمین یا خانه دیگری بوده است صاحب آن خانه یا زمین نمی‌تواند جلوگیری از آن کند مگر در صورتی که عدم استحقاق او معلوم شود.

ماده ۹۶ چشمه واقعه در زمین کسی محکوم به ملکیت صاحب زمین است مگر این که دیگری نسبت به آن چشمه عیناً یا انتفاعاً حقی داشته باشد.

ماده ۹۷ هرگاه کسی از قدیم در خانه یا ملک دیگری مجرای آب به ملک خود یا حق مرور داشته، صاحبخانه یا ملک نمی تواند مانع آب بردن یا عبور او از ملک خود شود و همچنین است سایر حقوق از قبیل حق داشتن در و شبکه و نالودان و حق شرب و غیره.

ماده ۹۸ اگر کسی حق عبور در ملک غیر ندارد ولی صاحب ملک اذن داده باشد که از ملک او عبور کنند، هر وقت بخواهد می تواند از اذن خود رجوع کرده و مانع عبور او بشود و همچنین است سایر ارتفاعات.

ماده ۹۹ هیچ کس حق ندارد نالودان خود را به طرف ملک دیگری بگذارد یا آب باران از بام خود به بام یا ملک همسایه جاری کند و یا برف بریزد مگر به اذن او.

ماده ۱۰۰ اگر مجرای آب شخصی، در خانه دیگری باشد و در مجری خرابی بهم رسد به نحوی که عبور آب موجب خسارت خانه شود مالک خانه حق ندارد صاحب مجری را به تعمیر مجری اجبار کند بلکه خود او باید دفع ضرر از خود نماید چنانچه اگر خرابی مجری مانع عبور آب شود مالک خانه ملزم نیست که مجری را تعمیر کند بلکه صاحب حق باید خود رفع مانع کند در این صورت برای تعمیر مجری می تواند داخل خانه یا زمین شود و لیکن بدون ضرورت حق ورود ندارد مگر به اذن صاحب ملک.

ماده ۱۰۱ هرگاه کسی از آبی که ملک دیگری است به نحوی از انحاء، حق انتفاع داشته باشد از قبیل دایر کردن آسیا و امثال آن،

صاحب آن نمی تواند مجری را تغییر دهد به نحوی که مانع از استفاده حق دیگری باشد.

ماده ۱۰۲ هرگاه ملکی کلاً یا جزئاً به کسی منتقل شود و برای آن ملک حق الارتفاقی در ملک دیگر یا در جزء دیگر همان ملک موجود باشد آن حق به حال خود باقی می ماند مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد.

ماده ۱۰۳ هرگاه شرکاء ملکی، دارای حقوق و منافع باشند و آن ملک ما بین شرکاء تقسیم شود هرکدام از آنها به قدر حصه، مالک آن حقوق و منافع خواهد بود مثل اینکه اگر ملکی دارای حق عبور در ملک غیر بوده و آن ملک که دارای حق است بین چند نفر تقسیم شود هر یک از آنها حق عبور از همان محلی که سابقاً حق داشته است خواهد داشت.

ماده ۱۰۴ حق الارتفاق مستلزم وسایل انتفاع از آن حق نیز خواهد بود مثل اینکه اگر کسی حق شرب از چشمه یا حوض یا آب انبار غیر دارد حق عبور تا آن چشمه یا حوض و آب انبار هم برای برداشتن آب دارد.

ماده ۱۰۵ کسی که حق الارتفاق در ملک غیر دارد مخارجی که برای تمتع از آن حق، لازم شود به عهده صاحب حق می باشد مگر اینکه بین او و صاحب ملک برخلاف آن، قراری داده شده باشد.

ماده ۱۰۶ مالک ملکی که مورد حق الارتفاق غیر است نمی تواند در ملک خود تصرفاتی نماید که باعث تضییع یا تعطیل حق مزبور باشد مگر با اجازه صاحب حق.

ماده ۱۰۷ تصرفات صاحب حق در ملک غیر که متعلق حق اوست باید به اندازه‌ای باشد که ضرر نرساند و یا به مقدار متعارف و آنچه ضرورت انتفاع، اقتضاء می‌کند.

ماده ۱۰۸ در تمام مواردی که انتفاع کسی از ملک دیگری به موجب اذن محض باشد مالک می‌تواند هر وقت بخواهد از اذن خود رجوع کند مگر این که مانع قانونی موجود باشد.

مبحث دوم: در احکام و آثار املاک نسبت به املاک مجاور
ماده ۱۰۹ دیواری که مابین دو ملک واقع است مشترک ما بین صاحب آن دو ملک محسوب می‌شود مگر این که قرینه یا دلیلی برخلاف آن موجود باشد.

ماده ۱۱۰ بنا، به طور ترصیف و وضع سرتیر از جمله فرائین است که دلالت بر تصرف و اختصاص می‌کند.

ماده ۱۱۱ هرگاه از دو طرف، بنا متصل به دیوار، به طور ترصیف باشد و یا از هر دو طرف به روی دیوار، سرتیر گذاشته شده باشد آن دیوار محکوم به اشتراک است مگر این که خلاف آن ثابت شود.

ماده ۱۱۲ هرگاه فرائین اختصاصی فقط از یک طرف باشد تمام دیوار محکوم به ملکیت صاحب آن طرف خواهد بود مگر این که خلافش ثابت شود.

ماده ۱۱۳ مخارج دیوار مشترک بر عهده کسانی است که در آن شرکت دارند.

ماده ۱۱۴ هیچ یک از شرکاء نمی‌تواند دیگری را اجبار بر بنا و

تعمیر دیوار مشترک نماید مگر این که دفع ضرر به نحو دیگری ممکن نباشد.

ماده ۱۱۵ در صورتی که دیوار مشترک خراب شود و احد شریکین از تجدید بنا و اجازه تصرف در مبنای مشترک امتناع نماید شریک دیگر می تواند در حصه خاص خود تجدید بنای دیوار را کند.

ماده ۱۱۶ هرگاه احد شرکاء، راضی به تصرف دیگری در مبنای باشد ولی از تحمل مخارج مضایقه نماید شریک دیگر می تواند بنای دیوار را تجدید کند و در این صورت اگر بنای جدید با مصالح مشترک ساخته شود دیوار، مشترک خواهد بود و الا مختص به شریکی است که بنا را تجدید کرده است.

ماده ۱۱۷ اگر یکی از دو شریک، دیوار مشترک را خراب کند در صورتی که خراب کردن آن لازم نبوده، باید آنکه خراب کرده مجدداً آن را بنا کند.

ماده ۱۱۸ هیچ یک از دو شریک حق ندارد دیوار مشترک را بالا ببرد یا روی آن، بنا یا سرتیری بگذارد یا درجه و رف باز کند یا هر نوع تصرفی نماید مگر به اذن شریک دیگر.

ماده ۱۱۹ هر یک از شرکاء بر روی دیوار مشترک سرتیر داشته باشد نمی تواند بدون رضای شریک دیگر تیرها را از جای خود تغییر دهد و به جای دیگر از دیوار بگذارد.

ماده ۱۲۰ اگر صاحب دیوار به همسایه اذن دهد که بر روی دیوار او سرتیر بگذارد یا روی آن بنا کند، هر وقت بخواهد می تواند از اذن خود رجوع کند مگر اینکه به وجه ملزمی این

حق را از خود سلب کرده باشد.

ماده ۱۲۱ هرگاه کسی به اذن صاحب دیوار، بر روی دیوار، سر تیری گذارده باشد و بعد آن را بردارد نمی‌تواند مجدداً بگذارد مگر به اذن جدید از صاحب دیوار و همچنین است سایر تصرفات.

ماده ۱۲۲ اگر دیواری متمایل به ملک غیر یا شارع و نحو آن شود که مشرف به خرابی گردد صاحب آن اجبار می‌شود که آن را خراب کند.

ماده ۱۲۳ اگر خانه یا زمینی بین دو نفر تقسیم شود یکی از آنها نمی‌تواند دیگری را مجبور کند که با هم دیواری ما بین دو قسمت بکشند.

ماده ۱۲۴ اگر از قدیم سرتر عمارتی روی دیوار مختصی همسایه بوده و سابقه این تصرف معلوم نباشد باید به حال سابق باقی بماند و اگر به سبب خرابی عمارت و نحو آن، سرتر برداشته شود صاحب عمارت می‌تواند آن را تجدید کند و همسایه حق ممانعت ندارد مگر این که ثابت نماید وضعیتی سابق به صرف اجازه او ایجاد شده بوده است.

ماده ۱۲۵ هرگاه طبقه تحتانی مال کسی باشد و طبقه فوقانی مال دیگری، هر یک از آنها می‌تواند به طور متعارف در حصه اختصاصی خود تصرف بکند لیکن نسبت به سقف بین دو طبقه، هر یک از مالکین طبقه فوقانی و تحتانی می‌تواند در کف یا سقف طبقه اختصاصی خود، به طور متعارف، آن اندازه تصرف نماید که مزاحم حق دیگری نباشد.

ماده ۱۲۶ صاحب اطاق تحتانی نسبت به دیوارهای اطاق و صاحب فوقانی نسبت به دیوارهای غرفه بالا اختصاص و هر دو نسبت به سقف مابین اطاق و غرفه بالا اشتراک متصرف شناخته می‌شوند.

ماده ۱۲۷ پله فوقانی، ملک صاحب طبقه فوقانی محسوب است مگر این که خلاف آن ثابت شود.

ماده ۱۲۸ هیچ یک از صاحبان طبقه تحتانی و غرفه فوقانی نمی‌تواند دیگری را اجبار به تعمیر یا مساعدت در تعمیر دیوارها و سقف آن بنماید.

ماده ۱۲۹ هرگاه سقف واقع مابین عمارت تحتانی و فوقانی خراب شود، در صورتی که بین مالک فوقانی و مالک تحتانی، موافقت در تجدید بنا حاصل نشود و قرارداد ملزومی سابقاً بین آنها موجود نباشد هر یک از مالکین اگر تبرعاً سقف را تجدید نموده، چنانچه با مصالح مشترک ساخته شده باشد سقف، مشترک است و اگر با مصالح مختصه ساخته شده، متعلق به بانی خواهد بود.

ماده ۱۳۰ کسی حق ندارد از خانه خود به فضای خانه همسایه، بدون اذن او خروجی بدهد و اگر بدون اذن، خروجی بدهد ملزم به رفع آن خواهد بود.

ماده ۱۳۱ اگر شاخه درخت کسی داخل در فضای خانه یا زمین همسایه شود باید از آنجا عطف کند و اگر نکرد همسایه می‌تواند آن را عطف کند و اگر نشد از حد خانه خود قطع کند و همچنین است حکم ریشه‌های درخت که داخل ملک غیر

می‌شود.

ماده ۱۳۲ کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه شود مگر تصرفی که به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از خود باشد.

ماده ۱۳۳ کسی نمی‌تواند از دیوار خانه خود به خانه همسایه در باز کند اگرچه دیوار، ملک مختصی او باشد، لیکن می‌تواند از دیوار مختصی خود روزنه یا شبکه باز کند و همسایه حق منع او را ندارد ولی همسایه هم می‌تواند جلوی روزنه و شبکه دیوار بکشد یا پرده بپاویزد که مانع رؤیت شود.

ماده ۱۳۴ هیچ‌یک از اشخاصی که در یک معبر یا یک مجری شریکند نمی‌توانند شرکاء دیگر را مانع از عبور یا بردن آب شوند.

ماده ۱۳۵ درخت و حفیره و نحو آنها که فاصل ما بین املاک باشد در حکم دیوار مابین خواهد بود.

مبحث سوم: در حریم املاک

ماده ۱۳۶ حریم، مقداری از اراضی اطراف ملک و قنات و نهر و امثال آن است که برای کمال انتفاع از آن ضرورت دارد.

ماده ۱۳۷ حریم چاه برای آب خوردن (۲۰) گز و برای زراعت (۳۰) گز است.

ماده ۱۳۸ حریم چشمه و قنات از هر طرف در زمین رخصه (۵۰۰) گز و در زمین سخت (۲۵۰) گز است لیکن اگر مقادیر مذکوره در این ماده و ماده قبل برای جلوگیری از ضرر کافی

نیاشد به اندازه‌ای که برای دفع ضرر کافی باشد به آن افزوده می‌شود.

ماده ۱۳۹ حریم در حکم ملک صاحب حریم است و تملک و تصرف در آن که منافعی باشد با آنچه مقصود از حریم است بدون اذن از طرف مالک، صحیح نیست و بنابراین کسی نمی‌تواند در حریم چشمه و یا قنات دیگری چاه یا قنات بکند ولی تصرفاتی که موجب ضرر نشود جائز است.

کتاب دوم: در اسباب تملک

ماده ۱۴۰ تملک حاصل می‌شود:

- ۱ - به احياء اراضی موات و حيازت اشیاء مباحه.
- ۲ - به وسیله عقود و تعهدات.
- ۳ - به وسیله اخذ به شفعه.
- ۴ - به ارث.

قسمت اول: در احياء اراضی موات و حيازت اشیاء مباحه

باب اول: در احياء اراضی موات و مباحه

ماده ۱۴۱ مراد از احياء زمین آنست که اراضی موات و مباحه را به وسیله عملیاتی که در عرف، آباد کردن محسوب است از قبیل زراعت، درختکاری، بناساختن و غیره قابل استفاده نمایند.

ماده ۱۴۲ شروع در احياء از قبیل سنگ چیدن اطراف زمین یا کندن چاه و غیره، تحجیر است و موجب مالکیت نمی‌شود ولی برای تحجیرکننده ایجاد حق اولویت در احياء می‌نماید.

ماده ۱۴۳ هر کس از اراضی موات و مباحه قسمتی را به قصد تملک احیاء کند مالک آن قسمت می شود.

ماده ۱۴۴ احیاء اطراف زمین موجب تملک وسط آن نیز می باشد.

ماده ۱۴۵ احیاء کننده باید قوانین دیگر مربوط به این موضوع را از هر حیث رعایت نماید.

باب دوم: در حيازت مباحات

ماده ۱۴۶ مقصود از حيازت، تصرف و وضع يد است يا مهيا کردن وسايل تصرف و استيلاء.

ماده ۱۴۷ هر کس مال مباحی را با رعایت قوانین مربوط به آن حيازت کند مالک آن می شود.

ماده ۱۴۸ هر کس در زمین مباح نهري بکند و متصل کند به رودخانه، آن نهر را احیاء کرده و مالک آن نهر می شود ولی مادامی که متصل به رودخانه نشده است تحجیر محسوب می شود.

ماده ۱۴۹ هرگاه کسی به قصد حيازت مباحه، نهر یا مجری احداث کند آب مباحی که در نهر یا مجرای مزبور وارد شود ملک صاحب مجری است و بدون اذن مالک نمی توان از آن نهری جدا کرد یا زمینی مشروب نمود.

ماده ۱۵۰ هرگاه چند نفر در کندن مجری یا چاه شریک شوند به نسبت عمل و مخارجی که موجب تفاوت عمل باشد مالک آب آن می شوند و به همان نسبت بین آنها تقسیم می شود.

ماده ۱۵۱ یکی از شرکاء نمی‌تواند از مجرای مشترک، مجرای جدا کند یا دهته نهر را وسیع یا تنگ کند یا روی آن پل یا آسیاب بسازد یا اطراف آن درخت بکارد یا هر نحو تصرفی کند مگر به اذن سایر شرکاء.

ماده ۱۵۲ اگر نصیب مفروز یکی از شرکاء از آب نهر مشترک، داخل مجرای مختصی آن شخص شود آن آب، ملک مخصوص آن می‌شود و هر نحو تصرفی در آن می‌تواند بکند.

ماده ۱۵۳ هرگاه نهری مشترک مابین جماعتی باشد و در مقدار نصیب هریک از آنها اختلاف شود حکم به تساوی نصیب آنها می‌شود مگر اینکه دلیلی بر زیادتی نصیب بعضی از آنها موجود باشد.

ماده ۱۵۴ کسی نمی‌تواند از ملک غیر، آب به ملک خود ببرد بدون اذن مالک، اگر چه راه دیگری نداشته باشد.

ماده ۱۵۵ هرکس حق دارد از نهرهای مباحه، اراضی خود را مشروب کند یا برای زمین و آسیاب و سایر حوائج خود، از آن، نهر جدا کند.

ماده ۱۵۶ هرگاه آب نهر کافی نباشد که تمام اراضی اطراف آن مشروب شود و مابین صاحبان اراضی در تقدم و تأخر اختلاف شود و هیچ یک نتواند حق تقدم خود را ثابت کند، با رعایت ترتیب، هر زمینی که به منبع آب نزدیک‌تر است به قدر حاجت، حق تقدم بر زمین پائین‌تر خواهد داشت.

ماده ۱۵۷ هرگاه دو زمین، در دو طرف نهر محاذی هم واقع شوند و حق تقدم یکی بر دیگری محرز نباشد و هر دو در یک

زمان بخواهند آب ببرند و آب، کافی برای هر دو نباشد باید برای تقدم و تاخر در بردن آب، به نسبت حصه قرعه زده و اگر آب، کافی برای هر دو باشد به نسبت حصه تقسیم می کنند.

ماده ۱۵۸ هرگاه تاریخ احیاء اراضی اطراف رودخانه مختلف باشد زمینی که احیاء آن مقدم بوده است در آب نیز مقدم می شود بر زمین متأخر در احیاء، اگر چه پائین تر از آن باشد.

ماده ۱۵۹ هرگاه کسی بخواهد جدیداً زمینی در اطراف رودخانه احیاء کند اگر آب رودخانه زیاد باشد و برای صاحبان اراضی سابقه تضییقی نباشد می تواند از آب رودخانه، زمین جدید را مشروب کند و الا حق بردن آب ندارد اگر چه زمین او بالاتر از سایر اراضی باشد.

ماده ۱۶۰ هرکس در زمین خود یا اراضی مباحه، به قصد تملک، قنات یا چاهی بکند تا به آب برسد یا چشمه جاری کند مالک آب آن می شود و در اراضی مباحه مادامی که به آب نرسیده تحجیر محسوب است.

باب سوم: در معادن

ماده ۱۶۱ معدنی که در زمین کسی واقع شده باشد ملک صاحب زمین است و استخراج آن تابع قوانین مخصوصه خواهد بود.

باب چهارم: در اشیاء پیدا شده و حیوانات ضاله

فصل اول: در اشیاء پیدا شده

ماده ۱۶۲ هرکس مالی پیدا کند که قیمت آن کمتر از یک درهم

که وزن آن ۱۲/۶ نخود نقره باشد، می‌تواند آن را تملک کند.
(اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴).

ماده ۱۶۳ اگر قیمت مال پیدا شده، یک درهم که وزن آن ۱۲/۶ نخود نقره یا بیشتر باشد، پیدا کننده باید یک سال تعریف کند و اگر در مدت مزبور صاحب مال پیدا نشد، مشارالیه مختار است که آن را به طور امانت نگاهدارد یا تصرف دیگری در آن بکند، در صورتی که آن را به طور امانت نگاهدارد و بدون تقصیر او تلف شود، ضامن نخواهد بود. (اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴).

تبصره در صورتی که پیدا کننده مال از همان ابتدا یا پیش از پایان مدت یک سال، علم حاصل کند که تعریف بی‌فایده است و یا از یافتن صاحب مال مأیوس گردد، تکلیف تعریف از او ساقط می‌شود. (الحاقی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴).

ماده ۱۶۴ تعریف اشیاء پیدا شده عبارت است از نشر و اعلان بر حسب مقررات شرعی به نحوی که بتوان گفت که عادتاً به اطلاع اهالی محل رسیده است. (اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴).

ماده ۱۶۵ هرکس در بیابان یا خرابه که خالی از سکنه بوده و مالک خاصی ندارد مالی پیدا کند می‌تواند آن را تملک کند و محتاج به تعریف نیست مگر این که معلوم باشد که مال عهد زمان حاضر است در این صورت در حکم سایر اشیاء پیدا شده در آبادی خواهد بود.

ماده ۱۶۶ اگر کسی در ملک غیر یا ملکی که از غیر خریده، مالی پیدا کند و احتمال بدهد که مال مالک فعلی یا مالکین سابق است باید به آنها اطلاع بدهد، اگر آنها مدعی مالکیت

شدند و به قرائن، مالکیت آنها معلوم شد باید به آنها بدهد و الا به طریقی که فوقاً مقرر است رفتار نماید.

ماده ۱۶۷ اگر مالی که پیدا شده است ممکن نیست باقی بماند و فاسد می شود باید به قیمت عادلانه فروخته شود و قیمت آن در حکم خود مال پیدا شده خواهد بود.

ماده ۱۶۸ اگر مال پیدا شده در زمان تعریف، بدون تقصیر پیدا کننده، تلف شود مشارالیه ضامن نخواهد بود.

ماده ۱۶۹ منافعی که از مال پیدا شده، حاصل می شود قبل از تملک، متعلق به صاحب آن است و بعد از تملک، مال پیدا کننده است.

فصل دوم: در حیوانات ضاله

ماده ۱۷۰ حیوان گمشده (ضاله) عبارت از هر حیوان مملوکی است که بدون متصرف یافت شود ولی اگر حیوان مزبور در چراگاه یا نزدیک آبی یافت شود یا متحمل از دفاع خود در مقابل حیوانات درنده باشد ضاله محسوب نمی گردد.

ماده ۱۷۱ هرکس حیوان ضاله پیدا نماید باید آن را به مالک آن رد کند و اگر مالک را نشناسد باید به حاکم یا قائم مقام او تسلیم کند و الا ضامن خواهد بود اگرچه آن را بعد از تصرف رها کرده باشد.

ماده ۱۷۲ اگر حیوان گمشده در نقاط مسکونه یافت شود و پیداکننده یا دسترسی به حاکم یا قائم مقام او، آن را تسلیم نکند حق مطالبه مخارج نگاهداری آن را از مالک نخواهد داشت.

هرگاه حیوان ضاله در نقاط غیرمسکونه یافت شود پیدا کننده می تواند مخارج نگاهداری آن را از مالک مطالبه کند مشروط بر این که از حیوان انتفاعی نبرده باشد و الا مخارج نگاهداری با منافع حاصله احتساب و پیداکننده یا مالک فقط برای بقیه، حق رجوع به یکدیگر را خواهد داشت.

باب پنجم: در دفینه

ماده ۱۷۳ دفینه مالی است که در زمین یا بنایی دفن شده و برحسب اتفاق و تصادف پیدا می شود.

ماده ۱۷۴ دفینه که مالک آن معلوم نباشد ملک کسی است که آن را پیدا کرده است.

ماده ۱۷۵ اگر کسی در ملک غیر، دفینه پیدا نماید باید به مالک اطلاع دهد، اگر مالک زمین مدعی مالکیت دفینه شد و آن را ثابت کرد، دفینه به مدعی مالکیت تعلق می گیرد.

ماده ۱۷۶ دفینه که در اراضی مباحه کشف شود متعلق به مستخرج آن است.

ماده ۱۷۷ جواهری که از دریا استخراج می شود ملک کسی است که آن را استخراج کرده است و آنچه که آب به ساحل می اندازد ملک کسی است که آن را حیات نماید.

ماده ۱۷۸ مالی که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض کرده است مال کسی است که آن را بیرون بیاورد.

باب ششم: در شکار

ماده ۱۷۹ شکار کردن، موجب تملک است.

ماده ۱۸۰ شکار حیوانات اهلی و حیوانات دیگری که علامت مالکیت در آن باشد موجب تملک نمی‌شود.

ماده ۱۸۱ اگر کسی کندو و یا محلی برای زنبور عسل تهیه کند زنبور عسلی که در آن جمع می‌شوند ملک آن شخص است؛ همین طور است حکم کبوتر که در برج کبوتر جمع شود.

ماده ۱۸۲ مقررات دیگر راجع به شکار به موجب نظامات مخصوصه معین خواهد شد.

قسمت دوم: در عقود و معاملات و الزامات

باب اول: در عقود و تعهدات به طور کلی

ماده ۱۸۳ عقد عبارت است از این که یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند و مورد قبول آنها باشد.

فصل اول: در اقسام عقود و معاملات

ماده ۱۸۴ عقود و معاملات به اقسام ذیل منقسم می‌شوند:

لازم، جایز، خیاری، منجز و معلق.

ماده ۱۸۵ عقد لازم آن است که هیچ‌یک از طرفین معامله، حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه.

ماده ۱۸۶ عقد جایز آن است که هر یک از طرفین بتوانند هر

وقتی بخواهد فسخ کند.

ماده ۱۸۷ عقد ممکن است نسبت به یک طرف لازم باشد و نسبت به طرف دیگر جایز.

ماده ۱۸۸ عقد خیاری آن است که برای طرفین یا یکی از آنها با برای ثالثی اختیار فسخ باشد.

ماده ۱۸۹ عقد منجز آن است که تأثیر آن بر حسب انشاء، موقوف به امر دیگری نباشد و الاً معلق خواهد بود.

فصل دوم: در شرایط اساسی برای صحت معامله

ماده ۱۹۰ برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است:

۱ - قصد طرفین و رضای آنها.

۲ - اهلیت طرفین.

۳ - موضوع معین که مورد معامله باشد.

۴ - مشروعیت جهت معامله.

مبحث اول: در قصد طرفین و رضای آنها

ماده ۱۹۱ عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند.

ماده ۱۹۲ در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد، اشاره که مبین قصد و رضا باشد کافی خواهد بود.

ماده ۱۹۳ انشاء معامله ممکن است به وسیله عملی که مبین

قصد و رضا باشد مثل قبض و الفبااض حاصل گردد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

ماده ۱۹۴ الفاظ و اشارات و اعمال دیگر که متعاملین به وسیله آن، انشاء معامله می نمایند باید موافق باشد به نحوی که احد طرفین، همان عقدی را قبول کند که طرف دیگر قصد انشاء آن را داشته است و الا معامله باطل خواهد بود.

ماده ۱۹۵ اگر کسی در حال مستی یا بیهوشی یا در حساب معامله نماید آن معامله به واسطه فقدان قصد باطل است.

ماده ۱۹۶ کسی که معامله می کند آن معامله برای خود آن شخص محسوب است مگر این که در موقع عقد، خلاف آن را تصریح نماید یا بعد، خلاف آن ثابت شود معذک ممکن است در ضمن معامله که شخص برای خود می کند تعهدی هم به نفع شخص ثالثی بنماید.

ماده ۱۹۷ در صورتی که ثمن یا مضمن معامله، عین متعلق به غیر باشد، آن معامله برای صاحب عین خواهد بود.

ماده ۱۹۸ ممکن است طرفین یا یکی از آنها به وکالت از غیر اقدام بنماید و نیز ممکن است که یک نفر به وکالت از طرف متعاملین، این اقدام را به عمل آورد.

ماده ۱۹۹ رضای حاصل در نتیجه اشتباه یا اکراه، موجب نفوذ معامله نیست.

ماده ۲۰۰ اشتباه وقتی موجب عدم نفوذ معامله است که مربوط به خود موضوع معامله باشد.

ماده ۲۰۱ اشتباه در شخص طرف، به صحت معامله خللی وارد

نمی‌آورد مگر در مواردی که شخصیت طرف، علت عمده عقد بوده باشد.

ماده ۲۰۲ اکراه به اعمالی حاصل می‌شود که مؤثر در هر شخص با شعوری بوده و او را نسبت به جان یا مال یا آبروی خود تهدید کند به نحوی که عادتاً قابل تحمل نباشد. در مورد اعمال اکراه آمیز سن و شخصیت و اخلاقی و مرد یا زن بودن شخص باید در نظر گرفته شود.

ماده ۲۰۳ اکراه موجب عدم نفوذ معامله است اگرچه از طرف شخص خارجی غیر از متعاملین واقع شود.

ماده ۲۰۴ تهدید طرف معامله در نفس یا جان یا آبروی اقوام نزدیک او از قبیل زوج و زوجه و آباء و اولاد موجب اکراه است.

در مورد این ماده تشخیص نزدیکی درجه برای مؤثر بودن اکراه بسته به نظر عرف است.

ماده ۲۰۵ هرگاه شخصی که تهدید شده است بداند که تهدید نشده نمی‌تواند تهدید خود را به موقع اجرا گذارد و یا خود شخص مزبور قادر باشد بر اینکه بدون مشقت، اکراه را از خود دفع کند و معامله را واقع نسازد آن شخص، مکره محسوب نمی‌شود.

ماده ۲۰۶ اگر کسی در نتیجه اضطراب، اقدام به معامله کند مکره محسوب نشده و معامله اضطرابی معتبر خواهد بود.

ماده ۲۰۷ ملزم شدن شخص به انشاء معامله به حکم مقامات صالحه قانونی، اکراه محسوب نمی‌شود.

ماده ۲۰۸ مجرد خوف از کسی بدون آن که از طرف آن کسی، تهدیدی شده باشد اکراه محسوب نمی‌شود.

ماده ۲۰۹ امضای معامله بعد از رفع اکراه موجب نفوذ معامله است.

مبحث دوم: در اهلیت طرفین

ماده ۲۱۰ متعاملین باید برای معامله اهلیت داشته باشند.

ماده ۲۱۱ برای اینکه متعاملین، اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند.

ماده ۲۱۲ معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل یا رشید نیستند به واسطه عدم اهلیت باطل است.

ماده ۲۱۳ معامله محجورین نافذ نیست.

مبحث سوم: در مورد معامله

ماده ۲۱۴ مورد معامله باید مال یا عملی باشد که هر یک از متعاملین، تعهد تسلیم یا ایفاء آن را می‌کنند.

ماده ۲۱۵ مورد معامله باید مالیت داشته و متضمن منفعت عقلانی مشروع باشد.

ماده ۲۱۶ مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است.

مبحث چهارم: در جهت معامله

ماده ۲۱۷ در معامله لازم نیست که جهت آن تصریح شود ولی

اگر تصریح شده باشد، باید مشروع باشد و الا معامله باطل است.

ماده ۲۱۸ هرگاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل است.
اصلاحی مصوب (۱۳۷۰/۸/۱۴)

ماده ۲۱۸ مکرر هرگاه طلبکار به دادگاه دادخواست داده دلایل اقامه نماید که مدیون برای فرار از دین، قصد فروش اموال خود را دارد، دادگاه می‌تواند قرار توقیف اموال وی را به میزان بدهی او صادر نماید، که در این صورت بدون اجازه دادگاه حق فروش اموال را نخواهد داشت. (الحاقی مصوب (۱۳۷۰/۸/۱۴)).

فصل سوم: در اثر معاملات

مبحث اول: در قواعد عمومی

ماده ۲۱۹ عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم مقام آنها لازم‌الاتباع است مگر این که به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود.

ماده ۲۲۰ عقود نه فقط متعاملین را به اجرای چیزی که در آن تصریح شده است ملزم می‌نماید بلکه متعاملین به کلیه نتایجی هم که به موجب عرف و عادت یا به موجب قانون از عقد حاصل می‌شود ملزم می‌باشند.

ماده ۲۲۱ اگر کسی تعهد اقدام به امری را بکند یا تعهد نماید که از انجام امری خودداری کند، در صورت تخلف، مسئول خسارت طرف مقابل است مشروط بر این که جبران خسارت

تصریح شده و با تعهد، عرفاً به منزله تصریح باشد و با
برحسب قانون، موجب ضمان باشد.

ماده ۲۲۲ در صورت عدم ایفاء تعهد با رعایت ماده فوق،
حاکم می‌تواند به کسی که تعهد به نفع او شده است اجازه دهد
که خود او عمل را انجام دهد و متخلف را به تأدیه مخارج آن
محکوم نماید.

ماده ۲۲۳ هر معامله که واقع شده باشد محمول بر صحت
است مگر این که فساد آن معلوم شود.

ماده ۲۲۴ الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه.

ماده ۲۲۵ متعارف بودن امری در عرف و عادت به طوری که
عقد بدون تصریح هم، متصرف به آن باشد به منزله ذکر در
عقد است.

مبحث دوم : در خسارات حاصله از عدم اجرای تعهدات

ماده ۲۲۶ در مورد عدم ایفاء تعهدات از طرف یکی از متعاملین،
طرف دیگر نمی‌تواند ادعای خسارت نماید مگر این که برای
ایفاء تعهد مدت معینی مقرر شده و مدت مزبور منقضی شده
باشد و اگر برای ایفاء تعهد، مدتی مقرر نبوده، طرف، وقتی
می‌تواند ادعای خسارت نماید که اختیار موقع انجام با او بوده
و ثابت نماید که انجام تعهد را مطالبه کرده است.

ماده ۲۲۷ متخلف از انجام تعهد وقتی محکوم به تأدیه خسارت
می‌شود که نتواند ثابت نماید که عدم انجام، به واسطه علت
خارجی بوده است که نمی‌توان مربوط به او نمود.

ماده ۲۲۸ در صورتی که موضوع تعهد، تأدیة وجه نقدی باشد، حاکم می‌تواند با رعایت ماده ۲۲۱ مدیون را به جبران خسارت حاصله از تأخیر در تأدیة دین محکوم نماید.

ماده ۲۲۹ اگر متعهد به واسطه حادثه‌ای که دفع آن خارج از حیطه اقتدار اوست، نتواند از عهده تعهد خود برآید، محکوم به تأدیة خسارت نخواهد بود.

ماده ۲۳۰ اگر در ضمن معامله شرط شده باشد که در صورت تخلف، متخلف مبلغی به عنوان خسارت تأدیسه نماید، حاکم نمی‌تواند او را به بیشتر یا کمتر از آنچه که ملزم شده است محکوم کند.

مبحث سوم: در اثر عقود نسبت به اشخاص ثالث

ماده ۲۳۱ معاملات و عقود فقط درباره طرفین متعاملین و قائم مقام قانونی آنها مؤثر است مگر در مورد ماده ۱۹۶.

فصل چهارم: در بیان شرایطی که در ضمن عقد می‌شود

مبحث اول: در اقسام شرط

ماده ۲۳۲ شروط مفصّله ذیل باطل است ولی مفسد عقد نیست:

۱ - شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد.

۲ - شرطی که در آن نفع و فایده نباشد.

۳ - شرطی که نامشروع باشد.

ماده ۲۳۳ شروط مفصّله ذیل باطل و موجب بطلان عقد است:

۱ - شرط خلاف مقتضای عقد.

۲ - شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل به عوضین شود.

ماده ۲۳۴ شرط بر سه قسم است:

۱ - شرط صفت.

۲ - شرط نتیجه.

۳ - شرط فعل اثباتاً یا نفیاً.

شرط صفت عبارت است از شرط راجعه به کیفیت یا کمیت مورد معامله.

شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج، شرط شود.
شرط فعل آن است که اقدام یا عدم اقدام به فعلی بریکی از متعاملین یا بر شخص خارجی شرط شود.

مبحث دوم: در احکام شرط

ماده ۲۳۵ هرگاه شرطی که در ضمن عقد شده است، شرط صفت باشد و معلوم شود آن صفت موجود نیست کسی که شرط به نفع او شده است خیار فسخ خواهد داشت.

ماده ۲۳۶ شرط نتیجه، در صورتی که حصول آن نتیجه، موقوف به سبب خاصی نباشد آن نتیجه به نفس اشتراط حاصل می شود.

ماده ۲۳۷ هرگاه شرط در ضمن عقد، شرط فعل باشد اثباتاً یا نفیاً، کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را به جا بیاورد و در صورت تخلف، طرف معامله می تواند به حاکم رجوع نموده تقاضای اجبار به وفای شرط بنماید.

ماده ۲۳۸ هرگاه فعلی در ضمن عقد شرط شود و اجبار ملزم

به انجام آن غیر مقدور ولی انجام آن به وسیله شخص دیگری مقدور باشد، حاکم می‌تواند به خرج ملزم موجبات انجام آن فعل را فراهم کند.

ماده ۲۳۹ هرگاه اجبار مشروط علیه برای انجام فعل مشروط ممکن نباشد و فعل مشروط هم از جمله اعمالی نباشد که دیگری بتواند از جانب او واقع سازد طرف مقابل، حق فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده ۲۴۰ اگر بعد از عقد، انجام شرط، معتنع شود یا معلوم شود که حین العقد معتنع بوده است کسی که شرط بر نفع او شده است اختیار فسخ معامله را خواهد داشت مگر این که امتناع، مستند به فعل مشروطه باشد.

ماده ۲۴۱ ممکن است در معامله شرط شود که یکی از متعاملین برای آنچه که به واسطه معامله، مشغول‌الذمه می‌شود رهن یا ضامن بدهد.

ماده ۲۴۲ هرگاه در عقد، شرط شده باشد که مشروط علیه مال معین را رهن دهد و آن مال تلف یا معیوب شود مشروطه اختیار فسخ معامله را خواهد داشت نه حق مطالبه عوض رهن یا ارزش عیب، و اگر بعد از آن که مال را مشروطه به رهن گرفت آن مال تلف یا معیوب شود دیگر اختیار فسخ ندارد.

ماده ۲۴۳ هرگاه در عقد، شرط شده باشد که ضامنی داده شود و این شرط انجام نگیرد مشروطه حق فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده ۲۴۴ طرف معامله که شرط به نفع او شده می‌تواند از

عمل به آن شرط صرفنظر کند در این صورت مثل آن است که این شرط در معامله قید نشده باشد، لیکن شرط نتیجه قابل اسقاط نیست.

ماده ۲۴۵ اسقاط حق حاصل از شرط، ممکن است به لفظ باشد یا به فعل یعنی عملی که دلالت بر اسقاط شرط نماید.

ماده ۲۴۶ در صورتی که معامله به واسطه اقاله یا فسخ بهم بخورد شرطی که در ضمن آن شده است باطل می‌شود و اگر کسی که ملزم به انجام آن شرط بوده است عمل به شرط کرده باشد می‌تواند عوض او را از مشروطه بگیرد.

فصل پنجم: در معاملاتی که موضوع

آن مال غیر است یا معاملات فضولی

ماده ۲۴۷ معامله به مال غیر، جز به عنوان ولایت یا وصایت یا وکالت، نافذ نیست ولو این که صاحب مال باطناً راضی باشد ولی اگر مالک یا قائم مقام او پس از وقوع معامله آن را اجازه نمود در این صورت معامله، صحیح و نافذ می‌شود.

ماده ۲۴۸ اجازه مالک نسبت به معامله فضولی حاصل می‌شود به لفظ یا فعلی که دلالت بر امضاء عقد نماید.

ماده ۲۴۹ سکوت مالک ولو با حضور در مجلس عقد، اجازه محسوب نمی‌شود.

ماده ۲۵۰ اجازه در صورتی مؤثر است که مسبوق به رد نباشد و الا اثری ندارد.

ماده ۲۵۱ رد معامله فضولی حاصل می‌شود به هر لفظ یا فعلی

که دلالت بر عدم رضای به آن نماید.

ماده ۲۵۲ لازم نیست اجازه یا رد فوری باشد. اگر تأخیر موجب ضرر طرف اصیل باشد مشارالیه می‌تواند معامله را بهم بزند.

ماده ۲۵۳ در معامله فضولی اگر مالک قبل از اجازه یا رد فوت نماید اجازه یا رد، با وارث است.

ماده ۲۵۴ هرگاه کسی نسبت به مال غیر معامله نماید و بعد آن مال، بنحوی از انحاء به معامله‌کننده فضولی منتقل شود، صرف تملک موجب نفوذ معامله سابقه نخواهد بود.

ماده ۲۵۵ هرگاه کسی نسبت به مالی، معامله به عنوان فضولی نماید و بعد معلوم شود که آن مال، ملک معامله‌کننده بوده است یا ملک کسی بوده است که معامله‌کننده می‌توانسته است از قبل او ولایتاً یا وکالتاً معامله نماید در این صورت نفوذ و صحت معامله موکول به اجازه معامل است و الا معامله باطل خواهد بود.

ماده ۲۵۶ هرگاه کسی مال خود و مال غیر را به یک عقدی منتقل کند یا انتقال مالی را برای خود و دیگری قبول کند معامله نسبت به خود او نافذ و نسبت به غیر، فضولی است.

ماده ۲۵۷ اگر عین مالی که موضوع معامله فضولی بوده است قبل از این که مالک، معامله فضولی را اجازه یا رد کند مورد معامله دیگر نیز واقع شود مالک می‌تواند هر یک از معاملات را که بخواهد اجازه کند در این صورت هر یک را اجازه کرد، معاملات بعد از آن نافذ و سابق بر آن باطل خواهد بود.

ماده ۲۵۸ نسبت به منافع مالی که مورد معامله فصولی بوده است و همچنین نسبت به منافع حاصله از عوض آن، اجازه یا رد از روز عقد مؤثر خواهد بود.

ماده ۲۵۹ هرگاه معامل فصولی، مالی را که موضوع معامله بوده است به تصرف متعامل داده باشد و مالک، آن معامله را اجازه نکند متصرف، ضامن عین و منافع است.

ماده ۲۶۰ در صورتی که معامل فصولی، عوض مالی را که موضوع معامله بوده است گرفته و در نزد خود داشته باشد و مالک با اجازه معامله، قبض عوض را نیز اجازه کند دیگر حق رجوع به طرف دیگر نخواهد داشت.

ماده ۲۶۱ در صورتی که مبیع فصولی به تصرف مشتری داده شود هرگاه مالک، معامله را اجازه نکرد مشتری نسبت به اصل مال و منافع مدعی که در تصرف او بوده ضامن است اگرچه منافع را استیفاء نکرده باشد و همچنین است نسبت به هر عیبی که در مدت تصرف مشتری، حادث شده باشد.

ماده ۲۶۲ در مورد ماده قبل، مشتری حق دارد که برای استرداد ثمن، عیناً یا مثلاً یا قیمتاً به بایع فصولی رجوع کند.

ماده ۲۶۳ هرگاه مالک، معامله را اجازه نکند و مشتری هم بر فصولی بودن آن جاهل باشد حق دارد که برای ثمن و کلیه غرامات به بایع فصولی رجوع کند و در صورت عاقل بودن، فقط حق رجوع برای ثمن را خواهد داشت.

فصل ششم: در سقوط تعهدات

ماده ۲۶۴ تعهدات به یکی از طرق ذیل ساقط می‌شود:

- ۱ - به وسیله وفای به عهد.
- ۲ - به وسیله اقاله.
- ۳ - به وسیله ابراء.
- ۴ - به وسیله تبدیل تعهد.
- ۵ - به وسیله تهاتر.
- ۶ - به وسیله مالکیت ما فی الذمه.

مبحث اول: در وفاء به عهد

ماده ۲۶۵ هرکس مالی به دیگری بدهد ظاهر در عدم تسرع است بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون این که مقروض آن چیز باشد می‌تواند استرداد کند.

ماده ۲۶۶ در مورد تعهداتی که برای متعهدله، قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد اگر متعهد به میل خود آن را ایفاء نماید دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود.

ماده ۲۶۷ ایفاء دین از جانب غیرمدیون هم جایز است اگر چه از طرف مدیون اجازه نداشته باشد ولیکن کسی که دین دیگری را ادا می‌کند اگر با اذن باشد حق مراجعه به او دارد و الا حق رجوع ندارد.

ماده ۲۶۸ انجام فعلی در صورتی که مباشرت شخص متعهد شرط شده باشد به وسیله دیگری ممکن نیست مگر با رضایت متعهدله.

ماده ۲۶۹ وفاء به عهد وقتی محقق می‌شود که متعهد، چیزی را که می‌دهد، مالک و یا مأذون از طرف مالک باشد و شخصاً هم اهلیت داشته باشد.

ماده ۲۷۰ اگر متعهد در مقام وفای به عهد، مالی تأدیه نماید دیگر نمی‌تواند به عنوان این که در حین تأدیه، مالک آن مال نبوده استرداد آن را از متعهدله بخواهد مگر این که ثابت کند که مال غیر و یا مجوز قانونی در ید او بوده، بدون این که اذن در تأدیه داشته باشد.

ماده ۲۷۱ دین باید به شخص داین یا به کسی که از طرف او وکالت دارد تأدیه گردد یا به کسی که قانوناً حق قبض را دارد.

ماده ۲۷۲ تأدیه به غیر اشخاص مذکور در ماده فوق وقتی صحیح است که دائن راضی شود.

ماده ۲۷۳ اگر صاحب حق از قبول آن امتناع کند متعهد به وسیله تصرف دادن آن به حاکم یا قائم مقام او بری می‌شود و از تاریخ این اقدام، مسئول خسارتی که ممکن است به موضوع حق وارد آید نخواهد بود.

ماده ۲۷۴ اگر متعهدله اهلیت قبض نداشته باشد تأدیه در وجه او معتبر نخواهد بود.

ماده ۲۷۵ متعهدله را نمی‌توان مجبور نمود که چیز دیگری به غیر آنچه که موضوع تعهد است قبول نماید اگرچه آن شیء، قیمتاً معادل یا بیشتر از موضوع تعهد باشد.

ماده ۲۷۶ مدیون نمی‌تواند مالی را که از طرف حاکم ممنوع از تصرف در آن شده است در مقام وفاء به عهد تأدیه نماید.

ماده ۲۷۷ متعهد نمی‌تواند متعهدانه را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید ولی حاکم می‌تواند نظر به وضعیت مدیون، مهلت عادله یا قرار اقساط دهد.

ماده ۲۷۸ اگر موضوع تعهد عین معینی باشد، تسلیم آن به صاحبش در وضعیتی که حین تسلیم دارد موجب برائت متعهد می‌شود اگرچه کسر و نقصان داشته باشد مشروط بر اینکه کسر و نقصان از تعدی و تفریط متعهد ناشی نشده باشد مگر در مواردی که در این قانون تصریح شده است. ولی اگر متعهد با انتضاء اجل و مطالبه، تأخیر در تسلیم نموده باشد مسئول هر کسر و نقصان خواهد بود اگرچه کسر و نقصان، مربوط به تقصیر شخص متعهد نباشد.

ماده ۲۷۹ اگر موضوع تعهد عین شخصی نبوده و کلی باشد متعهد مجبور نیست که از فرد اعلای آن‌ایفاء کند لیکن از فردی هم که عرفاً معیوب محسوب است نمی‌تواند بدهد.

ماده ۲۸۰ انجام تعهد باید در محلی که عقد واقع شده به عمل آید مگر اینکه بین متعاملین قرارداد مخصوصی باشد یا عرف و عادت، ترتیب دیگری اقتضاء نماید.

ماده ۲۸۱ مخارج تأدیه به عهده مدیون است مگر این که شرط خلاف شده باشد.

ماده ۲۸۲ اگر کسی به یک نفر دیون متعدده داشته باشد تشخیص اینکه تأدیه از بابت کدام دین است با مدیون می‌باشد.

مبحث دوم: در اقاله

ماده ۲۸۳ بعد از معامله، طرفین می‌توانند به تراضی آن را اقاله و تفاسخ کنند.

ماده ۲۸۴ اقاله به هر لفظ یا فعلی واقع می‌شود که دلالت بر بهم زدن معامله کند.

ماده ۲۸۵ موضوع اقاله ممکن است تمام معامله واقع شود یا فقط مقداری از مورد آن.

ماده ۲۸۶ تلف یکی از عوضین مانع اقاله نیست در این صورت به جای آن چیزی که تلف شده است، مثل آن در صورت مثلی بودن و قیمت آن در صورت قیمی بودن داده می‌شود.

ماده ۲۸۷ ثمرات و منافع منفصله که از زمان عقد تا زمان اقاله در مورد معامله حادث می‌شود مال کسی است که به واسطه عقد، مالک شده است ولی ثمرات متصله مال کسی است که در نتیجه اقاله مالک می‌شود.

ماده ۲۸۸ اگر مالک بعد از عقد در مورد معامله تصرفاتی کند که موجب ازدیاد قیمت آن شود در حین اقاله به مقدار قیمتی که به سبب عمل او زیاد شده است مستحق خواهد بود.

مبحث سوم: در ابراء

ماده ۲۸۹ ابراء عبارت از این است که داین از حق خود به اختیار صرف نظر نماید.

ماده ۲۹۰ ابراء وقتی موجب سقوط تعهد می‌شود که متعهد به

برای ابراء اهلیت داشته باشد.

ماده ۲۹۱ ابراء ذمه میت از دین صحیح است.

مبحث چهارم: در تبدیل تعهد

ماده ۲۹۲ تبدیل تعهد در موارد ذیل حاصل می‌شود:

- ۱ - وقتی که متعهد و متعهدله به تبدیل تعهد اصلی به تعهد جدیدی که قائم مقام آن می‌شود به سببی از اسباب تراخی نمایند در این صورت متعهد نسبت به تعهد اصلی بری می‌شود.
- ۲ - وقتی که شخص ثالثی با رضایت متعهدله قبول کند که دین متعهد را اداء نماید.

- ۳ - وقتی که متعهدله مافی الذمه متعهد را به کسی دیگر منتقل نماید.

ماده ۲۹۳ در تبدیل تعهد، تضمینات تعهد سابق به تعهد لاحق تعلق نخواهد گرفت مگر این که طرفین معامله آن را صراحتاً شرط کرده باشند.

مبحث پنجم: در تهاتر

ماده ۲۹۴ وقتی دو نفر در مقابل یکدیگر مدیون باشند بین دیون آنها به یکدیگر به طریقی که در مواد ذیل مقرر است تهاتر حاصل می‌شود.

ماده ۲۹۵ تهاتر قهری است و بدون این که طرفین در این موضوع تراخی نمایند حاصل می‌گردد؛ بنابراین به محض اینکه دو نفر در مقابل یکدیگر در آن واحد مدیون شدند هر دو دین

تا اندازه‌ای که با هم معادله می‌نمایند به طور تهاتر برطرف شده و طرفین به مقدار آن در مقابل یکدیگر بری می‌شوند.

ماده ۲۹۶ تهاتر فقط در مورد دو دینی حاصل می‌شود که موضوع آنها از یک جنس باشد با اتحاد زمان و مکان تأدیه ولو به اختلاف سبب.

ماده ۲۹۷ اگر بعد از ضمان، مضمون‌له به مضمون‌عنه مدیون شود موجب فراغ ذمه ضامن نخواهد شد.

ماده ۲۹۸ اگر فقط محل تأدیه دینین، مختلف باشد تهاتر وقتی حاصل می‌شود که با تأدیه مخارج مربوط به نقل موضوع قرض از محلی به محل دیگر یا پنحوی از اتحاد، طرفین، حق تأدیه در محل معین را ساقط نمایند.

ماده ۲۹۹ در مقابل حقوق ثابتة اشخاص ثالث، تهاتر مؤثر نخواهد بود و بنابراین اگر موضوع دین به نفع شخص ثالثی در نزد مدیون مطابق قانون توقیف شده باشد و مدیون بعد از این توقیف از دالین خود طلبکار گردد دیگر نمی‌تواند به استناد تهاتر از تأدیه مال توقیف شده امتناع کند.

مبحث ششم: مالکیت مافی‌الذمه

ماده ۳۰۰ اگر مدیون، مالک مافی‌الذمه خود گردد ذمه او بری می‌شود مثل اینکه اگر کسی به مورث خود مدیون باشد پس از فوت مورث، دین او نسبت به سهم‌الارث ساقط می‌شود.

باب دوم: در الزاماتی که بدون قرارداد حاصل می شود

فصل اول: در کلیات

ماده ۳۰۱ کسی که عمداً یا اشتهاً چیزی را که مستحق نبوده است دریافت کند ملزم است که آن را به مالک تسلیم کند.

ماده ۳۰۲ اگر کسی که اشتهاً خود را مدیون می دانست آن دین را تأدیه کند حق دارد از کسی که آن را بدون حق اخذ کرده است استرداد نماید.

ماده ۳۰۳ کسی که مالی را من غیر حق دریافت کرده است ضامن عین و منافع آن است اعم از این که به عدم استحقاق خود عالم باشد یا جاهل.

ماده ۳۰۴ اگر کسی که چیزی را بدون حق دریافت کرده است خود را محق می دانسته لیکن در واقع، محق نبوده و آن چیز را فروخته باشد معامله فضولی و تابع احکام مربوطه به آن خواهد بود.

ماده ۳۰۵ در مورد مواد فوق صاحب مال باید از عهده مخارج لازمه که برای نگهداری آن شده است برآید مگر در صورت علم متصرف به عدم استحقاق خود.

ماده ۳۰۶ اگر کسی اموال غایب یا محجور و امثال آنها را بدون اجازه مالک یا کسی که حق اجازه دارد اداره کند باید حساب زمان تصدی خود را بدهد در صورتی که تحصیل اجازه در موقع، مقدور بوده یا تأخیر در دخالت موجب ضرر نبوده است حق مطالبه مخارج نخواهد داشت ولی اگر عدم دخالت یا تأخیر در دخالت موجب ضرر صاحب مال باشد دخالت کننده

مستحق اخذ مخارجی خواهد بود که برای اداره کردن لازم بوده است.

فصل دوم: در ضمان قهری

ماده ۳۰۷ امور ذیل موجب ضمان قهری است:

۱ - غصب و آنچه که در حکم غصب است.

۲ - اتلاف.

۳ - تسبیب.

۴ - استیفاء.

مبحث اول: در غصب

ماده ۳۰۸ غصب، استیلاء بر حق غیر است به نحو عدوان. اثبات ید بر مال غیر بدون مجوز هم در حکم غصب است.

ماده ۳۰۹ هرگاه شخصی مالک را از تصرف در مال خود مانع شود بدون آنکه خود او تسلط بر آن مال پیدا کند غاصب محسوب نمی‌شود لیکن در صورت اتلاف یا تسبیب ضامن خواهد بود.

ماده ۳۱۰ اگر کسی که مالی به عاریه یا به ودیعه و امثال آنها در دست اوست منکر گردد از تاریخ انکسار در حکم غاصب است.

ماده ۳۱۱ غاصب باید مال مغضوب را عیناً به صاحب آن رد نماید و اگر عین تلف شده باشد باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر بعین دیگری رد عین ممکن نباشد باید بدل آن را بدهد.

ماده ۳۱۲ هرگاه مال مغضوب، مثلی بوده و مثل آن پیدا نشود غاصب باید قیمت حین‌الاداء را بدهد و اگر مثل، موجود بوده و از مالیت افتاده باشد باید آخرین قیمت آن را بدهد.

ماده ۳۱۳ هرگاه کسی در زمین خود یا مصالح متعلقه به دیگری بنائی بسازد یا درخت غیر را بدون اذن مالک در آن زمین غرس کند صاحب مصالح یا درخت می‌تواند قلع یا نزع آن را بخواهد مگر این که به اخذ قیمت تراخی نمایند.

ماده ۳۱۴ اگر در نتیجه عمل غاصب، قیمت مال مغضوب زیاد شود غاصب، حق مطالبه قیمت زیادی را نخواهد داشت مگر این که آن زیادتی عین باشد که در این صورت عین زاید متعلق به خود غاصب است.

ماده ۳۱۵ غاصب مسئول هر نقص و عیبی است که در زمان تصرف او به مال مغضوب وارد شده باشد هر چند مستند به فعل او نباشد.

ماده ۳۱۶ اگر کسی مال مغضوب را از غاصب غصب کند آن شخص نیز مثل غاصب سابق، ضامن است اگر چه به غاصبیت غاصب اولی جاهل باشد.

ماده ۳۱۷ مالک می‌تواند عین و در صورت تلف شدن عین، مثل یا قیمت تمام یا قسمتی از مال مغضوب را از غاصب اولی یا از هر یک از غاصبین بعدی که بخواهد مطالبه کند.

ماده ۳۱۸ هرگاه مالک رجوع کند به غاصبی که مال مغضوب در بد او تلف شده است آن شخص حق رجوع به غاصب دیگر ندارد ولی اگر به غاصب دیگری به غیر آن کسی که مال

در بد او تلف شده است رجوع نماید مشارالیه نیز می‌تواند به کسی که مال در بد او تلف شده است رجوع کند و یا به یکی از لاحقین خود رجوع کند تا منتهی شود به کسی که مال در بد او تلف شده است و به طور کلی ضامن بر عهده کسی مستقر است که مال مغضوب در نزد او تلف شده است.

ماده ۳۱۹ اگر مالک، تمام یا قسمی از مال مغضوب را از یکی از غاصبین بگیرد حق رجوع به قدر مأخوذ به غاصبین دیگر ندارد.

ماده ۳۲۰ نسبت به منافع مال مغضوب، هر یک از غاصبین به اندازه منافع زمان تصرف خود و ما بعد خود ضامن است اگر چه استیفاء منفعت نکرده باشد لیکن غاصبی که از عهده منافع زمان تصرف غاصبین لاحق خود برآمده است می‌تواند به هر یک نسبت به زمان تصرف او رجوع کند.

ماده ۳۲۱ هرگاه مالک، ذمه یکی از غاصبین را نسبت به مثل یا قیمت مال مغضوب ابراء کند حق رجوع به غاصبین دیگر نخواهد داشت ولی اگر حق خود را به یکی از آنان به نحوی از انحاء انتقال دهد آن کسی قائم مقام مالک می‌شود و دارای همان حقی خواهد بود که مالک دارا بوده است.

ماده ۳۲۲ ابراء ذمه یکی از غاصبین نسبت به منافع زمان تصرف او موجب ابراء ذمه دیگران از حصه آنها نخواهد بود؛ لیکن اگر یکی از غاصبین را نسبت به منافع عین ابراء کند حق رجوع به لاحقین نخواهد داشت.

ماده ۳۲۳ اگر کسی ملک مغضوب را از غاصب بخرد آن کس

نیز ضامن است و مالک می‌تواند بر طبق مقررات مواد فوق به هر یک از بایع و مشتری رجوع کرده عین و در صورت تلف شدن آن، مثل یا قیمت مال و همچنین منافع آن را در هر حال مطالبه نماید.

ماده ۳۲۴ در صورتی که مشتری عالم به غصب باشد حکم رجوع هریک از بایع و مشتری به یکدیگر در آنچه که مالک از آنها گرفته است حکم غاصب از غاصب بوده تابع مقررات فوق خواهد بود.

ماده ۳۲۵ اگر مشتری جاهل به غصب بوده و مالک به او رجوع نموده باشد او نیز می‌تواند نسبت به ثمن و خسارات به بایع رجوع کند اگر چه مبیع نزد خود مشتری تلف شده باشد و اگر مالک نسبت به مثل یا قیمت، رجوع به بایع کند بایع حق رجوع به مشتری را نخواهد داشت.

ماده ۳۲۶ اگر عوضی که مشتری عالم بر غصب، در صورت تلف مبیع به مالک داده است زیاده بر مقدار ثمن باشد به مقدار زیاده نمی‌تواند رجوع به بایع کند ولی نسبت به مقدار ثمن حق رجوع دارد.

ماده ۳۲۷ اگر ترتیب ایادی بر مال مقصوب، به معامله دیگری، غیر از بیع باشد احکام راجعه به بیع مال غصب که فوقاً ذکر شده مجری خواهد بود.

مبحث دوم: در اتلاف

ماده ۳۲۸ هرکس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید

مثل یا قیمت آن را بدهد اعم از این که از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد و اعم از اینکه عین باشد یا منفعت و اگر آن را ناقص یا معیوب کند ضامن نقص قیمت آن مال است.

ماده ۳۲۹ اگر کسی خانه یا بنای کسی را خراب کند باید آن را به مثل صورت اول بنا نماید و اگر ممکن نباشد باید از عهده قیمت برآید.

ماده ۳۳۰ اگر کسی حیوان متعلق به غیر را بدون اذن صاحب آن بکشد، باید تفاوت قیمت زنده و کشته آن را بدهد و اگر کشته آن قیمت نداشته باشد، باید تمام قیمت حیوان را بدهد ولیکن اگر برای دفاع از نفس بکشد یا ناقص کند، ضامن نیست.

مبحث سوم: در تسبیب

ماده ۳۳۱ هرکس سبب تلف مالی بشود باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر سبب نقص یا عیب آن شده باشد باید از عهده نقص قیمت آن برآید.

ماده ۳۳۲ هرگاه یک نفر سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف شدن آن مال بشود، مباشر مسئول است نه مسبب مگر این که سبب، اقوی باشد به نحوی که عرفاً اتلاف مستند به او باشد.

ماده ۳۳۳ صاحب دیوار یا عمارت یا کارخانه مسئول خساراتی است که از خراب شدن آن وارد می شود مشروط بر این که خرابی در نتیجه عیبی حاصل گردد که مالک مطلع بر آن بوده یا از عدم مواظبت او تولید شده است.

ماده ۳۳۴ مالک یا متصرف حیوان مسئول خساراتی نیست که از ناحیه آن حیوان وارد می‌شود مگر این که در حفظ حیوان تقصیر کرده باشد لیکن در هر حال اگر حیوان به واسطه عمل کسی منشأ ضرر گردد قاعلاً آن عمل، مسئول خسارات وارده خواهد بود.

ماده ۳۳۵ در صورت تصادم بین دو کشتی یا دو قطار راه آهن یا دو اتومبیل و امثال آنها، مسئولیت متوجه طرفی خواهد بود که تصادم در نتیجه عمد یا مسامحه او حاصل شده باشد و اگر طرفین تقصیر یا مسامحه کرده باشند هر دو مسئول خواهند بود.

مبحث چهارم: در استیفاء

ماده ۳۳۶ هرگاه کسی بر حسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که عرفاً برای آن عمل اجرتی بوده و یا آن شخص عادتاً مہتای آن عمل باشد عامل، مستحق اجرت عمل خود خواهد بود مگر این که معلوم شود که قصد تبرع داشته است.

ماده ۳۳۷ هرگاه کسی بر حسب اذن صریح یا ضمنی از مال غیر استیفاء منفعت کند صاحب مال، مستحق اجرت المثل خواهد بود مگر این که معلوم شود که اذن در انتفاع، مجانی بوده است.

باب سوم: در عقود معینه مختلفه

فصل اول: در بیع

مبحث اول: در احکام بیع

ماده ۳۳۸ بیع عبارت است از تعلیک عین به عوض معلوم.

ماده ۳۳۹ پس از توافق با بایع و مشتری در مبیع و قیمت آن، عقد بیع به ایجاب و قبول واقع می‌شود.

ممکن است بیع به داد و ستد نیز واقع گردد.

ماده ۳۴۰ در ایجاب و قبول، الفاظ و عبارات باید صریح در معنی بیع باشد.

ماده ۳۴۱ بیع ممکن است مطلق باشد یا مشروط و نیز ممکن است که برای تسلیم تمام یا قسمتی از مبیع یا برای تأدیه تمام یا قسمتی از ثمن، اجلی قرار داده شود.

ماده ۳۴۲ مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده، تابع عرف بلد است.

ماده ۳۴۳ اگر مبیع به شرط مقدار معین فروخته شود بیع واقع می‌شود اگرچه هنوز مبیع شمرده نشده یا کیل یا ذرع نشده باشد.

ماده ۳۴۴ اگر در عقد بیع شرطی ذکر نشده یا برای تسلیم مبیع یا تأدیه قیمت، موعدی معین نگشته باشد بیع قطعی و ثمن حال محسوب است مگر این که بر حسب عرف و عادت محل یا عرف و عادت تجارت در معاملات تجارثی وجود شرط یا موعدی معهود باشد اگرچه در قرارداد بیع ذکر نشده باشد.

مبحث دوم: در طرفین معامله

ماده ۳۴۵ هر یک از بایع و مشتری باید علاوه بر اهلیت قانونی برای معامله اهلیت برای تصرف در مبیع یا ثمن را نیز داشته باشد.

ماده ۳۴۶ عقد بیع باید مقرون به رضای طرفین باشد و عقد مکره نافذ نیست.

ماده ۳۴۷ شخص کور می‌تواند بخرد و فروش نماید مشروط بر این که شخصاً به طریقی غیر از معاینه یا به وسیله کس دیگر ولو طرف معامله، جهل خود را مرتفع نماید.

اصلاحی مصوب (۱۳۷۰/۸/۱۴)

مبحث سوم: در مبيع

ماده ۳۴۸ بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است و یا چیزی که مالیت و یا منفعت عقلایی ندارد یا چیزی که بایع، قدرت بر تسلیم آن ندارد باطل است مگر این که مشتری، خود قادر بر تسلیم باشد.

ماده ۳۴۹ بیع مال وقف، صحیح نیست مگر در موردی که بین موقوف علیهم، تولید اختلاف شود به نحوی که بیم سفک دماء رود یا منجر به خرابی مال موقوفه گردد و همچنین در مواردی که در مبحث راجع به وقف، مقرر است.

ماده ۳۵۰ مبيع ممکن است مفروز باشد یا مشاع یا مقدار معین به طور کلی از شئی، متساوی‌الاجزاء و همچنین ممکن است کلی فی‌الذمه باشد.

ماده ۳۵۱ در صورتی که مبيع کلی یعنی صادق بر افراد عدیده باشد بیع وقتی صحیح است که مقدار و جنس و وصف مبيع ذکر شود.

ماده ۳۵۲ بیع فضولی نافذ نیست مگر بعد از اجازه مالک به

طوری که در معاملات فصولی مذکور است.

ماده ۳۵۳ هرگاه چیز معین به عنوان جنس خاصی فروخته شود و در واقع از آن جنس نباشد بیع باطل است و اگر بعضی از آن، از غیر جنس باشد نسبت به آن بعضی باطل است و نسبت به مابقی مشتری حق فسخ دارد.

ماده ۳۵۴ ممکن است بیع از روی نمونه به عمل آید در این صورت باید تمام مبیع مطابق نمونه تسلیم شود و الا مشتری اختیار فسخ خواهد داشت.

ماده ۳۵۵ اگر ملکی به شرط داشتن مساحت معین فروخته شده باشد و بعد معلوم شود که کمتر از آن مقدار است مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت و اگر معلوم شود که بیشتر است، بایع می تواند آن را فسخ کند مگر این که در هر دو صورت، طرفین به محاسبه زیاده یا تقیصه تراضی نمایند.

ماده ۳۵۶ هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود یا قرائن، دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در بیع و متعلق به مشتری است اگر چه در عقد، صریحاً ذکر نشده باشد و اگر چه متعاملین، جاهل بر عرف باشند.

ماده ۳۵۷ هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده نشود داخل در بیع نمی شود مگر این که صریحاً در عقد ذکر شده باشد.

ماده ۳۵۸ نظر به دو ماده فوق در بیع باغ، اشجار و در بیع خانه ممر و مجری و هر چه ملحق به بنا باشد به طوری که نتوان آن را بدون خرابی نقل نمود متعلق به مشتری می شود و برعکس

زراعت در بیع زمین و میوه در بیع درخت و حمل در بیع حیوان، متعلق به مشتری نمی‌شود مگر این‌که تصریح شده باشد یا برحسب عرف از توابع شمرده شود.

در هر حال طرفین عقد می‌توانند به عکس ترتیب فوق تراضی کنند.

ماده ۳۵۹ هرگاه دخول شیء در مبیع عرفاً مشکوک باشد آن شیء داخل در بیع نخواهد بود مگر آن‌که تصریح شده باشد.

ماده ۳۶۰ هر چیزی که فروش آن مستقلاً جایز است استثناء آن از مبیع نیز جایز است.

ماده ۳۶۱ اگر در بیع عین معین معلوم شود که مبیع وجود نداشته بیع باطل است.

مبحث چهارم: در آثار بیع

ماده ۳۶۲ آثار بیعی که صحیحاً واقع شده باشد از قرار ذیل است:

۱ - به مجرد وقوع بیع، مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می‌شود.

۲ - عقد بیع، بایع را ضامن درک مبیع و مشتری را ضامن درک ثمن قرار می‌دهد.

۳ - عقد بیع، بایع را به تسلیم مبیع ملزم می‌نماید.

۴ - عقد بیع مشتری را به تأدیه ثمن ملزم می‌کند.

فقره اول: در ملکیت مبیع و ثمن

ماده ۳۶۳ در عقد بیع، وجود خیار فسخ برای متبایعین با وجود

اجلی برای تسلیم مبیع یا تأدیه ثمن مانع انتقال نمی شود بنابراین اگر ثمن یا مبیع عین معین بوده و قبل از تسلیم آن احد متعاملین مفلس شود طرف دیگر، حق مطالبه آن عین را خواهد داشت.

ماده ۳۶۴ در بیع خیاری مالکیت از حین عقد بیع است نه از تاریخ انقضاء خیار و در بیعی که قبض شرط صحت است مثل بیع صرف انتقال از حین حصول شرط است نه از حین وقوع بیع.

ماده ۳۶۵ بیع فاسد اثری در تملک ندارد.

ماده ۳۶۶ هرگاه کسی به بیع فاسد مالی را قبض کند باید آن را به صاحبش رد نماید و اگر تلف یا ناقص شود ضامن عین و منافع آن خواهد بود.

فقره دوم: در تسلیم

ماده ۳۶۷ تسلیم عبارت است از دادن مبیع به نصرف مشتری به نحوی که متمکن از انحاء نصرفات و انتفاعات باشد و قبض عبارت است از استیلاء مشتری بر مبیع.

ماده ۳۶۸ تسلیم وقتی حاصل می شود که مبیع تحت اختیار مشتری گذاشته شده باشد اگرچه مشتری آن را هنوز عملاً نصرف نکرده باشد.

ماده ۳۶۹ تسلیم به اختلاف مبیع به کیفیات مختلفه است و باید به نحوی باشد که عرفاً آن را تسلیم گویند.

ماده ۳۷۰ اگر طرفین معامله برای تسلیم مبیع موعودی قرار داده باشند قدرت بر تسلیم در آن موعد شرط است نه در زمان عقد.

ماده ۳۷۱ در بیعی که موقوف به اجازه مالک است قدرت بر تسلیم در زمان اجازه معتبر است.

ماده ۳۷۲ اگر نسبت به بعض مبیع، بایع قدرت بر تسلیم داشته و نسبت به بعض دیگر نداشته باشد بیع نسبت به بعض که قدرت بر تسلیم داشته صحیح است و نسبت به بعض دیگر باطل است.

ماده ۳۷۳ اگر مبیع قبلاً در تصرف مشتری بوده باشد محتاج به قبض جدید نیست و همچنین است در ثمن.

ماده ۳۷۴ در حصول قبض، اذن بایع شرط نیست و مشتری می تواند مبیع را بدون اذن قبض کند.

ماده ۳۷۵ مبیع باید در محلی تسلیم شود که عقد بیع در آنجا واقع شده است مگر این که عرف و عادت، مقتضای تسلیم در محل دیگر باشد و یا در ضمن بیع محل مخصوصی برای تسلیم، معین شده باشد.

ماده ۳۷۶ در صورت تأخیر در تسلیم مبیع یا ثمن، معتنع اجبار به تسلیم می شود.

ماده ۳۷۷ هر یک از بایع و مشتری حق دارد از تسلیم مبیع یا ثمن خودداری کند تا طرف دیگر حاضر به تسلیم شود مگر این که مبیع یا ثمن مؤجل باشد در این صورت هر کدام از مبیع یا ثمن که حال باشد باید تسلیم شود.

ماده ۳۷۸ اگر بایع قبل از اخذ ثمن مبیع را به میل خود تسلیم مشتری نماید حق استرداد آن را نخواهد داشت مگر به موجب فسخ در مورد خيار.

ماده ۳۷۹ اگر مشتری ملتزم شده باشد که برای ثمن، ضامن یا رهن بدهد و عمل به شرط نکند باید حق فسخ خواهد داشت. اگر بایع ملتزم شده باشد که برای درک میبعت، ضامن بدهد و عمل به شرط نکند مشتری حق فسخ دارد.

ماده ۳۸۰ در صورتی که مشتری مُفْلَس شود و عین میبعت نزد او موجود باشد بایع حق استرداد آن را دارد و اگر میبعت هنوز تسلیم نشده باشد می تواند از تسلیم آن امتناع کند.

ماده ۳۸۱ مخارج تسلیم میبعت از قبیل اجرت نقل آن به محل تسلیم، اجرت شمردن و وزن کردن و غیره به عهده بایع است، مخارج تسلیم ثمن بر عهده مشتری است.

ماده ۳۸۲ هرگاه عرف و عادت از بابت مخارج معامله یا محل تسلیم برخلاف ترتیبی باشد که ذکر شده و یا در عقد برخلاف آن شرط شده باشد باید بر طبق متعارف یا مشروط در عقد رفتار شود و همچنین متبایعین می توانند آن را به تراضی تغییر دهند.

ماده ۳۸۳ تسلیم باید شامل آن چیزی هم باشد که از اجزاء و توابع میبعت شمرده می شود.

ماده ۳۸۴ هرگاه در حال معامله، میبعت از حیث مقدار، معین بوده و در وقت تسلیم، کمتر از آن مقدار درآید مشتری حق دارد که بیع را فسخ کند یا قیمت موجود را با تأدیه حصه ای از ثمن به نسبت موجود قبول نماید و اگر میبعت، زیاده از مقدار معین باشد زیاده، مال بایع است.

ماده ۳۸۵ اگر میبعت از قبیل خانه یا فرش باشد که تجزیه آن

بدون ضرر ممکن نمی‌شود و به شرط بودن مقدار معین فروخته شده ولی در حین تسلیم، کمتر یا بیشتر درآید در صورت اولی مشتری و در صورت دوم بایع حق فسخ خواهد داشت.

ماده ۳۸۶ اگر در مورد دو ماده قبل معامله فسخ شود بایع باید علاوه بر ثمن، مخارج معامله و مصارف متعارف را که مشتری نموده است بدهد.

ماده ۳۸۷ اگر مبیع قبل از تسلیم بدون تقصیر و اهمال از طرف بایع تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد مگر این که بایع برای تسلیم به حاکم یا قائم مقام او رجوع نموده باشد که در این صورت، تلف از مال مشتری خواهد بود.

ماده ۳۸۸ اگر قبل از تسلیم در مبیع نقصی حاصل شود مشتری حق خواهد داشت که معامله را فسخ نماید.

ماده ۳۸۹ اگر در مورد دو ماده فوق تلف شدن مبیع یا نقص آن ناشی از عمل مشتری باشد مشتری حقی بر بایع ندارد و باید ثمن را تأدیه کند.

فقره سوم: در ضمان درک

ماده ۳۹۰ اگر بعد از قبض ثمن، مبیع کلاً یا جزئاً مستحق للغير درآید بایع ضامن است اگر چه تصریح به ضمان نشده باشد.

ماده ۳۹۱ در صورت مستحق للغير برآمدن کل یا بعض از مبیع، بایع باید ثمن مبیع را مسترد دارد و در صورت چهل مشتری به وجود نداد، بایع باید از عهده غرامات وارده بر مشتری نیز

برآید.

ماده ۳۹۲ در مورد ماده قبل، بایع باید از عهده تمام ثمنی که اخذ نموده است نسبت به کل یا بعض، برآید اگر چه بعد از عقد بیع به علتی از علل در مبیع، کسر قیمتی حاصل شده باشد.

ماده ۳۹۳ راجع به زیادنی که از عمل مشتری در مبیع حاصل شده باشد مقررات ماده ۳۱۴ مجری خواهد بود.

فقره چهارم: در تأدیه ثمن

ماده ۳۹۴ مشتری باید ثمن را در موعد و در محل و بر طبق شرایطی که در عقد بیع، مقرر شده است تأدیه نماید.

ماده ۳۹۵ اگر مشتری ثمن را در موعد مقرر تأدیه نکند بایع حق خواهد داشت که بر طبق مقررات راجعه به خیار تأخیر ثمن معامله را فسخ یا از حاکم اجبار مشتری را به تأدیه ثمن بخواهد.

مبحث پنجم: در خیارات و احکام راجعه به آن

فقره اول: در خیارات

ماده ۳۹۶ خیارات از قرار ذیلند:

- ۱ - خیار مجلس.
- ۲ - خیار حیوان.
- ۳ - خیار شرط.
- ۴ - خیار تأخیر ثمن.
- ۵ - خیار رؤیت و تخلف وصف.

۶ - اختیار غبن.

۷ - اختیار عیب.

۸ - اختیار تدلیس.

۹ - اختیار تبعض صفاقه.

۱۰ - اختیار تخلف شرط.

اول: در اختیار مجلس

ماده ۳۹۷ هر یک از مثابعتین، بعد از عقد، فی‌المجلس و مبادام که متفرق نشده‌اند اختیار فسخ معامله را دارند.

دوم: در اختیار حیوان

ماده ۳۹۸ اگر مبیع، حیوان باشد مشتری تا سه روز از حین عقد اختیار فسخ معامله را دارد.

سوم: در اختیار شرط

ماده ۳۹۹ در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معین برای بایع یا مشتری یا هر دو یا شخص ح خارجی اختیار فسخ معامله باشد.

ماده ۴۰۰ اگر ابتداء مدت اختیار ذکر نشده باشد ابتداء آن از تاریخ عقد محسوب است و الا تابع قرارداد متعاملین است.

ماده ۴۰۱ اگر برای اختیار شرط مدت معین نشده باشد هم شرط اختیار و هم بیع باطل است.

چهارم: در خیار تأخیر ثمن

ماده ۴۰۲ هرگاه مبیع، عین خارجی و یا در حکم آن بوده و برای تأدیه ثمن یا تسلیم مبیع بین متبایعین، اجلی معین نشده باشد اگر سه روز از تاریخ بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را به بایع بدهد بایع، مختار در فسخ معامله می‌شود.

ماده ۴۰۳ اگر بایع به نحوی از انحاء مطالبه ثمن نماید و به قرائن معلوم گردد که مقصود، التزام به بیع بوده است خیار او ساقط خواهد شد.

ماده ۴۰۴ هرگاه بایع در ظرف سه روز از تاریخ بیع، تمام مبیع را تسلیم مشتری کند یا مشتری تمام ثمن را به بایع بدهد دیگر برای بایع اختیار فسخ نخواهد بود اگرچه ثانیاً به نحوی از انحاء مبیع به بایع و ثمن به مشتری برگشته باشد.

ماده ۴۰۵ اگر مشتری ثمن را حاضر کرد که بدهد و بایع از اخذ آن امتناع نمود خیار فسخ نخواهد داشت.

ماده ۴۰۶ خیار تأخیر، مخصوص بایع است و برای مشتری از جهت تأخیر در تسلیم مبیع این اختیار نمی‌باشد.

ماده ۴۰۷ تسلیم بعض ثمن یا دادن آن به کسی که حق قبض ندارد خیار بایع را ساقط نمی‌کند.

ماده ۴۰۸ اگر مشتری برای ثمن، ضامن بدهد یا بایع ثمن را حواله دهد بعد از تحقق حواله، خیار تأخیر ساقط می‌شود.

ماده ۴۰۹ هرگاه مبیع از چیزهایی باشد که در کمتر از سه روز فاسد و یا کم قیمت می‌شود ابتداء خیار از زمانی است که مبیع

مشرف به فساد یا کسر قیمت می‌گردد.

پنجم: در خیار رؤیت و تخلف وصف

ماده ۴۱۰ هرگاه کسی مالی را ندیده و آن را فقط به وصف بخرد، بعد از دیدن اگر دارای اوصافی که ذکر شده است نباشد مختار می‌شود که بیع را فسخ کند یا به همان نحو که هست قبول نماید.

ماده ۴۱۱ اگر بایع، مبیع را ندیده ولی مشتری آن را دیده باشد و مبیع غیر اوصافی که ذکر شده است دارا باشد فقط بایع خیار فسخ خواهد داشت.

ماده ۴۱۲ هرگاه مشتری بعضی از مبیع را دیده و بعضی دیگر را به وصف یا از روی نمونه خریده باشد و آن بعضی، مطابق وصف یا نمونه نباشد می‌تواند تمام مبیع را رد کند یا تمام آن را قبول نماید.

ماده ۴۱۳ هرگاه یکی از متبایعین مالی را سابقاً دیده و به اعتماد رؤیت سابق، معامله کند و بعد از رؤیت معلوم شود که مال مزبور اوصاف سابقه را ندارد اختیار فسخ خواهد داشت.

ماده ۴۱۴ در بیع کلی، خیار رؤیت نیست و بایع باید جنسی بدهد که مطابق با اوصاف مقرر بین طرفین باشد.

ماده ۴۱۵ خیار رؤیت و تخلف وصف بعد از رؤیت، فوری است.

ششم: در خیار غبن

ماده ۴۱۶ هر یک از متعاملین که در معامله، غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند.

ماده ۴۱۷ غبن در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد. اصلاحی مصوب (۱۳۷۰/۸/۱۴)

ماده ۴۱۸ اگر مغبون، در حین معامله عالم به قیمت عادلانه بوده است خیار فسخ نخواهد داشت.

ماده ۴۱۹ در تعیین مقدار غبن، شرایط معامله نیز باید منظور گردد.

ماده ۴۲۰ خیار غبن بعد از علم به غبن فوری است.

ماده ۴۲۱ اگر کسی که طرف خود را مغبون کرده است تفاوت قیمت را بدهد خیار غبن ساقط نمی‌شود مگر این که مغبون به اخذ تفاوت قیمت راضی گردد.

هفتم: در خیار عیب

ماده ۴۲۲ اگر بعد از معامله ظاهر شود که میبع، معیوب بوده مشتری مختار است در قبول میبع معیوب یا اخذ ارزش یا فسخ معامله.

ماده ۴۲۳ خیار عیب وقتی برای مشتری ثابت می‌شود که عیب، مخفی و موجود در حین عقد باشد.

ماده ۴۲۴ عیب وقتی مخفی محسوب است که مشتری در زمان بیع عالم به آن نبوده است اعم از این که این عدم علم ناشی از

آن باشد که عیب واقعاً مستور بوده است یا این که ظاهر بوده ولی مشتری ملتفت آن نشده است.

ماده ۴۲۵ عیبی که بعد از بیع و قبل از قبض در مبیع حادث شود در حکم عیب سابق است.

ماده ۴۲۶ تشخیص عیب بر حسب عرف و عادت می‌شود و بنابراین ممکن است بر حسب ازمنه و امکان، مختلف شود.

ماده ۴۲۷ اگر در مورد ظهور عیب، مشتری اختیار ارش کند تفاوتی که باید به او داده شود به طریق ذیل معین می‌گردد:

قیمت حقیقی مبیع در حال بی‌عیبی و قیمت حقیقی آن در حال معیوبی به توسط اهل خبره معین می‌شود. اگر قیمت آن در حال بی‌عیبی مساوی با قیمتی باشد که در زمان بیع بین طرفین مقرر شده است تفاوت بین این قیمت و قیمت مبیع در حال معیوبی، مقدار ارش خواهد بود. و اگر قیمت مبیع در حال بی‌عیبی کمتر یا زیاده‌تر از ثمن معامله باشد نسبت بین قیمت مبیع در حال معیوبی و قیمت آن در حال بی‌عیبی معین شده و باید از ثمن مقرر به همان نسبت نگاهداشته و بقیه را به عنوان ارش به مشتری رد کند.

ماده ۴۲۸ در صورت اختلاف بین اهل خبره، حد وسط قیمت‌ها معتبر است.

ماده ۴۲۹ در موارد ذیل مشتری نمی‌تواند بیع را فسخ کند و فقط می‌تواند ارش بگیرد:

۱ - در صورت تلف شدن مبیع، نزد مشتری یا متقل کردن آن به غیر.

۲ - در صورتی که تغییری در مبیع پیدا شود اعم از این که تغییر به فعل مشتری باشد یا نه.

۳ - در صورتی که بعد از قبض مبیع، عیب دیگری در آن حادث شود مگر این که در زمان خیار مختص به مشتری حادث شده باشد که در این صورت مانع از فسخ و رد نیست.

ماده ۲۳۰ اگر عیب حادث بعد از قبض در نتیجه عیب قدیم باشد مشتری حق رد را نیز خواهد داشت.

ماده ۲۳۱ در صورتی که در یک عقد، چند چیز فروخته شود بدون این که قیمت هر یک علیحده معین شده باشد و بعضی از آنها معیوب درآید مشتری باید تمام آن را رد کند و ثمن را بپردازد دارد با تمام را نگاهدارد و ارزش بگیرد و تبعیض نمی تواند بکند مگر به رضای بایع.

ماده ۲۳۲ در صورتی که در یک عقد، بایع یک نفر و مشتری متعدد باشد و در مبیع عیبی ظاهر شود یکی از مشتریها نمی تواند سهم خود را به تنهایی رد کند و دیگری سهم خود را نگاه دارد مگر با رضای بایع و بنابراین اگر در رد مبیع اتفاق نکردند فقط هر یک از آنها حق ارزش خواهد داشت.

ماده ۲۳۳ اگر در یک عقد، بایع متعدد باشد مشتری می تواند سهم یکی را رد و دیگری را با اخذ ارزش قبول کند.

ماده ۲۳۴ اگر ظاهر شود که مبیع معیوب، اصلاً مالیت و قیمت نداشته بیع باطل است و اگر بعض مبیع قیمت نداشته باشد بیع نسبت به آن بعض باطل است و مشتری نسبت به باقی از جهت تبعیض صغفه اختیار فسخ دارد.

ماده ۴۳۵ خیار عیب بعد از علم به آن، فوری است.

ماده ۴۳۶ اگر بایع از عیوب مبیع، تبری کرده باشد به این که عهده عیوب را از خود سلب کرده یا با تمام عیوب بفروشد مشتری در صورت ظهور عیب حق رجوع به بایع نخواهد داشت و اگر بایع از عیب خاصی تبری کرده باشد فقط نسبت به همان عیب حق مراجعه ندارد.

ماده ۴۳۷ از حیث احکام عیب، ثمن شخصی مثل مبیع شخصی است.

هشتم: در خیار تدلیس

ماده ۴۳۸ تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله شود.

ماده ۴۳۹ اگر بایع، تدلیس نموده باشد مشتری حق فسخ بیع را خواهد داشت و همچنین است بایع نسبت به ثمن شخصی در صورت تدلیس مشتری.

ماده ۴۴۰ خیار تدلیس عد از علم به آن، فوری است.

نهم: در خیار تبعض صفقه

ماده ۴۴۱ خیار تبعض صفقه وقتی حاصل می شود که عقد بیع نسبت به بعض مبیع به جهتی از جهات باطل باشد در این صورت مشتری حق خواهد داشت بیع را فسخ نماید یا به نسبت قسمتی که بیع واقع شده است قبول کند و نسبت به قسمتی که بیع باطل بوده است ثمن را استرداد کند.

ماده ۴۴۲ در مورد تبعض صفقه قسمتی از ثمن که باید به مشتری برگردد به طریق ذیل حساب می‌شود:

آن قسمت از مبیع که به ملکیت مشتری قرار گرفته متغرداً قیمت می‌شود و هر نسبتی که بین قیمت مزبور و قیمتی که مجموع مبیع در حال اجتماع دارد پیدا شود به همان نسبت از ثمن را بایع نگاهداشته و بقیه را باید به مشتری رد نماید.

ماده ۴۴۳ تبعض صفقه وقتی موجب خیار است که مشتری در حین معامله عالم به آن نباشد ولی در هر حال ثمن تقسیط می‌شود.

دهم: در خیار تخلف شرط

ماده ۴۴۴ احکام خیار تخلف شرط به طوری است که در مواد ۲۳۴ الی ۲۴۵ ذکر شده است.

فقره دوم: در احکام خیارات به طور کلی

ماده ۴۴۵ هر یک از خیارات، بعد از فوت، منتقل به وارث می‌شود.

ماده ۴۴۶ خیار شرط ممکن است به قید مباشرت و اختصاص به شخص مشروطه قرار داده شود در این صورت منتقل به وارث نخواهد شد.

ماده ۴۴۷ هرگاه شرط خیار برای شخصی غیر از متعاملین شده باشد منتقل به ورثه نخواهد شد.

ماده ۴۴۸ سقوط تمام یا بعضی از خیارات را می‌توان در ضمن

عقد شرط نمود.

ماده ۴۴۹ فسخ به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن نماید حاصل می‌شود.

ماده ۴۵۰ تصرفاتی که نوعاً کاشف از رضای به معامله باشد امضای فعلی است، مثل آن که مشتری که خیار دارد با علم به خیار، مبیع را بفروشد یا رهن بگذارد.

ماده ۴۵۱ تصرفاتی که نوعاً کاشف از بهیم زدن معامله باشد، فسخ فعلی است.

ماده ۴۵۲ اگر متعاملین هر دو خیار داشته باشند و یکی از آنها امضاء کند و دیگری فسخ نماید معامله منفسخ می‌شود.

ماده ۴۵۳ در خیار مجلس و حیوان و شرط اگر مبیع بعد از تسلیم و در زمان خیار بایع یا متعاملین، تلف یا ناقص شود بر عهده مشتری است و اگر خیار، مختص مشتری باشد تلف یا نقص به عهده بایع است.

ماده ۴۵۴ هرگاه مشتری مبیع را اجاره داده باشد و بیع فسخ شود اجاره باطل نمی‌شود مگر این که عدم تصرفات ناقله در عین و منفعت بر مشتری صریحاً یا ضمناً شرط شده که در این صورت اجاره باطل است.

ماده ۴۵۵ اگر پس از عقد بیع مشتری تمام یا قسمتی از مبیع را متعلق حق غیر قرار دهد مثل اینکه نزد کسی رهن گذارد، فسخ معامله موجب زوال حق شخص مزبور نخواهد شد مگر این که شرط خلاف شده باشد.

ماده ۴۵۶ تمام انواع خیار در جمیع معاملات لازمه ممکن

است موجود باشد مگر خیار مجلس و حیوان و تأخیر ثمن که مخصوص بیع است.

ماده ۴۵۷ هر بیع، لازم است مگر این که یکی از خیارات در آن ثابت شود.

فصل دوم: در بیع شرط

ماده ۴۵۸ در عقد بیع متعاملین می‌توانند شرط نمایند که هرگاه بایع در مدت معینی تمام مثل ثمن را به مشتری رد کند خیار فسخ معامله را نسبت به تمام مبیع داشته باشد و همچنین می‌توانند شرط کنند که هرگاه بعضی مثل ثمن را رد کرد خیار فسخ معامله را نسبت به تمام یا بعضی مبیع داشته باشد در هر حال حق خیار تابع قرارداد متعاملین خواهد بود و هرگاه نسبت به ثمن قید تمام یا بعضی نشده باشد خیار ثابت نخواهد بود مگر با رد تمام ثمن.

ماده ۴۵۹ در بیع شرط به مجرد عقد، مبیع ملک مشتری می‌شود با قید خیار برای بایع بنابراین اگر بایع به شرایطی که بین او و مشتری برای استرداد مبیع مقرر شده است عمل ننماید بیع، قطعی شده و مشتری مالک قطعی مبیع می‌گردد و اگر بالعکس بایع به شرایط مزبوره عمل ننماید و مبیع را استرداد کند از حین فسخ، مبیع مال بایع خواهد شد ولی نمائت و منافع حاصله از حین عقد تا حین فسخ مال مشتری است.

ماده ۴۶۰ در بیع شرط، مشتری نمی‌تواند در مبیع تصرفی که منافی خیار باشد از قبیل نقل و انتقال و غیره بنماید.

ماده ۴۶۱ اگر مشتری در زمان خیار از اخذ ثمن امتناع کند بایع می‌تواند با تسلیم ثمن به حاکم یا قائم مقام او معامله را فسخ کند.

ماده ۴۶۲ اگر مبیع به شرط، به واسطه فوت مشتری به ورثه او منتقل شود حق فسخ بیع در مقابل ورثه به همان ترتیبی که بوده است باقی خواهد بود.

ماده ۴۶۳ اگر در بیع شرط، معلوم شود که قصد بایع، حقیقت بیع نبوده است احکام بیع در آن مجری نخواهد بود.

فصل سوم: در معاوضه

ماده ۴۶۴ معاوضه عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین مالی می‌دهد به عوض مال دیگر که از طرف دیگر اخذ می‌کند بدون ملاحظه این که یکی از عوضین مبیع و دیگری ثمن باشد. ماده ۴۶۵ در معاوضه، احکام خاصه بیع جاری نیست.

فصل چهارم: در اجاره

ماده ۴۶۶ اجاره عقدی است که به موجب آن، مستأجر، مالک منافع عین مستأجره می‌شود، اجاره دهنده را موجر و اجاره کننده را مستأجر و مورد اجاره را عین مستأجره گویند.

ماده ۴۶۷ مورد اجاره ممکن است اشیاء یا حیوان یا انسان باشد.

مبحث اول: در اجاره اشیاء

ماده ۴۶۸ در اجاره اشیاء، مدت اجاره باید معین شود و الاً اجاره باطل است.

ماده ۴۶۹ مدت اجاره از روزی شروع می‌شود که بین طرفین مقرر شده است و اگر در عقد اجاره، ابتدای مدت ذکر نشده باشد از وقت عقد محسوب است.

ماده ۴۷۰ در صحت اجاره، قدرت بر تسلیم عین مستأجره شرط است.

ماده ۴۷۱ برای صحت اجاره باید انتفاع از عین مستأجره با بقای اصل آن ممکن باشد.

ماده ۴۷۲ عین مستأجره باید معین باشد و اجاره عین مجهول یا مردد باطل است.

ماده ۴۷۳ لازم نیست که موجر، مالک عین مستأجره باشد ولی باید مالک منافع آن باشد.

ماده ۴۷۴ مستأجر می‌تواند عین مستأجره را به دیگری اجاره دهد مگر این که در عقد اجاره خلاف آن شرط شده باشد.

ماده ۴۷۵ اجاره مال مشاع، جایز است لیکن تسلیم عین مستأجره موقوف است به اذن شریک.

ماده ۴۷۶ موجر باید عین مستأجره را تسلیم مستأجر کند و در صورت امتناع، موجر اجبار می‌شود و در صورت تعدل اجبار، مستأجر خیار فسخ دارد.

ماده ۴۷۷ موجر باید عین مستأجره را در حالتی تسلیم نماید

که مستأجر بتواند استفاده مطلوبه از آن را بکند.

ماده ۴۷۸ هرگاه معلوم شود عین مستأجره در حال اجاره معیوب بوده، مستأجر می‌تواند اجاره را فسخ کند یا به همان نحوی که بوده است اجاره را با تمام اجرت قبول کند ولی اگر موجر رفع عیب کند به نحوی که به مستأجر ضرری نرسد مستأجر حق فسخ ندارد.

ماده ۴۷۹ عیبی که موجب فسخ اجاره می‌شود عیبی است که موجب نقصان منفعت یا صعوبت در انتفاع باشد.

ماده ۴۸۰ عیبی که بعد از عقد و قبل از قبض منفعت، در عین مستأجره حادث شود موجب خیار است و اگر عیب در اثناء مدت اجاره حادث شود نسبت به بقیه مدت، خیار ثابت است.

ماده ۴۸۱ هرگاه عین مستأجره به واسطه عیب از قابلیت انتفاع خارج شده و نتوان رفع عیب نمود اجاره باطل می‌شود.

ماده ۴۸۲ اگر مورد اجاره عین کلی باشد و فردی که موجر داده معیوب درآید مستأجر حق فسخ ندارد و می‌تواند موجر را مجبور به تبدیل آن نماید و اگر تبدیل آن ممکن نباشد حق فسخ خواهد داشت.

ماده ۴۸۳ اگر در مدت اجاره، عین مستأجره به واسطه حادثه، کلاً یا بعضاً تلف شود از زمان تلف، نسبت به مقدار تلف شده منفسخ می‌شود و در صورت تلف بعضی آن، مستأجر حق دارد اجاره را نسبت به بقیه فسخ کند یا فقط مطالبه تقلیل نسبی مال الاجاره نماید.

ماده ۴۸۴ موجر نمی‌تواند در مدت اجاره، در عین مستأجره

تغییری دهد که منافی مقصود مستأجر از استیجار باشد.

ماده ۴۸۵ اگر در مدت اجاره، در عین مستأجره تعمیراتی لازم آید که تأخیر در آن موجب ضرر موجر باشد مستأجر نمی تواند مانع تعمیرات مزبوره گردد اگر چه در مدت تمام یا قسمتی از زمان تعمیر نتواند از عین مستأجره کلاً یا بعضاً استفاده نماید، در این صورت حق فسخ اجاره را خواهد داشت.

ماده ۴۸۶ تعمیرات و کلیه مخارجی که در عین مستأجره برای امکان انتفاع از آن لازم است به عهده مالک است مگر آن که شرط خلاف شده یا عرف بلند برخلاف آن جاری باشد و همچنین است آلات و ادواتی که برای امکان انتفاع از عین مستأجره لازم می باشد.

ماده ۴۸۷ هرگاه مستأجر نسبت به عین مستأجره تعدی یا تفریط نماید و موجر قادر بر منع آن نباشد موجر حق فسخ دارد.

ماده ۴۸۸ اگر شخصی ثالثی بدون ادعای حقی در عین مستأجره یا منافع آن، مزاحم مستأجر گردد در صورتی که قبل از قبض باشد مستأجر حق فسخ دارد و اگر فسخ ننمود می تواند برای رفع مزاحمت و مطالبه اجرت المثل به خود مزاحم رجوع کند و اگر مزاحمت بعد از قبض واقع شود حق فسخ ندارد و فقط می تواند به مزاحم رجوع کند.

ماده ۴۸۹ اگر شخصی که مزاحمت می نماید مدعی حقی نسبت به عین مستأجره یا منافع آن باشد مزاحم نمی تواند عین مزبور را از ید مستأجر انتزاع نماید مگر بعد از اثبات حق یا طرفیت مالک و مستأجر هر دو.

ماده ۴۹۰ مستأجر باید:

اولاً - در استعمال عین مستأجره بنحو متعارف رفتار کرده و تعدی یا تفریط نکند.

ثانیاً - عین مستأجره را برای همان مصرفی که در اجاره مقرر شده و در صورت عدم تعیین در منافع مقصوده که از اوضاع و احوال استنباط می شود استعمال نماید.

ثالثاً - مال الاجاره را در مواعیدی که بین طرفین مقرر است تأدیه کند و در صورت عدم تعیین موعد، تقدماً باید بپردازد.

ماده ۴۹۱ اگر منفعتی که در اجاره تعیین شده است به خصوصیت آن، منظور نبوده مستأجر می تواند استفاده منفعتی کند که از حیث ضرر، مساوی یا کمتر از منفعت معینه باشد.

ماده ۴۹۲ اگر مستأجر، عین مستأجره را در غیر موردی که در اجاره ذکر شده باشد یا از اوضاع و احوال استنباط می شود استعمال کند و منع آن ممکن نباشد موجر حق فسخ اجاره را خواهد داشت.

ماده ۴۹۳ مستأجر نسبت به عین مستأجره ضامن نیست به این معنی که اگر عین مستأجره بدون تفریط یا تعدی او کلاً یا بعضاً تلف شود مسئول نخواهد بود ولی اگر مستأجر تفریط یا تعدی نماید ضامن است اگر چه نقص در نتیجه تفریط یا تعدی حاصل نشده باشد.

ماده ۴۹۴ عقد اجاره به محض انقضاء مدت برطرف می شود و اگر پس از انقضاء آن، مستأجر، عین مستأجره را بدون اذن مالک مدنی در تصرف خود نگاه دارد موجر برای مدت مزبور

مستحق اجرت المثل خواهد بود اگر چه مستأجر استیفاء منفعت نکرده باشد و اگر با اجازه مالک در تصرف نگاه دارد وقتی باید اجرت المثل بدهد که استیفاء منفعت کرده باشد مگر اینکه مالک اجازه داده باشد که مجاناً استفاده نماید.

ماده ۴۹۵ اگر برای تأدیه مال الاجاره، ضامنی داده شده باشد ضامن مسئول اجرت المثل مذکور در ماده فوق نخواهد بود.

ماده ۴۹۶ عقد اجاره به واسطه تلف شدن عین مستأجره از تاریخ تلف، باطل می شود و نسبت به تخلف از شرایطی که بین موجر و مستأجر مقرر است خيار فسخ از تاریخ تخلف ثابت می گردد.

ماده ۴۹۷ عقد اجاره به واسطه فوت موجر یا مستأجر باطل نمی شود لیکن اگر موجر فقط برای مدت عمر خود مالک منافع عین مستأجره بوده است اجاره به فوت موجر باطل می شود و اگر شرط مباشرت مستأجر شده باشد به فوت مستأجر باطل می گردد.

ماده ۴۹۸ اگر عین مستأجره به دیگری منتقل شود اجاره به حال خود باقی است مگر این که موجر حق فسخ در صورت نقل را برای خود شرط کرده باشد.

ماده ۴۹۹ هرگاه متولی با ملاحظه صرفه و تلف، مال موقوفه را اجاره دهد اجاره به فوت او باطل نمی گردد.

ماده ۵۰۰ در بیع شرط، مشتری می تواند بیع را برای مدتی که بایع حق خيار ندارد اجاره دهد و اگر اجاره منافی با خيار بایع باشد باید به وسیله جعل خيار یا نحو آن، حق بایع را محفوظ

دارد و الا اجاره تا حدی که منافعی با حق بایع باشد باطل خواهد بود.

ماده ۵۰۱ اگر در عقد اجاره، مدت به طور صریح ذکر نشده و مال الاجاره هم از قرار روز یا ماه یا سالی فلان مبلغ معین شده باشد. اجاره برای یک روز یا یک ماه یا یک سال صحیح خواهد بود و اگر مستأجر، عین مستأجره را بیش از مدت های مرسومه در تصرف خود نگاه دارد و موجر هم تخلیه پس او را نخواهد موجر به موجب مراعات حاصله برای بقیه مدت و به نسبت زمان تصرف، مستحق اجرت مقرر بین طرفین خواهد بود.

ماده ۵۰۲ اگر مستأجر در عین مستأجره بدون اذن موجر تعمیراتی نماید حق مطالبه قیمت آن را نخواهد داشت.

ماده ۵۰۳ هرگاه مستأجر بدون اجازه موجر در خانه یا زمینی که اجاره کرده وضع بنا یا غرس اشجار کند هر یک از موجر و مستأجر حق دارد هر وقت بخواهد بنا را خراب یا درخت را قطع نماید در این صورت اگر در عین مستأجره نقصی حاصل شود بر عهده مستأجر است.

ماده ۵۰۴ هرگاه مستأجر به موجب عقد اجاره، مجاز در بنا یا غرس بوده، موجر نمی تواند مستأجر را به خراب کردن یا کندن آن اجبار کند و بعد از انقضای مدت اگر بنا یا درخت در تصرف مستأجر باقی بماند موجر حق مطالبه اجرت المثل زمین را خواهد داشت و اگر در تصرف موجر باشد مستأجر حق مطالبه اجرت المثل بنا یا درخت را خواهد داشت.

ماده ۵۰۵ اقساط مال الاجاره که به علت نرسیدن موعد پرداخت

آن بر ذمه مستأجر مستقر نشده است به موت او حال نمی شود.
ماده ۵۰۶ در اجاره عقار، آفت زراعت از هر قبیل که باشد به عهده مستأجر است مگر این که در عقد اجاره طور دیگر شرط شده باشد.

مبحث دوم: در اجاره حیوانات

ماده ۵۰۷ در اجاره حیوان، تعیین منفعت، یا به تعیین مدت اجاره است یا به بیان مسافت و محلی که راکب یا محمول باید به آنجا حمل شود.

ماده ۵۰۸ در موردی که منفعت به بیان مدت اجاره معلوم شود تعیین راکب یا محمول لازم نیست ولی مستأجر نمی تواند زیاده بر مقدار متعارف حمل کند و اگر منفعت به بیان مسافت و محل، معین شده باشد تعیین راکب یا محمول لازم است.

ماده ۵۰۹ در اجاره حیوان ممکن است شرط شود که اگر موجر در وقت معین محمول را به مقصد ترساند مقدار معینی از مال الاجاره کم شود.

ماده ۵۱۰ در اجاره حیوان لازم نیست که عین مستأجره حیوان معینی باشد بلکه تعیین آن به نوع معینی کافی خواهد بود.

ماده ۵۱۱ حیوانی که مورد اجاره است باید برای همان مقصودی استعمال شود که قصد طرفین بوده است بنابراین حیوانی را که برای سواری اجاره شده است نمی توان برای بارکشی استعمال نمود.

مبحث سوم: در اجاره اشخاص

ماده ۵۱۲ در اجاره اشخاص، کسی که اجاره می‌کند مستأجر و کسی که مورد اجاره واقع می‌شود اجیر و مال الاجاره، اجرت نامیده می‌شود.

ماده ۵۱۳ اقسام عمده اجاره اشخاص از قرار ذیل است:

۱ - اجاره خدمه و کارگران از هر قبیل.

۲ - اجاره متصدیان حمل و نقل اشخاص یا مال التجاره، اعم از راه خشکی یا آب یا هوا.

فقره اول: در اجاره خدمه و کارگر

ماده ۵۱۴ خادم یا کارگر نمی‌تواند اجیر شود مگر برای مدت معینی یا برای انجام امر معینی.

ماده ۵۱۵ اگر کسی بدون تعیین انتهای مدت، اجیر شود مدت اجاره محدود خواهد بود به مدتی که مزد از قرار آن معین شده است بنابراین اگر مزد اجیر از قرار روز یا هفته یا ماه یا سالی فلان مبلغ معین شده باشد مدت اجاره محدود به یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یکسال خواهد بود و پس از انقضای مدت مزبور، اجاره برطرف می‌شود ولی اگر پس از انقضای مدت، اجیر به خدمت خود دوام دهد و موجر او را نگاه دارد، اجیر نظر به مراعات حاصله به همان طوری که در زمان اجاره بین او و موجر مقرر بود مستحق اجرت خواهد شد.

فقره دوم: در اجاره متصدی حمل و نقل

ماده ۵۱۶ تعهدات متصدیان حمل و نقل اعم از اینست که از راه خشکی یا آب یا هوا باشد برای حفاظت و نگاهداری اشیائی که به آنها سپرده می شود همان است که برای امانت داران مقرر است بنابراین در صورت تفریط یا تعدی مسئول تلف یا ضایع شدن اشیائی خواهند بود که برای حمل به آنها داده می شود و این مسئولیت از تاریخ تحویل اشیاء به آنان خواهد بود.

ماده ۵۱۷ مفاد ماده ۵۰۹ در مورد متصدیان حمل و نقل نیز مجری خواهد بود.

فصل پنجم: در مزارعه و مساقات

مبحث اول: در مزارعه

ماده ۵۱۸ مزارعه عقدی است که به موجب آن احد طرفین زمینی را برای مدت معینی به طرف دیگر می دهد که آن را زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند.

ماده ۵۱۹ در عقد مزارعه حصه هر یک از مزارع و عامل باید به نحو اشاعه از قبیل ربع یا ثلث یا نصف و غیره معین گردد و اگر به نحو دیگر باشد احکام مزارعه جاری نخواهد شد.

ماده ۵۲۰ در مزارعه، جایز است شرط شود که یکی از دو طرف علاوه بر حصه ای از حاصل، مال دیگری نیز به طرف مقابل بدهد.

ماده ۵۲۱ در عقد مزارعه ممکن است هر یک از بذر و عوامل، مال مزارع باشد یا عامل، در این صورت نیز حصه مشاع هر یک

از طرفین بر طبق قرارداد یا عرف بلند خواهد بود.

ماده ۵۲۲ در عقد مزارعه لازم نیست که متصرف زمین، مالک آن هم باشد ولی لازم است که مالک منافع بوده باشد یا به عنوانی از عناوین از قبیل ولایت و غیره حق تصرف در آن را داشته باشد.

ماده ۵۲۳ زمینی که مورد مزارعه است باید برای زرع مقصود، قابل باشد اگرچه محتاج به اصلاح یا تحصیل آب باشد و اگر زرع، محتاج به عملیاتی باشد از قبیل حفر نهر یا چاه و غیره و عامل در حین عقد، جاهل به آن بوده باشد حق فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده ۵۲۴ نوع زرع باید در عقد مزارعه معین باشد مگر این که بر حسب عرف بلند، معلوم و یا عقد برای مطلق زراعت بوده باشد در صورت انحصار، عامل در اختیار نوع زراعت مختار خواهد بود.

ماده ۵۲۵ عقد مزارعه عقدی است لازم.

ماده ۵۲۶ هر یک از عامل و مزارع می تواند در صورت غضب، معامله را فسخ کند.

ماده ۵۲۷ هرگاه زمین به واسطه فقدان آب یا علل دیگر از این قبیل، از قابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد عقد مزارعه منفسخ می شود.

ماده ۵۲۸ اگر شخص ثالثی قبل از این که زمین مورد مزارعه تسلیم عامل شود آن را غصب کند عامل مختار بر فسخ می شود ولی اگر غصب بعد از تسلیم واقع شود حق فسخ ندارد.

ماده ۵۲۹ عقد مزارعه به فوت متعاملین یا احد آنها باطل نمی‌شود مگر این که مباشرت عامل شرط شده باشد در این صورت به فوت او منفسخ می‌شود.

ماده ۵۳۰ هرگاه کسی به مدت عمر خود مالک منافع زمینی بوده و آن را به مزارعه داده باشد عقد مزارعه به فوت او منفسخ می‌شود.

ماده ۵۳۱ بعد از ظهور ثمره زرع، عامل، مالک حصه خود از آن می‌شود.

ماده ۵۳۲ در عقد مزارعه اگر شرط شود که تمام ثمره مال مزارع یا عامل تنها باشد، عقد باطل است.

ماده ۵۳۳ اگر عقد مزارعه به علتی باطل شود تمام حاصل، مال صاحب بذر است و طرف دیگر که مالک زمین یا آب یا صاحب عمل بوده است به نسبت آنچه که مالک بوده، مستحق اجرت‌المثل خواهد بود. اگر بذر، مشترک بین مزارع و عامل باشد حاصل و اجرت‌المثل نیز به نسبت بذر بین آنها تقسیم می‌شود.

ماده ۵۳۴ هرگاه عامل در اثناء یا در ابتدای عمل آن، را ترک کند و کسی نباشد که عمل را به جای او انجام دهد حاکم به تقاضای مزارع، عامل را اجبار به انجام می‌کند و یا عمل را به خرج عامل ادامه می‌دهد و در صورت عدم امکان، مزارع حق فسخ دارد.

ماده ۵۳۵ اگر عامل، زراعت نکند و مدت منقضی شود مزارع مستحق اجرت‌المثل است.

ماده ۵۳۶ هرگاه عامل بطور متعارف مواظبت در زراعت ننماید و از این حیث حاصل کم شود یا ضرر دیگر متوجه مزارع گردد عامل، ضامن تفاوت خواهد بود.

ماده ۵۳۷ هرگاه در عقد مزارعه، زرع معینی قید شده باشد و عامل غیر آن را زرع نماید مزارعه باطل و برطبق ماده ۵۳۳ رفتار می‌شود.

ماده ۵۳۸ هرگاه مزارعه در اثنای مدت، قبل از ظهور ثمره فسخ شود حاصل، مال مالک بذر است و طرف دیگر مستحق اجرت المثل خواهد بود.

ماده ۵۳۹ هرگاه مزارعه بعد از ظهور ثمره فسخ شود هر یک از مزارع و عامل به نسبتی که بین آنها مقرر بوده شریک در ثمره هستند لیکن از تاریخ فسخ تا برداشت حاصل هر یک به اخذ اجرت المثل زمین و عمل و سایر مصالح الاملاک خود که به حصه مقرر به طرف دیگر تعلق می‌گیرد مستحق خواهد بود.

ماده ۵۴۰ هرگاه مدت مزارعه منقضی شود و اتفاقاً زرع نرسیده باشد مزارع حق دارد که زراعت را ازاله کند یا آن را به اخذ اجرت المثل، ابقاء نماید.

ماده ۵۴۱ عامل می‌تواند برای زراعت اجیر بگیرد یا با دیگری شریک شود ولی برای انتقال معامله یا تسلیم زمین به دیگری، رضای مزارع لازم است.

ماده ۵۴۲ خراج زمین به عهده مالک است مگر این که خلاف آن شرط شده باشد سایر مخارج زمین برحسب تعیین طرفین یا متعارف است.

مبحث دوم: در مساقات

ماده ۵۴۳ مساقات معامله‌ای است که بین صاحب درخت و مثال آن با عامل در مقابل حصه مشاع معین از ثمره واقع می‌شود و ثمره اعم است از میوه و برگ گل و غیر آن.

ماده ۵۴۴ در هر مورد که مساقات باطل باشد یا فسخ شود تمام ثمره، مال مالک است و عامل مستحق اجرت‌المثل خواهد بود.

ماده ۵۴۵ مقررات راجعه به مزارعه که در مبحث قبل ذکر شده است در مورد عقد مساقات نیز مرعی خواهد بود مگر این‌که عامل نمی‌تواند بدون اجازه مالک، معامله را به دیگری واگذار یا با دیگری شرکت نماید.

فصل ششم: در مضاربه

ماده ۵۴۶ مضاربه عقدی است که به موجب آن احد متعاملین سرمایه می‌دهد با قید این که طرف دیگر با آن تجارت کرده و در سود آن شریک باشند صاحب سرمایه مالک و عامل مضارب نامیده می‌شود.

ماده ۵۴۷ سرمایه باید وجه نقد باشد.

ماده ۵۴۸ حصه هر یک از مالک و مضارب در منافع باید جزء مشاع از کل از قبیل ربع یا ثلث و غیره باشد.

ماده ۵۴۹ حصه‌های مزبوره در ماده فوق باید در عقد مضاربه معین شود مگر این‌که در عرف، منجزاً معلوم بوده و سکوت در عقد منصرف به آن گردد.

ماده ۵۵۰ مضاربه عقدی است جایز.

ماده ۵۵۱ عقد مضاربه به یکی از علل ذیل منفسخ می‌شود:

۱ - در صورت موت یا جنون یا سفه احد طرفین.

۲ - در صورت مفلس شدن مالک.

۳ - در صورت تلف شدن تمام سرمایه و ربح.

۴ - در صورت عدم امکان تجارتي که منظور طرفین بوده.

ماده ۵۵۲ هرگاه در مضاربه، برای تجارت مدت معین شده باشد تعیین مدت موجب لزوم عقد نمی‌شود لیکن پس از انقضای مدت، مضارب نمی‌تواند معامله بکند مگر به اجازه جدید مالک.

ماده ۵۵۳ در صورتی که مضاربه، مطلق باشد یعنی تجارت خاصی شرط نشده باشد عامل می‌تواند هر قسم تجارتي را که صلاح بداند بنماید ولی در طرز تجارت باید متعارف را رعایت کند.

ماده ۵۵۴ مضارب نمی‌تواند نسبت به همان سرمایه با دیگری مضاربه کند یا آن را به غیر واگذار نماید مگر به اجازه مالک.

ماده ۵۵۵ مضارب باید اعمالی را که برای نوع تجارت متعارف و معمول بلد و زمان است به‌جا آورد ولی اگر اعمالی را که بر طبق عرف بایستی به اجیر رجوع کند خود شخصاً انجام دهد مستحق اجرت آن نخواهد بود.

ماده ۵۵۶ مضارب در حکم امین است و ضامن مال مضاربه نمی‌شود مگر در صورت تفریط یا تعدی.

ماده ۵۵۷ اگر کسی مائی برای تجارت بدهد و قرار گذارد که

تمام منافع، مال مالک باشد در این صورت معامله، مضاربه محسوب نمی‌شود و عامل مستحق اجرت‌المثل خواهد بود مگر این که معلوم شود که عامل، عمل را تبرعاً انجام داده است.

ماده ۵۵۸ اگر شرط شود که مضارب، ضامن سرمایه خواهد بود و یا خسارات حاصله از تجارت، متوجه مالک نخواهد شد عقد باطل است مگر این که به طور لزوم شرط شده باشد که مضارب از مال خود به مقدار خسارت یا تلف، مجاناً به مالک تملیک کند.

ماده ۵۵۹ در حساب جاری یا حساب به مدت ممکن است با رعایت شرط قسمت اخیر ماده قبل احکام مضاربه جاری و حق المضاربه به آن تعلق بگیرد.

ماده ۵۶۰ به غیر از آنکه فوقاً مذکور شد مضاربه تابع شرایط و مقرراتی است که به موجب عقد بین طرفین مقرر است.

فصل هفتم: در جعالة

ماده ۵۶۱ جعالة عبارت است از التزام شخصی به اداء اجرت معلوم در مقابل عملی اهم از این که طرف معین باشد یا غیر معین.

ماده ۵۶۲ در جعالة ملتزم را جاعل و طرف را عامل و اجرت را جعل می‌گویند.

ماده ۵۶۳ در جعالة معلوم بودن اجرت من جمیع الجهات، لازم نیست بنابراین اگر کسی ملتزم شود که هر کس گم‌شده او را پیدا کند حصه مشاع معینی از آن، مال او خواهد بود جعالة صحیح است.

ماده ۵۶۴ در جعالة گذشته از عدم لزوم تعیین عامل، ممکن است عمل هم مردد و کیفیات آن نامعلوم باشد.

ماده ۵۶۵ جعالة تعهدی است جایز و مادامی که عمل به اتمام نرسیده است هر یک از طرفین می‌توانند رجوع کنند و لسی اگر جاعل در اثناء عمل، رجوع نماید باید اجرت‌المثل عمل عامل را بدهد.

ماده ۵۶۶ هرگاه در جعالة، عمل دارای اجزاء متعدد بوده و هر یک از اجزاء، مقصود بالاصالة جاعل بوده باشد و جعالة فسخ گردد عامل از اجرت‌المسمى به نسبت عملی که کرده است مستحق خواهد بود اعم از این که فسخ از طرف جاعل باشد یا از طرف خود عامل.

ماده ۵۶۷ عامل وقتی مستحق جعل می‌گردد که متعلق جعالة را تسلیم کرده یا انجام داده باشد.

ماده ۵۶۸ اگر عاملین متعدد، به شرکت هم عمل را انجام دهند هر یک به نسبت مقدار عمل خود مستحق جعل می‌گردد.

ماده ۵۶۹ مالی که جعالة برای آن واقع شده است از وقتی که به دست عامل می‌رسد تا به جاعل رد کند در دست او امانت است.

ماده ۵۷۰ جعالة بر عمل نامشروع و یا بر عمل غیر عقلایی باطل است.

فصل هشتم: در شرکت

مبحث اول: در احکام شرکت

ماده ۵۷۱ شرکت عبارت است از اجتماع حقوق مالکین متعدد در شیء واحد به نحو اشاعه.

ماده ۵۷۲ شرکت، اختیاری است یا قهری.

ماده ۵۷۳ شرکت اختیاری، یا در نتیجه عقدی از عقود حاصل می شود یا در نتیجه عمل شرکاء از قبیل مزج اختیاری یا قبول مالی مشاعاً در ازاء عمل چند نفر و نحو اینها.

ماده ۵۷۴ شرکت قهری اجتماع حقوق مالکین است که در نتیجه امتزاج یا ارث، حاصل می شود.

ماده ۵۷۵ هر یک از شرکاء به نسبت سهم خود در نفع و ضرر سهم می باشد مگر این که برای یک یا چند نفر از آنها در مقابل عملی، سهم زیادتری منظور شده باشد.

ماده ۵۷۶ طرز اداره کردن اموال مشترک، تابع شرایط مقرر بین شرکاء خواهد بود.

ماده ۵۷۷ شریکی که در ضمن عقد به اداره کردن اموال مشترک مأذون شده است می تواند هر عملی را که لازمه اداره کردن است انجام دهد و به هیچ وجه مسئول خسارات حاصله از اعمال خود نخواهد بود مگر در صورت تفریط یا تعدی.

ماده ۵۷۸ شرکاء همه وقت می توانند از اذن خود رجوع کنند مگر این که اذن در ضمن عقد لازم داده شده باشد که در این صورت مادام که شرکت باقی است حق رجوع ندارند.

ماده ۵۷۹ اگر اداره کردن شرکت به عهده شرکاء متعدد باشد به نحوی که هر یک به طور استقلال مأذون در اقدام باشد هر یک از آنها می تواند منفرداً به اعمالی که برای اداره کردن لازم است اقدام کند.

ماده ۵۸۰ اگر بین شرکاء مقرر شده باشد که یکی از مدیران نمی تواند بدون دیگری اقدام کند مدیری که به تنهایی اقدام کرده باشد در صورت عدم امضاء شرکاء دیگر در مقابل شرکاء، ضامن خواهد بود اگر چه برای مأذونین، دیگر امکان فعلی برای مداخله در امر اداره کردن، موجود نبوده باشد.

ماده ۵۸۱ تصرفات هر یک از شرکاء در صورتی که بدون اذن یا خارج از حدود اذن باشد فضولی بوده و تابع مقررات معاملات فضولی خواهد بود.

ماده ۵۸۲ شریکی که بدون اذن یا در خارج از حدود اذن تصرف در اموال شرکت نماید ضامن است.

ماده ۵۸۳ هر یک از شرکاء می تواند بدون رضایت شرکاء دیگر سهم خود را جزئاً یا کلاً به شخص ثالثی منتقل کند.

ماده ۵۸۴ شریکی که مال الشریکه در ید اوست در حکم امین است و ضامن تلف و نقص آن نمی شود مگر در صورت تفریط یا تعدی.

ماده ۵۸۵ شریک غیر مأذون در مقابل اشخاصی که با آنها معامله کرده مسئول بوده و طلبکاران فقط حق رجوع به او را دارند.

ماده ۵۸۶ اگر برای شرکت در ضمن عقد لازمی، مدت معین نشده باشد هر یک از شرکاء هر وقت بخواهد می تواند رجوع

کند.

ماده ۵۸۷ شرکت به یکی از طرق ذیل مرتفع می‌شود:

۱ - در صورت تقسیم.

۲ - در صورت تلف شدن تمام مال شرکت.

ماده ۵۸۸ در موارد ذیل شرکاء، مأذون در تصرف اموال مشترکه نمی‌باشند:

۱ - در صورت انقضای مدت مأذونیت یا رجوع از آن در صورت امکان رجوع.

۲ - در صورت فوت یا محجور شدن یکی از شرکاء.

مبحث دوم: در تقسیم اموال شرکت

ماده ۵۸۹ هر شریک‌المال می‌تواند هر وقت بخواهد تقاضای تقسیم مال مشترک را بنماید مگر در مواردی که تقسیم به موجب این قانون ممنوع یا شرکاء به وجه ملزومی ملتزم بر عدم تقسیم شده باشند.

ماده ۵۹۰ در صورتی که شرکاء بیش از دو نفر باشند ممکن است تقسیم فقط به نسبت سهم یک یا چند نفر از آنها به عمل آید و سهام دیگران به اشاعه باقی بماند.

ماده ۵۹۱ هرگاه تمام شرکاء به تقسیم مال مشترک راضی باشند تقسیم به نحوی که شرکاء تراخی نمایند به عمل می‌آید و در صورت عدم توافق بین شرکاء، حاکم اجبار به تقسیم می‌کند مشروط بر این که تقسیم مشتمل بر ضرر نباشد که در این صورت اجبار جایز نیست و تقسیم باید به تراخی باشد.

ماده ۵۹۲ هرگاه تقسیم برآی بعضی از شرکاء مضر و برای بعض دیگر بی ضرر باشد در صورتی که تقاضا از طرف متضرر باشد طرف دیگر اجبار می شود و اگر برعکس تقاضا از طرف غیر متضرر بشود شریک متضرر اجبار بر تقسیم نمی شود.

ماده ۵۹۳ ضرری که مانع از تقسیم می شود عبارت است از نقصان فاحش قیمت به مقداری که عادتاً قابل مسامحه نباشد.

ماده ۵۹۴ هرگاه قنات مشترک یا امثال آن خرابی پیدا کرده و محتاج به تنقیه یا تعمیر شود و یک یا چند نفر از شرکاء بر ضرر شریک یا شرکاء دیگر از شرکت در تنقیه یا تعمیر امتناع نمایند شریک یا شرکای متضرر می توانند به حاکم رجوع نمایند در اینصورت اگر ملک قابل تقسیم نباشد حاکم می تواند برای قلع ماده نزاع و دفع ضرر، شریک ممتنع را به اقتضای موقع به شرکت در تنقیه یا تعمیر یا اجاره یا بیع سهم خود اجبار کند.

ماده ۵۹۵ هرگاه تقسیم منضمّن افتادن تمام مال مشترک یا حصه یک یا چند نفر از شرکاء از مالیت باشد تقسیم ممنوع است اگرچه شرکاء تراخی نمایند.

ماده ۵۹۶ در صورتی که اموال مشترک متعدد باشد قسمت اجباری در بعضی از آنها ملازم با تقسیم باقی اموال نیست.

ماده ۵۹۷ تقسیم ملک از وقف جایز است ولی تقسیم مال موقوفه بین موقوف علیهم جایز نیست.

ماده ۵۹۸ ترتیب تقسیم آنست که اگر مال مشترک مثلی باشد به نسبت سهام شرکاء افراز می شود و اگر قیمی باشد برحسب

قیمت تعدیل می‌شود و بعد از افراز یا تعدیل در صورت عدم تراضی بین شرکاء حصص آنها به قرعه معین می‌گردد.

ماده ۵۹۹ تقسیم بعد از آنکه صحیحاً واقع شد لازم است و هیچ یک از شرکاء نمی‌تواند بدون رضای دیگران از آن رجوع کند.

ماده ۶۰۰ هرگاه در حصه یک یا چند نفر از شرکاء عیبی ظاهر شود که در حین تقسیم عالم به آن نبوده، شریک یا شرکاء مزبور حق دارند تقسیم را بهم بزنند.

ماده ۶۰۱ هرگاه بعد از تقسیم معلوم شود که قسمت به غلط واقع شده است تقسیم باطل می‌شود.

ماده ۶۰۲ هرگاه بعد از تقسیم معلوم شود که مقدار معینی از اموال تقسیم شده مال غیر بوده است در صورتی که مال غیر در تمام حصص مفروضاً به تساوی باشد تقسیم صحیح و الا باطل است.

ماده ۶۰۳ ممر و مجرای هر قسمتی که از متعلقات آن است بعد از تقسیم مخصوص همان قسمت می‌شود.

ماده ۶۰۴ کسی که در ملک دیگری حق ارتفاق دارد نمی‌تواند مانع از تقسیم آن ملک بشود ولی بعد از تقسیم، حق مزبور به حال خود باقی می‌ماند.

ماده ۶۰۵ هرگاه حصه بعضی از شرکاء مجرای آب یا محل عبور حصه شریک دیگر باشد بعد از تقسیم حق مجری یا عبور ساقط نمی‌شود مگر اینکه سقوط آن شرط شده باشد و همچنین است سایر حقوق ارتفافی.

ماده ۶۰۶ هرگاه ترکه میت قبل از اداء دیون تقسیم شود و یا بعد از تقسیم معلوم شود که بر میت دینی بوده است طلبکار باید به هر یک از وراثت به نسبت سهم او رجوع کند و اگر یکی یا چند نفر از وراثت معسر شده باشد طلبکار می‌تواند برای سهم معسر یا معسرین نیز به وراثت دیگر رجوع کند.

فصل نهم: در ودیعه مبحث اول: در کلیات

ماده ۶۰۷ ودیعه عقدی است که به موجب آن یک نفر مال خود را به دیگری می‌سپارد برای آن که آن را مجاناً نگاه دارد. ودیعه‌گذار مودع و ودیعه‌گیر را مستودع یا امین می‌گویند. ماده ۶۰۸ در ودیعه قبول امین لازم است اگر چه به فعل باشد. ماده ۶۰۹ کسی می‌تواند مالی را به ودیعه گذارد که مالک یا قائم‌مقام مالک باشد و یا از طرف مالک صراحته یا ضمناً مجاز باشد.

ماده ۶۱۰ در ودیعه، طرفین باید اهلیت برای معامله داشته باشند و اگر کسی مالی را از کس دیگر که برای معامله اهلیت ندارد به عنوان ودیعه قبول کند باید آن را به ولی او رد نماید و اگر در رد او ناقص یا تلف شود ضامن است. ماده ۶۱۱ ودیعه عقدی است جایز.

مبحث دوم: در تعهدات امین

ماده ۶۱۲ امین باید مال ودیعه را به طوری که مالک مقرر نموده حفظ کند و اگر ترتیبی تعیین نشده باشد آن را به طوری که نسبت به آن مال، متعارف است حفظ کند و الا ضامن است.

ماده ۶۱۳ هرگاه مالک برای حفاظت مال ودیعه ترتیبی مقرر نموده باشد و امین از برای حفظ مال، تغییر آن ترتیب را لازم بداند می تواند تغییر دهد مگر این که مالک صریحاً نهی از تغییر کرده باشد که در این صورت ضامن است.

ماده ۶۱۴ امین ضامن تلف یا نقصان مالی که به او سپرده شده است نمی باشد مگر در صورت تعدی یا تفریط.

ماده ۶۱۵ امین در مقام حفظ، مسئول وقایعی نمی باشد که دفع آن از اقتدار او خارج است.

ماده ۶۱۶ هرگاه رد مال ودیعه مطالبه شود و امین از رد آن امتناع کند از تاریخ امتناع، احکام امین به او مترتب نشده و ضامن تلف و هر نقص یا عیبی است که در مال ودیعه حادث شود اگر چه آن عیب یا نقص مستند به فعل او نباشد.

ماده ۶۱۷ امین نمی تواند غیر از جهت حفاظت، تصرفی در ودیعه کند یا به نحوی از انحاء از آن منتفع گردد مگر با اجازه صریح یا ضمنی امانتگذار و الا ضامن است.

ماده ۶۱۸ اگر مال ودیعه در جعبه سربسته یا پاکت مختوم، به امین سپرده شده باشد حق ندارد آنها باز کند و الا ضامن است.

ماده ۶۱۹ امین باید عین مالی را که دریافت کرده است رد نماید.

ماده ۶۲۰ امین باید مال ودیعه را به همان حالی که موقع پس دادن موجود است مسترد دارد و نسبت به نواقصی که در آن حاصل شده و مربوط به عمل امین نباشد ضامن نیست.

ماده ۶۲۱ اگر مال ودیعه قهراً از امین گرفته شود و مشارالیه قیمت یا چیز دیگری به جای آن اخذ کرده باشد باید آنچه را که در عوضی گرفته است به امانتگذار بدهد و لی امانتگذار مجبور به قبول آن نبوده و حق دارد مستقیماً به قاهر رجوع کند.

ماده ۶۲۲ اگر وارث امین، مال ودیعه را تلف کند باید از عهده مثل یا قیمت آن برآید اگرچه عالم به ودیعه بودن مال نبوده باشد.

ماده ۶۲۳ منافع حاصله از ودیعه مال مالک است.

ماده ۶۲۴ امین باید مال ودیعه را فقط به کسی که آن را از او دریافت کرده است یا قائم مقام قانونی او یا به کسی که مأذون در اخذ می باشد مسترد دارد و اگر به واسطه ضرورتی بخواهد آن را رد کند و به کسی که حق اخذ دارد دسترس نداشته باشد باید به حاکم رد نماید.

ماده ۶۲۵ هرگاه مستحق للغیر بودن مال ودیعه محقق گردد باید امین آن را به مالک حقیقی رد کند و اگر مالک معلوم نباشد تابع احکام اموال مجهول المالک است.

ماده ۶۲۶ اگر کسی مال خود را به ودیعه گذارد و دیعه به قوت امانتگذار، باطل و امین، ودیعه را نمی تواند رد کند مگر به وراثت او.

ماده ۶۲۷ در صورت تعدد وراثت و عدم توافق بین آنها مال و دیعه باید به حاکم رد شود.

ماده ۶۲۸ اگر در احوال شخص امانتگذار تغییری حاصل گردد مثلاً اگر امانتگذار محجور شود عقد و دیعه منفسخ و و دیعه را نمی‌توان مسترد نمود مگر به کسی که حق اداره کردن اموال محجور را دارد.

ماده ۶۲۹ اگر مال محجوری به و دیعه گذارده شده باشد آن مال باید پس از رفع حجر به مالک مسترد شود.

ماده ۶۳۰ اگر کسی مالی را به سمت قیمومت یا ولایت، و دیعه گذارد آن مال باید پس از رفع سمت مزبور به مالک آن رد شود مگر این که از مالک رفع حجر نشده باشد که در این صورت به قیم یا ولی بعدی مسترد می‌گردد.

ماده ۶۳۱ هرگاه کسی مال غیر را به عنوانی غیر از مستودع متصرف باشد و مقررات این قانون او را نسبت به آن مال امین قرار داده باشد مثل مستودع است، بنابراین مستأجر نسبت به عین مستأجره، قیم یا ولی نسبت به مال صغیر یا مولی علیه و امثال آنها ضامن نمی‌باشد مگر در صورت تفریط یا تعدی و در صورت استحقاق مالک به استرداد از تاریخ مطالبه او و امتناع متصرف یا امکان رد، متصرف مسئول تلف و هر نقص یا عیبی خواهد بود اگر چه مستند به فعل او نباشد.

ماده ۶۳۲ کاروانسرا دار و صاحب مهمانخانه و حمامی و امثال آنها نسبت به اشیاء و اسباب یا البسه واردین وقتی مسئول می‌باشند که اشیاء و اسباب یا البسه نزد آنها ابداع شده باشد و

با این که بر طبق عرف بلد در حکم ابداع باشد.

مبحث سوم: در تعهدات امانتگذار

ماده ۶۳۳ امانتگذار باید مخارجی را که امانتدار برای حفظ مال و دپعه کرده است به او بدهد.

ماده ۶۳۴ هرگاه رد مال مستلزم مخارجی باشد بر عهده امانت گذار است.

فصل دهم: در عاریه

ماده ۶۳۵ عاریه عقدی است که به موجب آن احد طرفین به طرف دیگر اجازه می دهد که از عین مال او مجاناً منتفع شود.

عاریه دهنده را معبر و عاریه گیرنده را مستعیر گویند.

ماده ۶۳۶ عاریه دهنده علاوه بر اهلیت باید مالک منفعت مالی باشد که عاریه می دهد اگر چه مالک عین نباشد.

ماده ۶۳۷ هر چیزی که بتوان با بقاء اصلش از آن منتفع شد می تواند موضوع عقد عاریه گردد. منفعتی که مقصود از عاریه است منفعتی است که مشروع و عقلایی باشد.

ماده ۶۳۸ عاریه عقدی است جایز و به موت هر یک از طرفین منفسخ می شود.

ماده ۶۳۹ هرگاه مال عاریه دارای عیوبی باشد که برای مستعیر تولید خسارتی کند معبر مسئول خسارت وارده نخواهد بود مگر اینکه عرفاً مسبب محسوب شود.

همین حکم در مورد مودع و موجر و امثال آنها نیز جاری

می‌باشد.

ماده ۶۴۰ مستعیر ضامن تلف یا نقصان مال عاریه نمی‌باشد مگر در صورت تفریط یا تعدی.

ماده ۶۴۱ مستعیر مسئول منقصت ناشی از استعمال مال عاریه نیست مگر این‌که در غیر مورد اذن، استعمال نموده باشد و اگر عاریه مطلق بوده برخلاف متعارف استفاده کرده باشد.

ماده ۶۴۲ اگر بر مستعیر شرط ضمان شده باشد مسئول هر کسر و نقصانی خواهد بود اگر چه مربوط به عمل او نباشد.

ماده ۶۴۳ اگر بر مستعیر شرط ضمان منقصت ناشی از صرف استعمال نیز شده باشد ضامن این منقصت خواهد بود.

ماده ۶۴۴ در عاریه طلا و نقره اعم از مسکوک و غیر مسکوک مستعیر ضامن است هر چند شرط ضمان نشده و تفریط یا تعدی هم نکرده باشد.

ماده ۶۴۵ در رد عاریه باید مفاد مواد ۶۲۴ و ۶۲۶ تا ۶۳۰ رعایت شود.

ماده ۶۴۶ مخارج لازمه برای انتفاع از مال عاریه بر عهده مستعیر است و مخارج نگاهداری آن تابع عرف و عادت است مگر این‌که شرط خاصی شده باشد.

ماده ۶۴۷ مستعیر نمی‌تواند مال عاریه را به هیچ نحوی به تصرف غیر دهد مگر به اذن معیر.

فصل یازدهم: در قرض

ماده ۶۴۸ قرض عقدی است که بموجب آن احد طرفین مقدار معینی از مال خود را به طرف دیگر تملیک می‌کند که طرف مزبور مثل آن را از حیث مقدار و جنس و وصف رد نماید و در صورت تعذر رد مثل، قیمت يوم‌الرد را بدهد.

ماده ۶۴۹ اگر مالی که موضوع قرض است بعد از تسلیم، تلف یا ناقص شود از مال مقرض است.

ماده ۶۵۰ مقرض باید مثل مالی را که قرض کرده است رد کند اگر چه قیمتاً ترقی یا تنزل کرده باشد.

ماده ۶۵۱ اگر برای اداء قرض به وجه ملزومی اجلی معین شده باشد مقرض نمی‌تواند قبل از انقضای مدت طلب خود را مطالبه کند.

ماده ۶۵۲ در موقع مطالبه، حاکم مطابق اوضاع و احوال برای مقرض مهلت یا اقساطی قرار می‌دهد.

ماده ۶۵۳ به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده است.

فصل دوازدهم: در قمار و گرویندی

ماده ۶۵۴ قمار و گرویندی باطل و دعاوی راجعه به آن مسموع نخواهد بود. همین حکم در مورد کلیه تعهداتی که از معاملات نامشروع تولید شده باشد جاری است.

ماده ۶۵۵ در دوانیدن حیوانات سوازی و همچنین در تیراندازی و شمشیرزنی، گرویندی جائز و مفاد ماده قبل در مورد آنها

رعایت نمی‌شود. (اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴)).

فصل سیزدهم: در وکالت

مبحث اول: در کلیات

ماده ۶۵۶ وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید.

ماده ۶۵۷ تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است.

ماده ۶۵۸ وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود.

ماده ۶۵۹ وکالت ممکن است مجانی باشد یا با اجرت.

ماده ۶۶۰ وکالت ممکن است به طور مطلق و برای تمام امور موکل باشد یا مقید و برای امر یا امور خاصی.

ماده ۶۶۱ در صورتی که وکالت مطلق باشد فقط مربوط به اداره کردن اموال موکل خواهد بود.

ماده ۶۶۲ وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد.

ماده ۶۶۳ وکیل نمی‌تواند عملی را که از حدود وکالت او خارج است انجام دهد.

ماده ۶۶۴ وکیل در محاکمه، وکیل در قبض حق نیست مگر این که قرائن دلالت بر آن نماید و همچنین وکیل در اخذ حق، وکیل در مرافعه نخواهد بود.

ماده ۶۶۵ وکالت در بیع وکالت در قبض ثمن نیست مگر اینکه قرینه قطعی دلالت بر آن کند.

مبحث دوم: در تعهدات وکیل

ماده ۶۶۶ هرگاه از تفصیر وکیل خسارتی به موکل متوجه شود که عرفاً وکیل مسبب آن محسوب می‌گردد مسئول خواهد بود.
ماده ۶۶۷ وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را مراعات نماید و از آنچه که موکل بانصراحه به او اختیار داده یا برحسب قرائن و عرف و عادت داخل اختیار اوست، تجاوز نکند.

ماده ۶۶۸ وکیل باید حساب مدت وکالت خود را به موکل بدهد و آنچه را که به جای او دریافت کرده است به او رد کند.
ماده ۶۶۹ هرگاه برای انجام یک امر، دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد هیچ یک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید مگر این که هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد، در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را به جا آورد.

ماده ۶۷۰ در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع، وکیل باشند به موت یکی از آنها وکالت دیگری باطل می‌شود.

ماده ۶۷۱ وکالت در هر امر، مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست مگر این که تصریح به عدم وکالت باشد.

ماده ۶۷۲ وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد.

ماده ۶۷۳ اگر وکیل که وکالت در توکیل نداشته، انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص ثالثی واگذار کند هر یک از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می‌شود مسئول خواهد بود.

مبحث سوم: در تعهدات موکل

ماده ۶۷۴ موکل باید تمام تعهداتی را که وکیل در حدود وکالت خود کرده است، انجام دهد.

در مورد آنچه که در خارج از حدود وکالت انجام داده است موکل هیچ‌گونه تعهد نخواهد داشت مگر این که اعمال فضولی وکیل را صراحتاً یا ضمناً اجازه کند.

ماده ۶۷۵ موکل باید تمام مخارجی را که وکیل برای انجام وکالت خود نموده است و همچنین اجرت وکیل را بدهد مگر اینکه در عقد وکالت، طور دیگر مقرر شده باشد.

ماده ۶۷۶ حق‌الوکاله وکیل نایع قرارداد بین طرفین خواهد بود و اگر نسبت به حق‌الوکاله یا مقدار آن قرارداد نباشد نایع عرف و عادت است و اگر عادت مسلمی نباشد وکیل مستحق اجرت المثل است.

ماده ۶۷۷ اگر در وکالت، مجانی یا با اجرت بودن آن تصریح نشده باشد محمول بر این است که با اجرت باشد.

مبحث چهارم: در طرق مختلفه انقضای وکالت

ماده ۶۷۸ وکالت به طرق ذیل مرتفع می‌شود:

۱ - به عزل موکل.

۲ - به استعقای وکیل.

۳ - به موت یا به جنون وکیل یا موکل.

ماده ۶۷۹ موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر این که وکالت وکیل با عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.

ماده ۶۸۰ تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید نسبت به موکل نافذ است.

ماده ۶۸۱ بعد از این که وکیل استعفا داد مادامی که معلوم است موکل به اذن خود باقی است می‌تواند در آنچه وکالت داشته اقدام کند.

ماده ۶۸۲ محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر، مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد.

ماده ۶۸۳ هرگاه متعلق وکالت از بین برود، یا موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد، یا به طور کلی عملی که منافعی یا وکالت وکیل باشد به جا آورد مثل این که مائی را که برای فروش آن وکالت داده بود خود بفروشد وکالت منفسخ می‌شود.

فصل چهاردهم: در ضمان عقدی

مبحث اول: در کلیات

ماده ۶۸۴ عقد ضمان عبارت است از اینکه شخصی مالی را که بر ذمه دیگری است به عهده بگیرد.

متعهد را ضامن طرف دیگر را مضمون‌له و شخص ثالث را مضمون‌عنه یا مدیون اصلی می‌گویند.

ماده ۶۸۵ در ضمان، رضای مدیون اصلی شرط نیست.

ماده ۶۸۶ ضامن باید برای معامله اهلیت داشته باشد.

ماده ۶۸۷ ضامن شدن از محجور و میت صحیح است.

ماده ۶۸۸ ممکن است از ضامن ضمانت کرد.

ماده ۶۸۹ هرگاه چند نفر ضامن شخصی شوند ضمانت هر کدام که مضمون‌له قبول کند صحیح است.

ماده ۶۹۰ در ضمان شرط نیست که ضامن مالدار باشد لیکن اگر مضمون‌له در وقت ضمان به عدم تمکن ضامن جاهل بوده باشد می‌تواند عقد ضمان را فسخ کند ولی اگر ضامن بعد از عقد، غیر علی شود مضمون‌له تغییری نخواهد داشت.

ماده ۶۹۱ ضمان دینی که هنوز سبب آن ایجاد نشده است، باطل است.

ماده ۶۹۲ در دین حال ممکن است ضامن برای تأدیه آن اجلی معین کند و همچنین می‌تواند در دین مؤجل تعهد پرداخت فوری آن را بنماید.

ماده ۶۹۳ مضمون‌له می‌تواند در عقد ضمان از ضامن مطالبه

رهن کند اگرچه دین اصلی رهنی نباشد.

ماده ۶۹۴ علم ضامن به مقدار و اوصاف و شرایط دینی که ضمانت آن را می‌نماید شرط نیست بنابراین اگر کسی ضامن دین شخص بشود بدون این که بداند آن دین چه مقدار است ضمان صحیح است لیکن ضمانت یکی از چند دین به نحو تردید باطل است.

ماده ۶۹۵ معرفت تفصیلی ضامن به شخص مضمون‌له یا مضمون‌عنه لازم نیست.

ماده ۶۹۶ هر دینی را ممکن است ضمانت نمود اگرچه شرط فسخی در آن موجود باشد.

ماده ۶۹۷ ضمان عهده از مشتری یا بائع نسبت به درک مبیع یا ثمن در صورت مستحق لغیر درآمدن آن جایز است.

مبحث دوم: در اثر ضمان بین ضامن و مضمون‌له

ماده ۶۹۸ بعد از این که ضمان به طور صحیح واقع شد ذمه مضمون‌عنه بری و ذمه ضامن به مضمون‌له مشغول می‌شود.

ماده ۶۹۹ تعلیق در ضمان مثل این که ضامن قید کند که اگر مدیون نداد من ضامنم باطل است ولی التزام به تأدیه ممکن است معلق باشد.

ماده ۷۰۰ تعلیق ضمان به شرایط صحت آن مثل این که ضامن قید کند که اگر مضمون‌عنه مدیون باشد، من ضامنم، موجب بطلان آن نمی‌شود.

ماده ۷۰۱ ضمان، عقدی است لازم و ضامن یا مضمون‌له

نمی‌توانند آن را فسخ کنند مگر در صورت اعسار ضامن به طوری که در ماده ۶۹۰ مقرر است یا در صورت بودن حق فسخ نسبت به دین مضمون به و یا در صورت تخلف از مقررات عقد. ماده ۷۰۲ هرگاه ضمان مدت داشته باشد مضمون‌له نمی‌تواند قبل از انقضاء مدت، مطالبه طلب خود را از ضامن کند اگرچه دین، حال باشد.

ماده ۷۰۳ در ضمان حال، مضمون‌له حق مطالبه طلب خود را دارد اگرچه دین، مؤجل باشد.

ماده ۷۰۴ ضمان مطلق، محمول به حال است مگر آن که به قرائن معلوم شود که مؤجل بوده است.

ماده ۷۰۵ ضمان مؤجل به فوت ضامن، حال می‌شود.

ماده ۷۰۶ به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده است.

ماده ۷۰۷ اگر مضمون‌له ذمه مضمون‌عنه را بری کند ضامن بری نمی‌شود مگر این که مقصود، ابراء از اصل دین باشد.

ماده ۷۰۸ کسی که ضامن درک مبیع است در صورت فسخ بیع به سبب اقاله یا اختیار از ضمان بری می‌شود.

مبحث سوم: در اثر ضمان بین ضامن و مضمون‌عنه

ماده ۷۰۹ ضامن حق رجوع به مضمون‌عنه ندارد مگر بعد از اداء دین ولی می‌تواند در صورتی که مضمون‌عنه ملتزم شده باشد که در مدت معینی براثت او را تحصیل نماید و مدت مزبور هم منقضی شده باشد رجوع کند.

ماده ۷۱۰ اگر ضامن با رضایت مضمون‌له حواله کند به کسی که دین را بدهد و آن شخص قبول نماید مثل آن است که دین را اداء کرده است و حق رجوع به مضمون‌عنه دارد و همچنین است حواله مضمون‌له به عهده ضامن.

ماده ۷۱۱ اگر ضامن دین را تأدیه کند و مضمون‌عنه آن را تألیف بپردازد ضامن حق رجوع به مضمون‌له نخواهد داشت و باید به مضمون‌عنه مراجعه کند و مضمون‌عنه می‌تواند از مضمون‌له آنچه را که گرفته است مسترد دارد.

ماده ۷۱۲ هرگاه مضمون‌له فوت شود و ضامن وارث او باشد حق رجوع به مضمون‌عنه دارد.

ماده ۷۱۳ اگر ضامن به مضمون‌له کمتر از دین داده باشد زیاده بر آنچه داده نمی‌تواند از مدیون مطالبه کند اگرچه دین را صلح به کمتر کرده باشد.

ماده ۷۱۴ اگر ضامن زیاده‌تر از دین به داین بدهد حق رجوع به زیاده ندارد مگر در صورتی که به اذن مضمون‌عنه داده باشد. ماده ۷۱۵ هرگاه دین مدت داشته و ضامن قبل از موعد آن را بدهد مادام که دین حال نشده است نمی‌تواند از مدیون مطالبه کند.

ماده ۷۱۶ در صورتی که دین حال باشد هر وقت ضامن اداء کند می‌تواند رجوع به مضمون‌عنه نماید هر چند ضمان، مدت داشته و موعد آن نرسیده باشد مگر آنکه مضمون‌عنه اذن به ضمان مؤجل داده باشد.

ماده ۷۱۷ هرگاه مضمون‌عنه دین را اداء کند ضامن بری می‌شود

هر چند ضامن به مضمون‌عنه اذن در اداء نداده باشد.

ماده ۷۱۸ هرگاه مضمون‌له ضامن را از دین ابراء کند ضامن و مضمون‌عنه هر دو بری می‌شوند.

ماده ۷۱۹ هرگاه مضمون‌له ضامن را ابراء کند یا دیگری مجاناً دین را بدهد ضامن حق رجوع به مضمون‌عنه ندارد.

ماده ۷۲۰ ضامنی که به قصد تبرع، ضمانت کرده باشد حق رجوع به مضمون‌عنه ندارد.

مبحث چهارم: در اثر ضمان بین ضامنین

ماده ۷۲۱ هرگاه اشخاص متعدد از یک شخص و برای یک قرض به نحو تسهیم ضمانت کرده باشند مضمون‌له به هریک از آنها فقط به قدر سهم او حق رجوع دارد و اگر یکی از ضامنین تمام قرض را تأدیه نماید به هر یک از ضامنین دیگر که اذن تأدیه داده باشد می‌تواند به قدر سهم او رجوع کند.

ماده ۷۲۲ ضامن ضامن، حق رجوع به مدیون اصلی ندارد و باید به مضمون‌عنه خود رجوع کند و به همین طریق هر ضامنی به مضمون‌عنه خود رجوع می‌کند تا به مدیون اصلی برسد.

ماده ۷۲۳ ممکن است کسی در ضمن عقد لازمی به تأدیه دین دیگری ملتزم شود در این صورت تعلیق به التزام، مبطل نیست مثل اینکه کسی التزام خود را به تأدیه دین مدیون معلق به عدم تأدیه او نماید.

فصل پانزدهم: در حواله

ماده ۷۲۴ حواله عقدی است که به موجب آن طلب شخصی از ائمه مدیون به ذمه شخص ثالثی منتقل می گردد.

مدیون را محیل، طلبکار را محتال، شخص ثالث را محال علیه می گویند.

ماده ۷۲۵ حواله محقق نمی شود مگر با رضای محتال و قبول محال علیه.

ماده ۷۲۶ اگر در مورد حواله محیل مدیون محتال نباشد احکام حواله در آن جاری نخواهد بود.

ماده ۷۲۷ برای صحت حواله لازم نیست که محال علیه مدیون به محیل باشد در این صورت محال علیه پس از قبولی در حکم ضامن است.

ماده ۷۲۸ در صحت حواله، ملالت محال علیه شرط نیست.

ماده ۷۲۹ هرگاه در وقت حواله، محال علیه معسر بوده و محتال جاهل به اعسار او باشد محتال می تواند حواله را فسخ و به محیل رجوع کند.

ماده ۷۳۰ پس از تحقق حواله، ذمه محیل از دینی که حواله داده بری و ذمه محال علیه مشغول می شود.

ماده ۷۳۱ در صورتی که محال علیه مدیون محیل نبوده بعد از اداء وجه حواله می تواند به همان مقداری که پرداخته است رجوع به محیل نماید.

ماده ۷۳۲ حواله عقدی است لازم و هیچ یک از محیل و محتال

و محال علیه نمی تواند آن را فسخ کند مگر در مورد ماده ۷۲۹ و با در صورتی که خیابار فسخ شرط شده باشد.

ماده ۷۳۳ اگر در بیع، بایع حواله داده باشد که مشتری ثمن را به شخصی بدهد یا مشتری حواله داده باشد که بایع ثمن را از کسی بگیرد و بعد بظلم بیع معلوم گردد حواله باطل می شود و اگر محال ثمن را اخذ کرده باشد باید مسترد دارد ولی اگر بیع به واسطه فسخ یا اقاله منفسخ شود حواله باطل نبوده لیکن محال علیه بری و بایع یا مشتری می تواند به یکدیگر رجوع کند.

مفاد این ماده در مورد سایر تعهدات نیز جاری خواهد بود.

فصل شانزدهم: در كفالت

ماده ۷۳۴ كفالت عقدی است که به موجب آن احد طرفین در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهد می کند.

متعهد را كفیل، شخص ثالث را مكفول و طرف دیگر را مكفوله می گویند.

ماده ۷۳۵ كفالت به رضای كفیل و مكفوله واقع می شود.

ماده ۷۳۶ در صحت كفالت، علم كفیل به ثبوت حقی بر عهده مكفول، شرط نیست بلکه دعوی حق از طرف مكفوله كافی است اگر چه مكفول منكر آن باشد.

ماده ۷۳۷ كفالت ممكن است مطلق باشد یا موقت و در صورت موقت بودن باید مدت آن معلوم باشد.

ماده ۷۳۸ ممكن است شخص دیگری كفیل كفیل شود.

ماده ۷۳۹ در كفالت مطلق، مكفوله هر وقت بخواهد می تواند

احضار مکفول را تقاضا کند ولی در کفالت موقت قبل از رسیدن موعد، حق مطالبه ندارد.

ماده ۷۴۰ کفیل باید مکفول را در زمان و مکانی که تعهد کرده است حاضر نماید و الا باید از عهده حقی که بر عهده مکفول ثابت می شود برآید.

ماده ۷۴۱ اگر کفیل ملتزم شده باشد که مالی در صورت عدم احضار مکفول بدهد باید بنحوی که ملتزم شده است عمل کند.

ماده ۷۴۲ اگر در کفالت محل تسلیم معین نشده باشد کفیل باید مکفول را در محل عقد تسلیم کند مگر این که عقد منصرف به محل دیگر باشد.

ماده ۷۴۳ اگر مکفول غایب باشد به کفیل مهلتی که برای حاضر کردن مکفول کافی باشد داده می شود.

ماده ۷۴۴ اگر کفیل مکفول را در غیر زمان و مکان مقرر یا بر خلاف شرایطی که کرده اند تسلیم کند قبول آن بر مکفول له لازم نیست لیکن اگر قبول کرد کفیل بری می شود و همچنین اگر مکفول له بر خلاف مقرر بین طرفین تقاضای تسلیم نماید کفیل ملتزم به قبول نیست.

ماده ۷۴۵ هر کس شخصی را از تحت اقتدار ذیحق یا قائم مقام او بدون رضای او خارج کند در حکم کفیل است و باید آن شخص را حاضر کند و الا باید از عهده حقی که بر او ثابت شود برآید.

ماده ۷۴۶ در موارد ذیل کفیل بری می شود:

۱ - در صورت حاضر کردن مکفول به نحوی که متعهد شده

است.

- ۲- در صورتی که مکفول در موقع مقرر شخصاً حاضر شود.
- ۳- در صورتی که ذمه مکفول به نحوی از انحاء از حقی که مکفوله بر او دارد بری شود.
- ۴- در صورتی که مکفوله کفیل را بری نماید.
- ۵- در صورتی که حق مکفوله به نحوی از انحاء به دیگری منتقل شود.
- ۶- در صورت فوت مکفول.

ماده ۷۴۷ هرگاه کفیل مکفول خود را مطابق شرایط مقرر حاضر کند و مکفوله از قبول آن امتناع نماید کفیل می‌تواند احضار مکفول و امتناع مکفوله را با شهادت معتبر نزد حاکم و یا احضار نزد حاکم اثبات نماید. (اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴).

ماده ۷۴۸ فوت مکفوله موجب برائت کفیل نمی‌شود.

ماده ۷۴۹ هرگاه یک نفر در مقابل چند نفر، از شخصی کفالت نماید به تسلیم او به یکی از آنها در مقابل دیگران بری نمی‌شود.

ماده ۷۵۰ در صورتی که شخصی کفیل کفیل باشد و دیگری کفیل او و هرکذا هر کفیل باید مکفول خود را حاضر کند و هر کدام از آنها که مکفول اصلی را حاضر کرد او و سایرین بری می‌شوند و هر کدام که به یکی از جهات مزبور در ماده ۷۴۶ بری شد کفیل‌های مابعد او هم بری می‌شوند.

ماده ۷۵۱ هرگاه کفالت به اذن مکفول بوده و کفیل با عدم تمکن از احضار حقی را که به عهده او است اداء نماید و یا به اذن او اداء حق کند می‌تواند به مکفول رجوع کرده آنچه را که

داده اخذ کند و اگر هیچ یک به اذن مکفول نباشد حق رجوع نخواهد داشت.

فصل هفدهم: در صلح

ماده ۷۵۲ صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود و یا جلوگیری از تنازع احتمالی، در مورد معامله و غیر آن واقع شود.

ماده ۷۵۳ برای صحت صلح طرفین باید اهلیت معامله و تصرف در مورد صلح داشته باشند.

ماده ۷۵۴ هر صلح نافذ است جز صلح بر امری که غیر مشروع باشد.

ماده ۷۵۵ صلح با انکار دعوی نیز جایز است بنابراین درخواست صلح، اقرار محسوب نمی شود.

ماده ۷۵۶ حقوق خصوصی که از جرم تولید می شود ممکن است مورد صلح واقع شود.

ماده ۷۵۷ صلح بلاعوض نیز جایز است.

ماده ۷۵۸ صلح در مقام معاملات هر چند نتیجه معامله را که به جای آن واقع شده است می دهد لیکن شرایط و احکام خاصه آن معامله را ندارد بنابراین اگر مورد صلح، عین باشد در مقابل عوض، نتیجه آن همان نتیجه بیع خواهد بود بدون اینکه شرایط و احکام خاصه بیع در آن مجری شود.

ماده ۷۵۹ حق شفعه در صلح نیست هر چند در مقام بیع باشد.

- ماده ۷۶۰ صلح عقد لازم است اگرچه در مقام عقود جائزه واقع شده باشد و برهم نمی خورد مگر در موارد فسخ به خيار یا اقاله.
- ماده ۷۶۱ صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است و هیچیک نمی تواند آن را فسخ کند اگرچه به ادعای غبن باشد مگر در صورت تخلف شرط یا اشراط خيار.
- ماده ۷۶۲ اگر در طرف مصالحه و یا در مورد صلح اشتباهی واقع شده باشد صلح باطل است.
- ماده ۷۶۳ صلح به اکراه نافذ نیست.
- ماده ۷۶۴ تدلیس در صلح موجب خيار فسخ است.
- ماده ۷۶۵ صلح دعوی مبتنی بر معامله باطله، باطل است ولی صلح دعوی ناشی از بطلان معامله صحیح است.
- ماده ۷۶۶ اگر طرفین به طور کلی تمام دعاوی واقعی و فرضیه خود را به صلح خاتمه داده باشند کلیه دعاوی داخل در صلح محسوب است اگرچه منشأ دعوی در حین صلح معلوم نباشد مگر این که صلح به حسب قرائن شامل آن نگردد.
- ماده ۷۶۷ اگر بعد از صلح معلوم گردد که موضوع صلح متفی بوده است صلح باطل است.
- ماده ۷۶۸ در عقد صلح ممکن است احد طرفین در عوض مال الصلحی که می گیرد متعهد شود که نفقه معینی همه ساله یا همه ماهه تا مدت معین تأدیه کند این تعهد ممکن است به نفع طرفین مصالحه یا به نفع شخص یا اشخاص ثالث واقع شود.
- ماده ۷۶۹ در تعهد مذکوره در ماده قبل به نفع هر کس که واقع

شده باشد ممکن است شرط نمود که بعد از فوت منتفع، نفقه به وراثت او داده شود.

ماده ۷۷۰ صلحی که بر طبق دو ماده فوق واقع می‌شود به ورشکستگی یا افلاس متعهد نفقه، فسخ نمی‌شود مگر این که شرط شده باشد.

فصل هجدهم: در رهن

ماده ۷۷۱ رهن عقدی است که به موجب آن مدیون مالی را برای وثیقه به داین می‌دهد.

رهن دهنده را راهن و طرف دیگر را مرتهن می‌گویند.

ماده ۷۷۲ مال مرهون باید به قبض مرتهن یا به تصرف کسی که بین طرفین معین می‌گردد داده شود ولی استمرار قبض شرط صحت معامله نیست.

ماده ۷۷۳ هر مالی که قابل نقل و انتقال قانونی نیست نمی‌تواند مورد رهن واقع شود.

ماده ۷۷۴ مال مرهون باید عین معین باشد و رهن دین و منفعت باطل است.

ماده ۷۷۵ برای هر مالی که در ذمه باشد ممکن است رهن داده شود ولو عقدی که موجب اشتغال ذمه است قابل فسخ باشد.

ماده ۷۷۶ ممکن است یک نفر مالی را در مقابل دو یا چند دین که به دو یا چند نفر دارد رهن بدهد در این صورت مرتهنین باید به تراضی معین کنند که رهن در تصرف چه کسی باشد و همچنین ممکن است دو نفر یک مال را به یک نفر در مقابل

طلبی که از آنها دارد رهن بدهند.

ماده ۷۷۷ در ضمن عقد رهن یا به موجب عقد علی‌حده، ممکن است رهن مرتهن را وکیل کند که اگر در موعد مقرر رهن قرض خود را اداء ننمود مرتهن از عین مرهونه یا قیمت آن، طلب خود را استیفاء کند و نیز ممکن است قرار دهد وکالت مزبور بعد از فوت مرتهن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت به شخص ثالث داده شود.

ماده ۷۷۸ اگر شرط شده باشد که مرتهن حق فروش عین مرهونه را ندارد باطل است.

ماده ۷۷۹ هرگاه مرتهن برای فروش عین مرهونه وکالت نداشته باشد و رهن هم برای فروش آن و اداء دین حاضر نگردد مرتهن به حاکم رجوع می‌نماید تا اجبار به بیع یا اداء دین به نحو دیگر بکند.

ماده ۷۸۰ برای استیفاء طلب خود از قیمت رهن، مرتهن بر هر طلبکار دیگری رجحان خواهد داشت.

ماده ۷۸۱ اگر مال مرهون به قیمتی پیش از طلب مرتهن فروخته شود مازاد مال مالک آن است و اگر برعکس حاصل فروش کمتر باشد مرتهن باید برای نقیصه به رهن رجوع کند.

ماده ۷۸۲ در مورد قسمت اخیر ماده قبل اگر رهن مفلس شده باشد مرتهن با غرماء شریک می‌شود.

ماده ۷۸۳ اگر رهن مقداری از دین را اداء کند حق ندارد مقداری از رهن را مطالبه نماید و مرتهن می‌تواند تمام آن را تا تأدیه کامل دین نگاه دارد مگر این که بین رهن و مرتهن

ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

ماده ۷۸۴ تبدیل رهن به مال دیگر به تراضی طرفین جایز است.

ماده ۷۸۵ هر چیزی که در عقد بیع بدون قید صریح به عنوان متعلقات جزء مبیع محسوب می شود در رهن نیز داخل خواهد بود.

ماده ۷۸۶ ثمره رهن و زیادتى که ممکن است در آن حاصل شود در صورتی که متصل باشد جزو رهن خواهد بود و در صورتی که منفصل باشد متعلق به رهن است مگر اینکه ضمن عقد بین طرفین ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

ماده ۷۸۷ عقد رهن نسبت به مرتهن جایز و نسبت به رهن لازم است و بنابراین مرتهن می تواند هر وقت بخواهد آن را بر هم رند ولی رهن نمی تواند قبل از این که دین خود را ادا نماید و یا به نحوی از انحاء قانونی از آن پری شود رهن را مسترد دارد.

ماده ۷۸۸ به موت رهن یا مرتهن رهن منفسخ نمی شود ولى در صورت فوت مرتهن رهن می تواند تقاضا نماید که رهن به تصرف شخص ثالثی که به تراضی او و ورثه معین می شود داده شود.

در صورت عدم تراضی، شخص مزبور از طرف حاکم معین می شود.

ماده ۷۸۹ رهن در بد مرتهن امانت محسوب است و بنابراین مرتهن مسئول تلف یا ناقص شدن آن نخواهد بود مگر در

صورت تفصیر.

ماده ۷۹۰ بعد از برائت ذمه مدیون، رهن در پد مرتهن امانت است لیکن اگر با وجود مطالبه آن را رد نماید ضامن آن خواهد بود اگر چه تفصیر نکرده باشد.

ماده ۷۹۱ اگر عین مرهونه به واسطه عمل خود رهن یا شخص دیگری تلف شود باید تلف کننده بدل آن را بدهد و بدل مزبور رهن خواهد بود.

ماده ۷۹۲ وکالت مزبور در ماده ۷۷۷ شامل بدل مزبور در ماده فوق نخواهد بود.

ماده ۷۹۳ رهن نمی تواند در رهن تصرفی کند که منافی حق مرتهن باشد مگر به اذن مرتهن.

ماده ۷۹۴ رهن می تواند در رهن تغییراتی بدهد یا تصرفات دیگری که برای رهن نافع باشد و منافی حقوق مرتهن هم نباشد به عمل آورد بدون اینکه مرتهن بتواند او را منع کند، در صورت منع اجازه با حاکم است.

فصل نوزدهم: در هبه

ماده ۷۹۵ هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک می کند، تملیک کننده را واهب، طرف دیگر را متهب، مالی را که مورد هبه است عین موهوبه می گویند.

ماده ۷۹۶ واهب باید برای معامله و تصرف در مال خود اهلیت داشته باشد.

ماده ۷۹۷ واهب باید مالک مالی باشد که هبه می‌کند.

ماده ۷۹۸ هبه واقع نمی‌شود مگر با قبول و قبض متهب اعم از اینکه مباشر قبض خود متهب باشد یا وکیل او و قبض بدون اذن واهب اثری ندارد.

ماده ۷۹۹ در هبه به صغیر یا مجنون یا سفیه قبض ولی معتبر است.

ماده ۸۰۰ در صورتی که عین موهوبه در ید متهب باشد محتاج به قبض نیست.

ماده ۸۰۱ هبه ممکن است معوض باشد و بنابراین واهب می‌تواند شرط کند که متهب مالی را به او هبه کند یا عمل مشروعی را مجاناً به جا آورد.

ماده ۸۰۲ اگر قبل از قبض، واهب یا متهب فوت کند هبه باطل می‌شود.

ماده ۸۰۳ بعد از قبض نیز واهب می‌تواند با بقاء عین موهوبه از هبه رجوع کند مگر در موارد ذیل:

- ۱- در صورتی که متهب پدر یا مادر و یا اولاد واهب باشد.
- ۲- در صورتی که هبه معوض بوده و عوض هم داده شده باشد.

۳- در صورتی که عین موهوبه از ملکیت متهب خارج شده یا متعلق حق غیر واقع شود خواه قهراً مثل اینکه متهب به واسطه فلس محجور شود خواه اختیاراً مثل اینکه عین موهوبه به رهن داده شود.

- ۴- در صورتی که در عین موهوبه تغییری حاصل شود.

ماده ۸۰۴ در صورت رجوع واهب نمائات عین موهوبه اگر متصل باشد مال واهب و اگر منفصل باشد مال متهب خواهد بود.

ماده ۸۰۵ بعد از فوت واهب یا متهب رجوع ممکن نیست.

ماده ۸۰۶ هرگاه داین طلب خود را به مدیون ببخشد حق رجوع ندارد.

ماده ۸۰۷ اگر کسی مالی را به عنوان صدقه به دیگری بدهد حق رجوع ندارد.

قسمت سوم: در اخذ به شفعه

ماده ۸۰۸ هرگاه مال غیر منقول قابل تقسیمی، بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک، حصه خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه میعه را تملک کند. این حق را حق شفعه و صاحب آن را شفیع می گویند.

ماده ۸۰۹ هرگاه بنا و درخت بدون زمین فروخته شود حق شفعه نخواهد بود.

ماده ۸۱۰ اگر ملک دو نفر در ممر یا مجری مشترک باشد و یکی از آنها ملک خود را با حق ممر یا مجری بفروشد دیگری حق شفعه دارد اگرچه در خود ملک مشاعاً شریک نباشد ولی اگر ملک را بدون ممر یا مجری بفروشد دیگری حق شفعه ندارد.

ماده ۸۱۱ اگر حصه یکی از دو شریک، وقف باشد متولی یا

موقوف علیهم حق شفعه ندارد.

ماده ۸۱۲ اگر مبیع متعدد بوده و بعضی آن قابل شفعه و بعضی دیگر قابل شفعه نباشد حق شفعه را می‌توان نسبت به بعضی که قابل شفعه است به قدر حصه آن بعضی از ثمن اجرا نمود.

ماده ۸۱۳ در بیع فاسد، حق شفعه نیست.

ماده ۸۱۴ خیاری بودن بیع مانع از اخذ به شفعه نیست.

ماده ۸۱۵ حق شفعه را نمی‌توان فقط نسبت به یک قسمت از مبیع اجرا نمود. صاحب حق مزبور یا باید از آن صرف‌نظر کند یا نسبت به تمام مبیع اجرا نماید.

ماده ۸۱۶ اخذ به شفعه، هر معامله‌ای را که مشتری قبل از آن و بعد از عقد بیع نسبت به مورد شفعه نموده باشد، باطل می‌نماید.

ماده ۸۱۷ در مقابل شریکی که به حق شفعه تملک می‌کند مشتری ضامن درک است نه بایع لیکن اگر در موقع اخذ به شفعه مورد شفعه هنوز به تصرف مشتری داده نشده باشد شفیع حق رجوع به مشتری نخواهد داشت.

ماده ۸۱۸ مشتری نسبت به عیب و خرابی و تلفی که قبل از اخذ به شفعه در ید او حادث شده باشد ضامن نیست و همچنین است بعد از اخذ به شفعه و مطالبه در صورتیکه تعدی یا تفریط نکرده باشد.

ماده ۸۱۹ نمائنی که قبل از اخذ به شفعه در مبیع حاصل می‌شود در صورتی که منفصل باشد مال مشتری و در صورتی که متصل باشد مال شفیع است ولی مشتری می‌تواند بنایی را که کرده یا درختی را که کاشته قلع کند.

ماده ۸۲۰ هرگاه معلوم شود که مبیع، حین‌البیع معیوب بوده و مشتری ارزش گرفته است شفیع در موقع اخذ به شفعه مقدار ارزش را از ثمن کسر می‌گذارد.

حقوق مشتری در مقابل پایع راجع به درک مبیع همان است که در ضمن عقد بیع، مذکور شده است.

ماده ۸۲۱ حق شفعه فوری است.

ماده ۸۲۲ حق شفعه قابل اسقاط است و اسقاط آن به هر چیزی که دلالت بر صرفنظر کردن از حق مزبور نماید واقع می‌شود.

ماده ۸۲۳ حق شفعه بعد از موت شفیع به وارث یا وراث او منتقل می‌شود.

ماده ۸۲۴ هرگاه یک یا چند نفر از وراث، حق خود را اسقاط کنند باقی وراث نمی‌توانند آن را فقط نسبت به سهم خود اجرا نمایند و باید یا از آن صرفنظر کنند یا نسبت به تمام مبیع اجرا نمایند.

قسمت چهارم: در وصایا و ارث

باب اول: در وصایا

فصل اول: در کلیات

ماده ۸۲۵ وصیت بر دو قسم است: تملیکی و عهدی.

ماده ۸۲۶ وصیت تملیکی عبارت است از اینکه کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً

تملیک کند.

وصیت عهدی عبارت است از اینکه شخصی یک یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات دیگری مأمور می‌نماید. وصیت کنندۀ موصی، کسی که وصیت تملیکی به نفع او شده است موصی‌له، مورد وصیت موصی به، کسی که به موجب وصیت عهدی، ولی بر مورد ثلث یا بر صغیر قرار داده می‌شود و وصی نامیده می‌شود.

ماده ۸۲۷ تملیک به موجب وصیت محقق نمی‌شود مگر با قبول موصی‌له پس از فوت موصی.

ماده ۸۲۸ هرگاه موصی‌له غیر محصور باشد مثل اینکه وصیت برای فقرا یا امور عام‌المنفعه شود قبول شرط نیست.

ماده ۸۲۹ قبول موصی‌له قبل از فوت موصی مؤثر نیست و موصی می‌تواند از وصیت خود رجوع کند حتی در صورتی که موصی‌له موصی به را قبض کرده باشد.

ماده ۸۳۰ نسبت به موصی‌له رد یا قبول وصیت بعد از فوت موصی معتبر است بنابراین اگر موصی‌له قبل از فوت موصی وصیت را رد کرده باشد بعد از فوت می‌تواند آن را قبول کند و اگر بعد از فوت آن را قبول و موصی به را قبض کرد دیگر نمی‌تواند آن را رد کند لیکن اگر قبل از فوت قبول کرده باشد بعد از فوت قبول ثانوی لازم نیست.

ماده ۸۳۱ اگر موصی‌له صغیر یا مجنون باشد رد یا قبول وصیت با ولی خواهد بود.

ماده ۸۳۲ موصی‌له می‌تواند وصیت را نسبت به قسمتی از

موصی به قبول کند در این صورت وصیت نسبت به قسمتی که قبول شده صحیح و نسبت به قسمت دیگر باطل می‌شود.

ماده ۸۳۳ ورثه موصی نمی‌تواند در موصی به تصرف کند مادام که موصی له رد یا قبول خود را به آنها اعلام نکرده است.

اگر تأخیر این اعلام موجب تضرر ورثه باشد حاکم موصی له را مجبور می‌کند که تصمیم خود را معین نماید.

ماده ۸۳۴ در وصیت عهده‌ی، قبول شرط نیست لیکن وصی می‌تواند مادام که موصی زنده است وصایت را رد کند و اگر قبل از فوت موصی رد نکرد بعد از آن حق ندارد اگرچه جاهل بر وصایت بوده باشد.

فصل دوم: در موصی

ماده ۸۳۵ موصی باید نسبت به مورد وصیت، جایزالتصرف باشد.

ماده ۸۳۶ هرگاه کسی به قصد خودکشی خود را مجروح یا مسموم کند یا اعمال دیگر از این قبیل که موجب هلاکت است مرتکب گردد و پس از آن وصیت نماید آن وصیت در صورت هلاکت باطل است و هرگاه اتفاقاً منتهی به موت نشد وصیت نافذ خواهد بود.

ماده ۸۳۷ اگر کسی به موجب وصیت، یک یا چند نفر از ورثه خود را از ارث محروم کند وصیت مزبور نافذ نیست.

ماده ۸۳۸ موصی می‌تواند از وصیت خود رجوع کند.

ماده ۸۳۹ اگر موصی ثانیاً وصیتی برخلاف وصیت اول نماید

وصیت دوم صحیح است.

فصل سوم: در موصی به

ماده ۸۴۰ وصیت به صرف مال در امر غیر مشروع باطل است.

ماده ۸۴۱ موصی به باید ملک موصی باشد و وصیت به مال غیر ولو با اجازه مالک باطل است.

ماده ۸۴۲ ممکن است مالی را که هنوز موجود نشده است وصیت نمود.

ماده ۸۴۳ وصیت به زیاده بر ثلث ترکه، نافذ نیست مگر با اجازه وراثت و اگر بعضی از ورثه اجازه کند فقط نسبت به سهم او نافذ است.

ماده ۸۴۴ هرگاه موصی به، مال معینی باشد آن مال، تقویم می شود اگر قیمت آن بیش از ثلث ترکه باشد مازاد، مال ورثه است مگر این که اجازه از ثلث کند.

ماده ۸۴۵ میزان ثلث به اعتبار دارایی موصی در حین وفات معین می شود نه به اعتبار دارایی او در حین وصیت.

ماده ۸۴۶ هرگاه موصی به منافع ملکی باشد دائماً یا در مدت معین به طریق ذیل از ثلث اخراج می شود:

بدو آ عین ملک یا منافع آن تقویم می شود سپس ملک مزبور با ملاحظه مسلوب المنفعه بودن در مدت وصیت تقویم شده تفاوت بین دو قیمت از ثلث حساب می شود.

اگر موصی به منافع دائمی ملک بوده و به این جهت عین ملک قیمتی نداشته باشد قیمت ملک با ملاحظه منافع از ثلث

محسوب می‌شود.

ماده ۸۴۷ اگر موصی به کلی باشد تعیین فرد با ورثه است مگر اینکه در وصیت طور دیگر مقرر شده باشد.

ماده ۸۴۸ اگر موصی به جزء مشاع ترکه باشد مثل ربع یا ثلث، موصی‌له با ورثه در همان مقدار از ترکه مشاعاً شریک خواهد بود.

ماده ۸۴۹ اگر موصی زیاده بر ثلث را به ترتیب معینی وصیت به اموری کرده باشد و ورثه زیاده بر ثلث را اجازه نکنند به همان ترتیبی که وصیت کرده است از ترکه خارج می‌شود تا میزان ثلث، و زاید بر ثلث باطل خواهد شد و اگر وصیت به تمام، یک دفعه باشد زیاده از همه کسر می‌شود.

فصل چهارم: در موصی‌له

ماده ۸۵۰ موصی‌له باید موجود باشد و بتواند مالک چیزی بشود که برای او وصیت شده است.

ماده ۸۵۱ وصیت برای حمل صحیح است لیکن نمالک او منوط است بر اینکه زنده متولد شود.

ماده ۸۵۲ اگر حمل در نتیجه جرمی سقط شود موصی‌به به ورثه او میرسد مگر اینکه جرم مانع ارث باشد.

ماده ۸۵۳ اگر موصی لهم متعدد و محصور باشند موصی‌به بین آنها بالتسویه تقسیم می‌شود مگر اینکه موصی طور دیگر مقرر داشته باشد.

فصل پنجم: در وصی

ماده ۸۵۴ موصی می‌تواند یک یا چند نفر وصی معین نماید، در صورت تعدد، اوصیاء باید مجتمعاً عمل به وصیت کنند مگر در صورت تصریح به استقلال هر یک.

ماده ۸۵۵ موصی می‌تواند چند نفر را به نحو ترتیب، وصی معین کند به این طریق که اگر اولی فوت کرد دومی وصی باشد و اگر دومی فوت کرد سومی باشد و هكذا.

ماده ۸۵۶ صغیر را می‌توان به اتفاق یک نفر کبیر وصی قرار داد، در این صورت اجراء وصایا با کبیر خواهد بود تا موقع بلوغ و رشد صغیر.

ماده ۸۵۷ موصی می‌تواند یک نفر را برای نظارت در عملیات وصی معین نماید.

حدود اختیارات ناظر به طریقی خواهد بود که موصی مقرر داشته است یا از قرائن معلوم شود.

ماده ۸۵۸ وصی نسبت به اموالی که بر حسب وصیت در ید او می‌باشد حکم امین را دارد و ضامن نمی‌شود مگر در صورت تعدی یا تفریط.

ماده ۸۵۹ وصی باید بر طبق وصایای موصی رفتار کند و الا ضامن و منعزل است.

ماده ۸۶۰ غیر از پدر و جد پدری کسی دیگر حق ندارد بر صغیر وصی معین کند.

باب دوم: در ارث

فصل اول: در موجبات ارث و طبقات مختلفه وراث

ماده ۸۶۱ موجب ارث دو امر است: نسب و سبب.

ماده ۸۶۲ اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند:

۱ - پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد.

۲ - اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها.

۳ - اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد آنها.

ماده ۸۶۳ وارثین طبقه بعد وقتی ارث می‌برند که از وارثین طبقه قبل کسی نباشد.

ماده ۸۶۴ از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می‌برند هر یک از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد.

ماده ۸۶۵ اگر در شخص واحد موجبات متعدده ارث جمع شود به جهت تمام آن موجبات ارث می‌برد مگر اینکه بعضی از آنها مانع دیگری باشد که در این صورت فقط از جهت عنوان مانع می‌برد.

ماده ۸۶۶ در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی راجع به حاکم است.

فصل دوم: در تحقق ارث

ماده ۸۶۷ ارث به موت حقیقی یا به موت فرضی مورث تحقق پیدا می‌کند.

ماده ۸۶۸ مالکیت ورثه نسبت به ترکه متوفی مستقر نمی‌شود مگر پس از اداء حقوق و دیونی که به ترکه میت تعلق گرفته.

ماده ۸۶۹ حقوق و دیونی که به ترکه میت تعلق می‌گیرد و باید قبل از تقسیم آن اداء شود از قرار ذیل است:

۱ - قیمت کفن میت و حقوقی که متعلق است به اعیان ترکه مثل عینی که متعلق رهن است.

۲ - دیون و واجبات مالی متوفی.

۳ - وصایای میت تا ثلث ترکه بدون اجازه ورثه و زیاده بر ثلث با اجازه آنها.

ماده ۸۷۰ حقوق مزبوره در ماده قبل باید به ترتیبی که در ماده مزبوره مقرر است تأدیه شود و مابقی اگر باشد بین وراثت تقسیم گردد.

ماده ۸۷۱ هرگاه ورثه نسبت به اعیان ترکه معاملاتی نمایند مادام که دیون متوفی تأدیه نشده است معاملات مزبوره نافذ نبوده و دیان می‌توانند آن را بر هم زنند.

ماده ۸۷۲ اموال غائب مفقودالایر تقسیم نمی‌شود مگر بعد از ثبوت فوت او یا انقضاء مدتی که عادتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند.

ماده ۸۷۳ اگر تاریخ فوت اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند مجهول و تقدم و تاخر هیچ یک معلوم نباشد اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند مگر آنکه موت به سبب غرق یا هدم واقع شود که در این صورت از یکدیگر ارث می‌برند.

ماده ۸۷۴ اگر اشخاصی که بین آنها توارث باشد بمیرند و

تاریخ فوت یکی از آنها معلوم و دیگری از حیث تقدم و تاخر مجهول باشد فقط آنکه تاریخ فوتش مجهول است از آن دیگری ارث می برد.

فصل سوم: در شرایط و جمله از موانع ارث

ماده ۸۷۵ شرط وراثت، زنده بودن در حین فوت مورث است و اگر حاملی باشد در صوتی ارث می برد که نطفه او حین انموت متعقد بوده و زنده هم متولد شود اگرچه فوراً پس از تولد بمیرد.

ماده ۸۷۶ باشک در حیات حین ولادت حکم وراثت نمی شود. ماده ۸۷۷ در صورت اختلاف در زمان انعقاد نطفه، امارات قانونی که برای اثبات نسب مقرر است رعایت خواهد شد.

ماده ۸۷۸ هرگاه در حین موت مورث حاملی باشد که اگر قابل وراثت متولد شود مانع از ارث تمام یا بعضی از وراثت دیگر می گردد تقسیم ارث به عمل نمی آید تا حال او معلوم شود و اگر حامل مانع از ارث هیچ یک از سایر وراثت نباشد و آنها بخواهند ترکه را تقسیم کنند باید برای حمل حصه ای که مساوی حصه دو پسر از همان طبقه باشد کنار گذارند و حصه هر یک از وراثت مراعات است تا حال حمل معلوم شود.

ماده ۸۷۹ اگر بین وراثت، غایب مفقودالائری باشد سهم او کنار گذارده می شود تا حال او معلوم شود در صورتی که محقق گردد قبل از مورث مرده است حصه او به سایر وراثت بر می گردد و الا به خود او یا به ورثه او می رسد.

ماده ۸۸۰ قتل از موانع ارث است بنابراین کسی که مورد خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع می‌شود اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً باشد یا به شرکت دیگری.

ماده ۸۸۱ در صورتی که قتل عمدی مورث به حکم قانون یا برای دفاع باشد مفاد ماده فوق مجری نخواهد بود.

اصلاحی مصوب (۱۳۷۰/۸/۱۴)

ماده ۸۸۱ مکرر کافر از مسلم ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی‌برند اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند.

الحالی مصوب (۱۳۷۰/۸/۱۴)

ماده ۸۸۲ بعد از لعان، زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند و همچنین فرزندی که به سبب انکار او، لعان واقع شده، از پدر و پدر از او ارث نمی‌برد لیکن فرزند مزبور از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و خویشان مادری از او ارث می‌برند.

ماده ۸۸۳ هرگاه پدر بعد از لعان رجوع کند پسر از او ارث می‌برد لیکن از ارحام پدر و همچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمی‌برند.

ماده ۸۸۴ ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد لیکن اگر حرمت رابطه که طفل ثمره آن است نسبت به یکی از ابوین ثابت و نسبت به دیگری به واسطه اکراه یا شبهه زنا نباشد طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث می‌برد و بالعکس.

ماده ۸۸۵ اولاد و اقوام کسانی که به موجب ماده ۸۸۰ از ارث

ممنوع می‌شوند محروم از ارث نمی‌باشند بنابراین اولاد کسی که پدر خود را کشته باشد از جده مقتول خود ارث می‌برد اگر وراثت نزدیکتری باعث حرمان آنان نشود.

فصل چهارم: در حجب

ماده ۸۸۶ حجب حالت وارثی است که به واسطه بودن وارث دیگر از بردن ارث کلاً یا جزئاً محروم می‌شود.
ماده ۸۸۷ حجب بر دو قسم است:

قسم اول آن است که وارث از اصل ارث محروم می‌گردد مثل برادرزاده که به واسطه بودن برادر یا خواهر متوفی، از ارث محروم می‌شود یا برادر ابی که با بودن برادر ابوینی از ارث محروم می‌گردد.

قسم دوم آن است که قرض وارث از حد اعلی به حد ادنی نازل می‌گردد مثل تنزل حصه شوهر از نصف به ربع در صورتی که برای زوجه اولاد باشد و همچنین تنزل حصه زن از ربع به ثمن در صورتی که برای زوج او اولاد باشد.

ماده ۸۸۸ ضابطه حجب از اصل ارث، رعایت اقربیت به میت است بنابراین هر طبقه از وراثت، طبقه بعد را از ارث محروم می‌نماید مگر در مورد ماده ۹۳۶ و موردی که وارث دورتر بتواند به سمت قائم مقامی ارث ببرد که در این صورت هر دو ارث می‌برند.

ماده ۸۸۹ در بین وراثت طبقه اولی اگر برای میت اولادی نباشد اولاد اولاد او هر قدر که پائین بروند قائم مقام پدر یا مادر

خود بوده و با هر یک از ابویین متوفی که زنده باشد ارث می‌برند ولی در بین اولاد، اقرب به میت، ابعد را از ارث محروم می‌نماید.

ماده ۸۹۰ در بین وراث طبقه دوم اگر برای متوفی برادر یا خواهر نباشد اولاد اخوه، هر قدر که پائین بروند قائم مقام پدر یا مادر خود بوده با هر یک از اجداد متوفی که زنده باشد ارث می‌برند لیکن در بین اجداد با اولاد اخوه اقرب به متوفی ابعد را از ارث محروم می‌کند. مفاد این ماده در مورد وراث طبقه سوم نیز مجری می‌باشد.

ماده ۸۹۱ وراث ذیل حاجب از ارث ندارند:

پدر - مادر - پسر - دختر - زوج و زوجه.

ماده ۸۹۲ حاجب از بعضی فرض، در موارد ذیل است:

الف - وقتی که برای میت اولاد یا اولاد اولاد باشد در این صورت ابویین میت از بردن بیش از یک ثلث محروم می‌شوند مگر در مورد ماده ۹۰۸ و ۹۰۹ که ممکن است هر یک از ابویین به عنوان قرابت یا رد بیش از یک سدس ببرد همچنین زوج از بردن بیش از یک ربع و زوجه از بردن بیش از یک ثمن محروم می‌شود.

ب - وقتی که برای میت چند برادر یا خواهر باشد در این صورت مادر میت از بردن بیش از یک سدس محروم می‌شود مشروط بر اینکه:

اولاً - لااقل دو برادر یا یک برادر با دو خواهر یا چهار خواهر باشند.

ثانیاً - پدر آنها زنده باشد.

ثالثاً - از ارث ممنوع نباشد مگر به سبب قتل.

رابعاً - ابوینی یا ابی تنها باشند.

فصل پنجم: در فرض و صاحبان فرض

ماده ۸۹۳ وراثت بعضی به فرض، بعضی به قرابت و بعضی گاه به فرض و گاهی به قرابت ارث می‌برند.

ماده ۸۹۴ صاحبان فرض اشخاصی هستند که سهم آنان از ترکه معین است و صاحبان قرابت کسانی هستند که سهم آنها معین نیست.

ماده ۸۹۵ سهام معینه که فرض نامیده می‌شود عبارتست از: نصف، ربع، ثمن، دوثلث، ثلث و سدس ترکه.

ماده ۸۹۶ اشخاصی که به فرض ارث می‌برند عبارتند از مادر و زوج و زوجه.

ماده ۸۹۷ اشخاصی که گاه به فرض و گاهی به قرابت ارث می‌برند عبارتند از پدر، دختر و دخترها، خواهر و خواهرهای ابی یا ابوینی و کلاله امی.

ماده ۸۹۸ وراثت دیگر به غیر از مذکورین در دو ماده فوق فقط به قرابت ارث می‌برند.

ماده ۸۹۹ فرض سه وارث نصف ترکه است:

۱ - شوهر در صورت نبودن اولاد برای متوفاء اگرچه از شوهر دیگر باشد.

۲ - دختر اگر فرزند منحصر باشد.

۳ - خواهر ابوینی یا ابی تنها در صورتی که منحصر به فرد باشد.

ماده ۹۰۰ فرض دو وارث ربع ترکه است:

۱ - شوهر در صورت فوت زن یا داشتن اولاد.

۲ - زوجة یا زوجة‌ها در صورت فوت شوهر بدون اولاد.

ماده ۹۰۱ ثمن، فریضة زوجة یا زوجة‌ها است در صورت فوت شوهر یا داشتن اولاد.

ماده ۹۰۲ فرض دو وارث دو ثلث ترکه است:

۱ - دو دختر و بیشتر در صورت نبودن اولاد ذکور.

۲ - دو خواهر و بیشتر ابوینی یا ابی تنها یا نبودن برادر.

ماده ۹۰۳ فرض دو وارث ثلث ترکه است:

۱ - مادر متوفی در صورتی که میت اولاد و اخوة نداشته باشد.

۲ - کلاله امی در صورتی که بیش از یکی باشد.

ماده ۹۰۴ فرض سه وارث سدس ترکه است:

پدر و مادر و کلاله امی اگر تنها باشد.

ماده ۹۰۵ از ترکه میت هر صاحب فرض حصه خود را می‌برد و بقیه به صاحبان قرابت می‌رسد و اگر صاحب قرابتی در آن طبقه مساوی با صاحب فرض در درجه نباشد باقی به صاحب فرض رد می‌شود مگر در مورد زوج و زوجة که به آنها رد نمی‌شود لیکن اگر برای متوفی وارثی به غیر از زوج نباشد زائد از فریضة به او رد می‌شود.

فصل ششم: در سهم الارث طبقات مختلفه وراث

مبحث اول: در سهم الارث طبقه اول

ماده ۹۰۶ اگر برای متوفی اولاد یا اولاد اولاد از هر درجه که باشد موجود نباشد هر یک از ابوین در صورت انفراد تمام ارث را می برد و اگر پدر و مادر میت هر دو زنده باشند مادر یک ثلث و پدر دو ثلث می برد لیکن اگر مادر حاجب داشته باشد سدس از ترکه متعلق به مادر و بقیه مال پدر است.

ماده ۹۰۷ اگر متوفی ابوین نداشته و یک یا چند نقر اولاد داشته باشد ترکه به طریق ذیل تقسیم می شود:

اگر فرزندان، منحصر به یکی باشد خواه پسر خواه دختر تمام ترکه به او می رسد.

اگر اولاد متعدد باشند ولی تمام پسر، یا تمام دختر، ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می شود.

اگر اولاد متعدد باشند و بعضی از آنها پسر و بعضی دختر، پسر دو برابر دختر می برد.

ماده ۹۰۸ هرگاه پدر یا مادر متوفی یا هر دو ابوین او موجود باشد با یک دختر فرض هر یک از پدر و مادر سدس ترکه و فرض دختر نصف آن خواهد بود و مابقی باید بین تمام وراث به نسبت فرض آنها تقسیم شود مگر این که مادر حاجب داشته باشد که در این صورت مادر از مابقی چیزی نمی برد.

ماده ۹۰۹ هرگاه پدر یا مادر متوفی یا هر دو ابوین او موجود باشند با چند دختر، فرض تمام دخترها دو ثلث ترکه خواهد بود که بالسویه بین آنها تقسیم می شود و فرض هر یک از پدر

و مادر یک سدس و مابقی اگر باشد بین تمام ورثه به نسبت فرض آنها تقسیم می‌شود مگر اینکه مادر حاجب داشته باشد در این صورت مادر از باقی چیزی نمی‌برد.

ماده ۹۱۰ هرگاه میت اولاد داشته باشد گرچه یک نفر، اولاد اولاد او ارث نمی‌برند.

ماده ۹۱۱ هرگاه میت اولاد بلاواسطه نداشته باشد اولاد اولاد او قائم مقام اولاد بوده و بدین طریق جزو وراثت طبقه اول محسوب و با هر یک از ابویین که زنده باشد ارث می‌برد.

تقسیم ارث بین اولاد اولاد بر حسب نسل به عمل می‌آید؛ یعنی هر نسل حصه کسی را می‌برد که به توسط او به میت می‌رسد بنابراین اولاد پسر دو برابر اولاد دختر می‌برند.

در تقسیم بین افراد یک نسل پسر دو برابر دختر می‌برد.

ماده ۹۱۲ اولاد اولاد تا هر چه که پایین بروند به طریق مذکور در ماده فوق ارث می‌برند با رعایت اینکه اقرب به میت ابعد را محروم می‌کند.

ماده ۹۱۳ در تمام صور مذکوره در این بحث هر یک از زوجین که زنده باشد فرض خود را می‌برد و این فرض عبارت است از نصف ترکه برای زوج و ربع آن برای زوجه در صورتی که میت اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و از ربع ترکه برای زوج و ثمن آن برای زوجه در صورتی که میت اولاد یا اولاد داشته باشد و مابقی ترکه بر طبق مقررات مواد قبل مابین سایر وراثت تقسیم می‌شود.

ماده ۹۱۴ اگر به واسطه بودن چندین نفر صاحبان فرض، ترکه

میت کفایت نصیب تمام آنها را نکند نقص بر میت و بتین وارد می شود و اگر پس از موضوع کردن نصیب صاحبان فرض، زیاده ای باشد و وارثی نباشد که زیاده را به عنوان قرابت ببرد این زیاده بین صاحبان فرض بر طبق مقررات مواد فوق تقسیم می شود لیکن زوج و زوجة مطلقاً و مادر اگر حاجب داشته باشد از زیاده چیزی نمی برد.

ماده ۹۱۵ انگشتری که میت معمولاً استعمال می کرده و همچنین قرآن و ریخته های شخصی و شمشیر او به پسر بزرگ او می رسد بدون اینکه از حصه او از این حیث چیزی کسر شود مشروط بر اینکه ترکه میت منحصر به این اموال نباشد.

مبحث دوم: در سهم الارث طبقه دوم

ماده ۹۱۶ هرگاه برای میت وارث طبقه اولی نباشد ترکه او به وارث طبقه ثانیه می رسد.

ماده ۹۱۷ هر یک از وارث طبقه دوم اگر تنها باشد تمام ارث را می برد و اگر متعدد باشند ترکه بین آنها بر طبق مواد ذیل تقسیم می شود.

ماده ۹۱۸ اگر میت اخوة ابوینی داشته باشد اخوة اسی ارث نمی برند در صورت نبودن اخوة ابوینی اخوة اسی حصه ارث آنها را می برند.

اخوة ابوینی و اخوة اسی هیچکدام اخوة اسی را از ارث محروم نمی کنند.

ماده ۹۱۹ اگر وارث میت چند برادر ابوینی یا چند برادر اسی

یا چند خواهر ابوینی یا چند خواهر ابی باشند ترکیه بین آنها
بالتسویه تقسیم می‌شود.

ماده ۹۲۰ اگر وراثت میت چند برادر و خواهر ابوینی یا چند
برادر و خواهر ابی باشند حصه ذکور دو برابر اناث خواهد بود.

ماده ۹۲۱ اگر وراثت چند برادر امی یا چند خواهر امی یا چند
برادر و خواهر امی باشند ترکیه بین آنها بالتسویه تقسیم می‌شود.

ماده ۹۲۲ هرگاه اخوة ابوینی و اخوة امی با هم باشند تقسیم
به طریق ذیل می‌شود:

اگر برادر یا خواهر امی یکی باشد سدس ترکیه را می‌برد و
بقیه مال اخوة ابوینی یا ابی است که به طریق مذکور در فوق
تقسیم می‌نمایند.

اگر کلاسه امی متعدد باشد ثلث ترکیه به آنها تعلق گرفته و
بین خود بالتسویه تقسیم می‌کنند و بقیه مال اخوة ابوینی یا ابی
است که مطابق مقررات مذکور در فوق تقسیم می‌نمایند.

ماده ۹۲۳ هرگاه ورثه اجداد یا جدات باشد ترکیه به طریق ذیل
تقسیم می‌شود:

اگر جد یا جدّه تنها باشد اعم از ابی یا امی تمام ترکیه به او
تعلق می‌گیرد.

اگر اجداد و جدات متعدد باشند در صورتی که ابی باشند
ذکور دو برابر اناث می‌برد و اگر همه امی باشند بین آنها
بالتسویه تقسیم می‌گردد.

اگر جد یا جدّه ابی و جد یا جدّه امی با هم باشند ثلث
ترکیه به جد یا جدّه امی می‌رسد و در صورت تعدد اجداد امی

آن ثلث بین آنها بالسویه تقسیم می شود و دو ثلث دیگر به جد یا جدۀ ابی می رسد و در صورت تعدد، حصۀ ذکور از آن دو ثلث دو برابر حصۀ اناث خواهد بود.

ماده ۹۲۴ هرگاه میت اجداد و کلاله با هم داشته باشد دو ثلث ترکیه به وراثی می رسد که از طرف پدر قرابت دارند و در تقسیم آن حصۀ ذکور دو برابر اناث خواهد بود و یک ثلث به وراثی می رسد که از طرف مادر قرابت دارند و بین خود بالسویه تقسیم می نمایند لیکن اگر خویش مادری فقط یکی برادر یا یک خواهر امی باشد فقط سدس ترکیه به او تعلق خواهد گرفت.

ماده ۹۲۵ در تمام صور مذکوره در مواد فوق اگر برای میت نه برادر باشد و نه خواهر، اولاد اخوة قائم مقام آنها شده و با اجداد ارث می برند در این صورت تقسیم ارث نسبت به اولاد اخوة بر حسب نسل به عمل می آید یعنی هر نسل حصۀ کسی را می برد که به واسطه او به میت می رسد بنابراین اولاد اخوة ابوی یا ابی حصۀ اخوة ابوی یا ابی تنها و اولاد کلاله امی حصۀ کلاله امی را می برند.

در تقسیم بین افراد یک نسل اگر اولاد اخوة ابوی یا ابی تنها باشند ذکور دو برابر اناث می برد و اگر از کلاله امی باشند بالسویه تقسیم می کنند.

ماده ۹۲۶ در صورت اجتماع کلاله ابوی و ابی و امی، کلاله ابی ارث نمی برد.

ماده ۹۲۷ در تمام مواد مذکور در این مبحث هر یک از

زوجین که باشد فرض خود را از اصل ترکه می‌برد و این فرض عبارت است از نصف اصل ترکه برای زوج و ربع آن برای زوجه.

متقریبین به مادر هم اعم از اجداد یا کلاله فرض خود را از اصل ترکه می‌برند.

هرگاه به واسطه ورود زوج یا زوجه نقصی موجود گردد نقص بر کلاله ابوی یا ابی یا بر اجداد ابی وارد می‌شود.

مبحث سوم: در سهم الارث وراث طبقه سوم

ماده ۹۲۸ هرگاه برای میت وراث طبقه دوم نباشد ترکه او به وراث طبقه سوم می‌رسد.

ماده ۹۲۹ هر یک از وراث طبقه سوم اگر تنها باشد تمام ارث را می‌برد و اگر متعدد باشند ترکه بین آنها بر طبق مواد ذیل تقسیم می‌شود.

ماده ۹۳۰ اگر میت اعمام یا اخیوال ابوی داشته باشد اعمام یا اخیوال ابی ارث نمی‌برند در صورت نبودن اعمام یا اخیوال ابوی اعمام یا اخیوال ابی حصه آنها را می‌برند.

ماده ۹۳۱ هرگاه وراث متوفی چند نفر عمو یا چند نفر عمه باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود در صورتی که همه آنها ابوی یا همه ابی یا همه امی باشند.

هرگاه عمو و عمه با هم باشند در صورتی که همه امی باشند ترکه را بالسویه تقسیم می‌نمایند و در صورتی که همه ابوی یا ابی باشند حصه ذکور دو برابر اناث خواهد بود.

ماده ۹۳۲ در صورتی که اعمام امی و اعمام ابوینی یا ابی با هم باشند عم یا عمة امی اگر تنها باشند سدس ترکه به او تعلق می گیرد و اگر متعدد باشند ثلث ترکه و این ثلث را ما بین خود بالسویه تقسیم می کنند و باقی ترکه به اعمام ابوینی یا ابی می رسد که در تقسیم، ذکور دو برابر اناث می برد.

ماده ۹۳۳ هرگاه وراث متوفی چند نفر دایی یا چند نفر خاله یا چند نفر دایی و چند نفر خاله یا هم باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می شود خواه همه ابوینی خواه همه ابی و خواه همه امی باشند.

ماده ۹۳۴ اگر وراث میت دایی و خاله ابی یا ابوینی یا دایی و خاله امی باشند طرف امی اگر یکی باشد سدس ترکه را می برد و اگر متعدد باشند ثلث آن را می برند و بین خود بالسویه تقسیم می کنند و مابقی مال دایی و خاله های ابوینی یا ابی است که آنها هم بین خود بالسویه تقسیم می نمایند.

ماده ۹۳۵ اگر برای میت یک یا چند نفر اعمام یا یک یا چند نفر احوال باشد ثلث ترکه به احوال و دو ثلث آن به اعمام تعلق می گیرد.

تقسیم ثلث بین احوال بالسویه به عمل می آید لیکن اگر بین احوال یک نفر امی باشد سدس حصه احوال به او می رسد و اگر چند نفر امی باشند ثلث آن حصه به آنها داده می شود و در صورت اخیر تقسیم بین آنها بالسویه به عمل می آید.

در تقسیم دو ثلث بین اعمام حصه ذکور دو برابر اناث خواهد بود لیکن اگر بین اعمام یک نفر امی باشد سدس حصه

اعمام به او می‌رسد و اگر چند نفر امی باشند ثلث آن حصه به آنها می‌رسد و در صورت اخیر آن ثلث را بالسویه تقسیم می‌کنند.

در تقسیم پنج سدس و یا دو ثلث که از حصه اعمام باقی می‌ماند بین اعمام ابوینی یا اسی حصه ذکور دو برابر انثا خواهد بود.

ماده ۹۳۶ با وجود اعمام یا احوال، اولاد آنها ارث نمی‌برند مگر در صورت انحصار وارث به یک پسرعموی ابوینی یا یک عموی اسی تنها که فقط در این صورت پسرعمو، عمو را از ارث محروم می‌کند لیکن اگر با پسرعموی ابوینی خال یا خاله باشد یا اعمام متعدد باشند ولو اسی تنها، پسرعمو ارث نمی‌برد.

ماده ۹۳۷ هرگاه برای میت نه اعمام باشد و نه احوال اولاد آنها به جای آنها ارث می‌برند و نصیب هر نسل نصیب کسی خواهد بود که به واسطه او به میت متصل می‌شود.

ماده ۹۳۸ در تمام موارد مزبوره در این مبحث هر یک از زوجین که باشد فرض خود را از اصل ترکه می‌برد و این فرض عبارت است از نصف اصل ترکه برای زوج و ربع آن برای زوجه.

متقرب به مادر هم نصیب خود را از اصل ترکه می‌برد باقی ترکه مال متقرب به پدر است و اگر نقصی هم باشد بر متقربین به پدر وارد می‌شود.

ماده ۹۳۹ در تمام موارد مذکوره در این مبحث و دو مبحث قبل اگر وارث خنثی بوده و از جمله وراثی باشد که ذکور آنها

دو برابر اناث می‌برند سهم الارث او به طریق ذیل معین می‌شود:

اگر علائم رجولیت غالب باشد سهم الارث یک پسر از طبقه خود و اگر علائم انثائیت غلبه داشته باشد سهم الارث یک دختر از طبقه خود را می‌برد و اگر هیچ یک از علائم غالب نباشد نصف مجموع سهم الارث یک پسر و یک دختر از طبقه خود را خواهد برد.

مبحث چهارم: در میراث زوج و زوجه

ماده ۹۲۰ زوجین که زوجیت آنها دائمی بوده و ممنوع از ارث نباشند از یکدیگر ارث می‌برند.

ماده ۹۲۱ سهم الارث زوج و زوجه از ترکه یکدیگر به طوری است که در مواد ۹۱۳ - ۹۲۷ و ۹۳۸ ذکر شده است.

ماده ۹۲۲ در صورت تعدد زوجات ربع پائین ترکه که تعلق به زوجه دارد بین همه آنان بالسویه تقسیم می‌شود.

ماده ۹۲۳ اگر شوهر زن خود را به طلاق رجعی مطلقه کند هر یک از آنها که قبل از انقضای عده بمیرد دیگری از او ارث می‌برد لیکن اگر فوت یکی از آنها بعد از انقضای عده بوده و یا طلاق بائن باشد از یکدیگر ارث نمی‌برند.

ماده ۹۲۴ اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و در ظرف یک سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد زوجه از او ارث می‌برد اگرچه طلاق بائن باشد مشروط بر اینکه زن شوهر نکرده باشد.

ماده ۹۴۵ اگر مردی در حال مرض زنی را عقد کند و در همان مرض قبل از دخول بمیرد زن از او ارث نمی‌برد لیکن اگر بعد از دخول یا بعد از صحت یافتن از آن مرض بمیرد زن از او ارث می‌برد.

ماده ۹۴۶ زوج از تمام اموال زوجه ارث می‌برد لیکن زوجه از اموال ذیل:

۱ - از اموال منقول از هر قبیل که باشد.

۲ - از ابنیه و اشجار.

ماده ۹۴۷ زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می‌برد و نه از عین آنها و طریقه تقویم آن است که ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمین بدون اجرت تقویم می‌گردد.

ماده ۹۴۸ هرگاه در مورد ماده قبل ورثه از اداء قیمت ابنیه و اشجار امتناع کند زن می‌تواند حق خود را از عین آنها استیفاء نماید.

ماده ۹۴۹ در صورت نبودن هیچ وارث دیگر بغیر از زوج یا زوجه شوهر تمام ترکه زن متوفات خود را می‌برد لیکن زن فقط نصیب خود را و بقیه ترکه شوهر در حکم مال اشخاص بلا وارث و تابع ماده ۸۶۶ خواهد بود.

کتاب سوم: در مقررات مختلفه

ماده ۹۵۰ مثلی که در این قانون ذکر شده عبارت از مالی است که اشباه و نظایر آن نوعاً زیاد و شایع باشد مانند حبوبات و نحو آن و قیمی مقابل آن است معذک تشخیص این معنی با

عرف می‌باشد.

ماده ۹۵۱ تعدی، تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری.

ماده ۹۵۲ تفریط عبارت است از ترک عملی که به موجب قرارداد یا متعارف برای حفظ مال غیر لازم است.

ماده ۹۵۳ تقصیر اعم است از تفریط و تعدی.

ماده ۹۵۴ کلیه عقود جایزه به موت احدى طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سقه در مواردی که رشد معتبر است.

ماده ۹۵۵ مقررات این قانون در مورد کلیه اموری که قبل از این قانون واقع شده، معتبر است.

کتاب اول: در کلیات

ماده ۹۵۶ اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود.

ماده ۹۵۷ حامل از حقوق مدنی متمتع می‌گردد مشروط بر این که زنده متولد شود.

ماده ۹۵۸ هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود لیکن هیچ کس نمی‌تواند حقوق خود را اجرا کند مگر اینکه برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد.

ماده ۹۵۹ هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی حق تمنع و یا حق اجراء تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند.

ماده ۹۶۰ هیچ کس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرف‌نظر نماید.

ماده ۹۶۱ جز در موارد ذیل اتباع خارجه نیز از حقوق مدنی متمتع خواهند بود:

۱ - در مورد حقوقی که قانون آنها صراحتمنحصر به اتباع ایران نموده و یا آنها صراحتمنحصر از اتباع خارجه سلب کرده است.

۱. جلد دوم قانون مدنی مصوب ۲۷ بهمن و ۲۱ اسفند ۱۳۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۰ فروردین ۱۳۱۴ با اصلاحات بعدی.

۲ - در مورد حقوق مربوط به احوال شخصی که قانون دولت متبوع تبعه خارجی آن را قبول نکرده.

۳ - در مورد حقوق مخصوصه که صرفاً از نقطه نظر جامعه ایرانی ایجاد شده باشد.

ماده ۹۶۲ تشخیص اهلیت هرکس برای معامله کردن بر حسب قانون دولت متبوع او خواهد بود معذک اگر یک نفر تبعه خارجی در ایران عمل حقوقی انجام دهد در صورتی که مطابق قانون دولت متبوع خود برای انجام آن عمل واجد اهلیت نبوده و یا اهلیت ناقصی داشته است آن شخص برای انجام آن عمل واجد اهلیت محسوب خواهد شد در صورتی که قطع نظر از تابعیت خارجی او، مطابق قانون ایران نیز بتوان او را برای انجام آن عمل دارای اهلیت تشخیص داد.

حکم اخیر نسبت به اعمال حقوقی که مربوط به حقوق خانواده و یا حقوق ارثی بوده و یا مربوط به نقل و انتقال اموال غیر منقول واقع در خارج ایران می باشد شامل نخواهد بود.

ماده ۹۶۳ اگر زوجین تبعه یک دولت نباشند روابط شخصی و مالی بین آنها تابع قوانین دولت متبوع شوهر خواهد بود.

ماده ۹۶۴ روابط بین ابویین و اولاد، تابع قانون دولت متبوع پدر است مگر اینکه نسبت طفل فقط به مادر مسلم باشد که در این صورت روابط بین طفل و مادر او تابع قانون دولت متبوع مادر خواهد بود.

ماده ۹۶۵ ولایت قانونی و نصب قیم بر طبق قوانین دولت

متبوع مولی علیه خواهد بود.

ماده ۹۶۶ تصرف و مالکیت و سایر حقوق بر اشیاء منقول یا غیرمنقول، تابع قانون مملکتی خواهد بود که آن اشیاء در آنجا واقع می باشند؛ معذلک حمل و نقل شدن شیئی منقول از مملکتی به مملکت دیگر نمی تواند به حقوقی که ممکن است اشخاص مطابق قانون محل وقوع اولی شیئی، نسبت به آن تحصیل کرده باشند خللی وارد آورد.

ماده ۹۶۷ ثرکه منقول یا غیرمنقول اتباع خارجه که در ایران واقع است فقط از حیث قوانین اصلی از قبیل قوانین مربوطه به تعیین وراثت و مقدار سهم الارث آنها و تشخیص قسمتی که متوفی می توانسته است به موجب وصیت تعلیک نماید تابع قانون دولت متبوع متوفی خواهد بود.

ماده ۹۶۸ تعهدات ناشی از عقود تابع قانون محل وقوع عقد است مگر اینکه متعاقدين، اتباع خارجه بوده و آن را صریحاً یا ضمناً تابع قانون دیگری قرار داده باشند.

ماده ۹۶۹ اسناد از حیث طرز تنظیم تابع قانون محل تنظیم خود می باشند.

ماده ۹۷۰ مأمورین سیاسی یا قونسولی دول خارجه در ایران وقتی می توانند به اجرای عقد نکاح مبادرت نمایند که طرفین عقد هر دو تبعه دولت متبوع آنها بوده و قوانین دولت مزبور نیز این اجازه را به آنها داده باشد. در هر حال نکاح باید در دفاتر سجل احوال ثبت شود.

ماده ۹۷۱ دعاوی از حیث صلاحیت محاکم و قوانین راجعه

به اصول محاکمات تابع قانون محلی خواهد بود که در آن جا اقامه می شود مطرح بودن همان دعوا در محکمه اجنبی رافع صلاحیت محکمه ابرائی نخواهد بود.

ماده ۹۷۲ احکام صادره از محاکم خارجه و همچنین اسناد رسمی لازم الاجراء تنظیم شده در خارجه را نمی توان در ایران اجراء نمود مگر اینکه مطابق قوانین ایران امر به اجرای آنها صادر شده باشد.

ماده ۹۷۳ اگر قانون خارجه که باید مطابق ماده ۷ جلد اول این قانون و با بر طبق مواد فوق رعایت گردد به قانون دیگری احاله داده باشد محکمه مکلف به رعایت این احاله نیست مگر اینکه احاله به قانون ایران شده باشد.

ماده ۹۷۴ مقررات ماده ۷ و مواد ۹۶۲ تا ۹۷۴ این قانون تا حدی به موقع اجرا گذارده می شود که مخالف عهود بین المللی که دولت ایران آن را امضاء کرده و یا مخالف با قوانین مخصوصه نباشد.

ماده ۹۷۵ محکمه نمی تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که بر خلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه جریحه دار کردن احساسات جامعه یا بعزت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می شود به موقع اجرا گذارد اگرچه اجراء قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد.

کتاب دوم: در تابعیت

ماده ۹۷۶^۱ اشخاص ذیل تبعه ایران محسوب می‌شوند:

- ۱ - کلیه ساکنین ایران به استثنای اشخاصی که تبعیت خارجی آنها مسلم باشد، تبعیت خارجی کسانی مسلم است که مدارک تابعیت آنها مورد اعتراض دولت ایران نباشد.
- ۲ - کسانی که پدر آنها ایرانی است اعم از اینکه در ایران یا در خارجه متولد شده باشند.
- ۳ - کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیر معلوم باشند.
- ۴ - کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آنها در ایران متولد شده به وجود آمده‌اند.
- ۵ - کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجه است به وجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به سن هجده سال تمام لااقل یک سال دیگر در ایران اقامت کرده باشند و الا قبول شدن آنها به تابعیت ایران بر طبق مقرراتی خواهد بود که مطابق قانون برای تحصیل تابعیت ایران مقرر است.
- ۶ - هر زن تبعه خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند.
- ۷ - هر تبعه خارجی که تابعیت ایران را تحصیل کرده باشد.

تبصره اطفال متولد از نمایندگان سیاسی و قنسولی خارجه

۱. مواد ۱۰۳۰-۹۷۶ (کتاب دوم تا کتاب پنجم) مصوب ۱۳۱۳/۱۱/۲۷ می

باشد که اصلاحیه‌های بعدی در آن لحاظ گردیده است.

مشمول فقره ۴ و ۵ نخواهند بود.

ماده ۹۷۷ الف - هرگاه اشخاص مذکور در بند ۴ ماده ۹۷۶ پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام بخواهند تابعیت پدر خود را قبول کنند باید ظرف یک سال درخواست کتبی به ضمیمه تصدیق دولت متبوع پدرشان دایر به اینکه آنها را تبعه خود خواهد شناخت به وزارت امور خارجه تسلیم نمایند.

ب - هرگاه اشخاص مذکور در بند ۵ ماده ۹۷۶ پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام بخواهند به تابعیت پدر خود باقی بمانند باید ظرف یک سال درخواست کتبی به ضمیمه تصدیق دولت متبوع پدرشان دایر به اینکه آنها را تبعه خود خواهد شناخت به وزارت امور خارجه تسلیم نمایند.

(اصلاحی مصوب ۱۳۴۸/۱۱/۲۷)

ماده ۹۷۸ نسبت به اطفالی که در ایران از اتباع دولی متولد شده‌اند که در مملکت متبوع آنها اطفال متولد از اتباع ایرانی را به موجب مقررات تبعه خود محسوب داشته و رجوع آنها را به تبعیت ایران منوط به اجازه می‌کنند معامله متقابل خواهد شد.

ماده ۹۷۹ اشخاصی که دارای شرایط ذیل باشند می‌توانند تابعیت ایران را تحصیل کنند:

- ۱ - به سن هجده سال تمام رسیده باشند.
- ۲ - پنج سال اعم از متوالی یا متناوب در ایران ساکن بوده باشند.

۳ - فراری از خدمت نظامی نباشند.

۴ - در هیچ مملکتی به جنحه مهم یا جتایت غیرسیاسی

محکوم نشده باشند.

در مورد فقره دوم این ماده مدت اقامت در خارجه برای خدمت دولت ایران در حکم اقامت در خاک ایران است.

ماده ۹۸۰ کسانی که به امور عام‌المنفعه ایران خدمت یا مساعدت شایانی کرده باشند و همچنین اشخاصی که دارای عیال ایرانی هستند و از او اولاد دارند و یا دارای مقامات عالی علمی و متخصص در امور عام‌المنفعه می‌باشند و تقاضای ورود به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران را می‌نمایند در صورتی که دولت ورود آنها را به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران صلاح بداند بدون رعایت شرط اقامت ممکن است با تصویب هیأت وزیران به تابعیت ایران قبول شوند.

(اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴)

ماده ۹۸۱ به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده است.

ماده ۹۸۲ اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی نموده یا بنمایند از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است بهره‌مند می‌شوند لیکن نمی‌توانند به مقامات ذیل تائیل گردند:

- ۱ - ریاست جمهوری و معاونین او.
- ۲ - عضویت در شورای نگهبان و ریاست قوه قضائیه.
- ۳ - وزارت و کفالت وزارت و استانداری و فرمانداری.
- ۴ - عضویت در مجلس شورای اسلامی.
- ۵ - عضویت شوراهای استان و شهرستان و شهر.
- ۶ - استخدام در وزارت امور خارجه و نیز احراز هر گونه پست و یا مأموریت سیاسی.

۷ - قضاوت.

۸ - عالی‌ترین رده فرماندهی در ارتش و سپاه و نیروی انتظامی.

۹ - تصدی پستهای مهم اطلاعاتی و امنیتی.

(اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴)

ماده ۹۸۳ درخواست تابعیت باید مستقیماً یا به توسط حکام یا ولات به وزارت امور خارجه تسلیم شده و دارای منضمات ذیل باشد:

۱ - سواد مصدق اسناد هویت تقاضا کننده و عیال و اولاد

او.

۲ - تصدیق نامه نظمیه دائر به تعیین مدت اقامت تقاضا

کننده در ایران و نداشتن سوء سابقه و داشتن مکنت کافی یا شغل معین برای تأمین معاش.

وزارت امور خارجه در صورت لزوم اطلاعات راجعه به شخص تقاضا کننده را تکمیل و آن را به هیأت وزراء ارسال خواهد نمود تا هیأت مزبور در قبول یا رد آن تصمیم مقتضی اتخاذ کند در صورت قبول شدن تقاضا، سند تابعیت به درخواست کننده تسلیم خواهد شد.

ماده ۹۸۴ زن و اولاد صغیر کسانی که بر طبق این قانون تحصیل تابعیت ایران می نمایند تبعه دولت ایران شناخته می شوند ولی زن در ظرف یکسال از تاریخ صدور سند تابعیت شوهر و اولاد صغیر در ظرف یک سال از تاریخ رسیدن به سن هجده سال تمام می توانند اظهاریه کتبی به وزارت امور خارجه

داده و تابعیت مملکت سابق شوهر و یا پدر را قبول کند لیکن به اظهاریه اولاد اعم از ذکور و اناث باید تصدیق مذکور در ماده ۹۷۷ ضمیمه شود.

ماده ۹۸۵ تحصیل تابعیت ایرانی پدر به هیچ وجه درباره اولاد او که در تاریخ تقاضانامه به سن هجده سال تمام رسیده‌اند مؤثر نمی‌باشد.

ماده ۹۸۶ زن غیرایرانی که در نتیجه ازدواج، ایرانی می‌شود می‌تواند بعد از طلاق یا فوت شوهر ایرانی به تابعیت اول خود رجوع نماید مشروط بر اینکه وزارت امور خارجه را کتباً مطلع کند؛ ولی هر زن شوهر مرده که از شوهر سابق خود اولاد دارد نمی‌تواند مادام که اولاد او به سن هجده سال تمام نرسیده از این حق استفاده کند و در هر حال زنی که مطابق این ماده تبعه خارجه می‌شود حق داشتن اموال غیرمنقول نخواهد داشت مگر در حدودی که این حق به اتباع خارجه داده شده باشد و هرگاه دارای اموال غیرمنقول پیش از آنچه که برای اتباع خارجه داشتن آن جایز است بوده یا بعداً به ارث، اموال غیرمنقولی پیش از آن حد به او برسد باید در ظرف یکسال از تاریخ خروج از تابعیت ایران یا دارا شدن ملک در مورد ارث، مقدار مازاد را به نحوی از انحاء به اتباع ایران منتقل کند و الا اموال مزبور با نظارت مدعی‌العموم محل، به فروش رسیده و پس از وضع مخارج فروش، قیمت به آنها داده خواهد شد.

ماده ۹۸۷^۱ زن ایرانی که با تبعه خارجه مزاجعت می نماید به تابعیت ایرانی خود باقی خواهد ماند مگر اینکه مطابق قانون مملکت زوج، تابعیت شوهر به واسطه وقوع عقد ازدواج به زوج تحمیل شود ولی در هر صورت بعد از وفات شوهر و یا تفریق، به صرف تقدیم درخواست به وزارت امور خارجه به انضمام ورقه تصدیق فوت شوهر و یا سند تفریق، تابعیت اصلیه زن با جمیع حقوق و امتیازات راجعه به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت.

تبصره ۱ هرگاه قانون تابعیت مملکت زوج، زن را بین حفظ تابعیت اصلی و تابعیت زوج مخیر بگذارد در این مورد زن ایرانی که بخواهد تابعیت مملکت زوج را دارا شود و علل موجهی هم برای تقاضای خود در دست داشته باشد به شرط تقدیم تقاضانامه کتبی به وزارت امور خارجه ممکن است با تقاضای او موافقت گردد.

تبصره ۲ زنهای ایرانی که بر اثر ازدواج تابعیت خارجی را تحصیل می کنند حق داشتن اموال غیر منقول را در صورتی که موجب سلطه اقتصادی خارجی گردد ندارند.

تشخیص این امر با کمیسیونی متشکل از نمایندگان وزارت خانه های امور خارجه و کشور و اطلاعات است.

مقررات ماده ۹۸۸ و تبصره آن در قسمت خروج ایرانیانی که تابعیت خود را ترک نموده اند شامل زنان مزبور نخواهد بود.

۱. ماده مذکور و تبصره او ۲ آن اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ می باشد.

ماده ۹۸۸ اتباع ایران نمی‌توانند تبعیت خود را ترک کنند مگر به شرایط ذیل:

- ۱ - به سن ۲۵ سال تمام رسیده باشند.
- ۲ - هیأت وزراء خروج از تابعیت آنان را اجازه دهد.
- ۳ - قبلاً تعهد نمایند که در ظرف یک سال از تاریخ ترک تابعیت، حقوق خود را بر اموال غیر منقول که در ایران دارا می‌باشند و یا ممکن است بالوراثه دارا شوند ولو قوانین ایران اجازه تملک آن را به اتباع خارجه بدهد به نحوی از انحاء به اتباع ایرانی منتقل کنند. زوجه و اطفال کسی که بر طبق این ماده ترک تابعیت می‌نمایند اهم از اینکه اطفال مزبور صغیر یا کبیر باشند از تبعیت ایرانی خارج نمی‌گردند مگر اینکه اجازه هیأت وزراء شامل آنها هم باشد.

- ۴ - خدمت تحت‌السلطه خود را انجام داده باشند.
- تبصره الف کسانی که بر طبق این ماده مبادرت به تقاضای ترک تابعیت ایران و قبول تابعیت خارجی می‌نمایند علاوه بر اجرای مقرراتی که ضمن بند (۳) از این ماده درباره آنان مقرر است باید ظرف مدت سه‌ماه از تاریخ صدور سند ترک تابعیت، از ایران خارج شوند چنانچه ظرف مدت مزبور خارج نشوند مقامات صالحه، امر به انحراف آنها و فروش اموالشان صادر خواهند نمود و تحدید مهلت مقرر فوق حداکثر تا یک سال موکول به موافقت وزارت امور خارجه می‌باشد.^۱

تبصره ب هیأت وزیران می‌تواند ضمن تصویب ترک تابعیت زن ایرانی بی‌شوهر ترک تابعیت فرزندان او را نیز که فاقد پدر و جد پدری هستند و کمتر از ۱۸ سال تمام دارند و یا به جهات دیگری محجورند اجازه دهد؛ فرزندان زن مذکور نیز که به سن ۲۵ سال تمام نرسیده باشند می‌توانند به تابعیت از درخواست مادر، تقاضای ترک تابعیت نمایند.^۱

ماده ۹۸۹ هر تبعه ایرانی که بدون رعایت مقررات قانونی بعد از تاریخ ۱۲۸۰ شمسی تابعیت خارجی تحصیل کرده باشد تبعیت خارجی او کان لم یکن بوده و تبعه ایران شناخته می‌شود و لی در عین حال کلیه اموال غیر منقوله او با نظارت مدعی العموم محل به فروش رسیده و پس از وضع مخارج فروش، قیمت آن به او داده خواهد شد و به علاوه از اشتغال به وزارت و معاونت وزارت و عضویت مجالس مقننه و انجمنهای ایالتی و ولایتی و بلدی و هرگونه مشاغل دولتی محروم خواهد بود.

تبصره هیأت وزیران می‌تواند بنا به مصالحی به پیشنهاد وزارت امور خارجه تابعیت خارجی مشمولین این ماده را به رسمیت بشناسد.

به این گونه اشخاص یا موافقت وزارت امور خارجه اجازه ورود به ایران یا اقامت می‌توان داد.^۲

ماده ۹۹۰ از اتباع ایران کسی که خود یا پدرشان موافق

۱. الحاقی مصوب ۱۳۴۸/۱۱/۲۷.

۲. الحاقی مصوب ۱۳۳۷/۱۱/۱۱.

مقررات، تبدیل تابعیت کرده باشند و بخواهند به تبعیت اصلی خود رجوع نمایند به مجرد درخواست به تابعیت ایران قبول خواهند شد مگر آن که دولت تابعیت آنها را صلاح نداند.

ماده ۹۹۱ تکالیف مربوط به اجرای قانون تابعیت و اخذ مخارج دفتری در مورد کسانی که تقاضای تابعیت یا ترک تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران و تقاضای بقاء بر تابعیت اصلی را دارند به موجب آئین‌نامه‌ای که به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید معین خواهد شد.^۱

کتاب سوم: در اسناد سجل احوال

ماده ۹۹۲ سجل احوال هر کس به موجب دفاتری که برای این امر مقرر است معین می‌شود.

ماده ۹۹۳ امور ذیل باید در ظرف مدت و به طریقی که به موجب قوانین یا نظامات مخصوصه مقرر است به دایره سجل احوال اطلاع داده شود:

- ۱ - ولادت هر طفل و همچنین سقط هر جنین که بعد از ماه ششم از تاریخ حمل واقع شود.
- ۲ - ازدواج اعم از دائم و منقطع.
- ۳ - طلاق اعم از بائن و رجعی و همچنین بذل مدت.
- ۴ - وفات هر شخص.

ماده ۹۹۴ حکم موت فرضی غایب که بر طبق مقررات کتاب

پنجم از جلد دوم این قانون صادر می‌شود باید در دفتر سجل احوال ثبت شود.

ماده ۹۹۵ تغییر مطالبی که در دفاتر سجل احوال ثبت شده است ممکن نیست مگر به موجب حکم محکمه.

ماده ۹۹۶ اگر عدم صحت مطالبی که به دایره سجل احوال اظهار شده است در محکمه ثابت گردد یا هویت کسی که در دفتر سجل احوال به عنوان مجهول‌الیهویه قید شده است معین شود و یا حکم فوت فرضی غایب ابطال گردد مراتب باید در دفاتر مربوطه سجل احوال قید شود.

ماده ۹۹۷ هر کس باید دارای نام خانوادگی باشد.

انتخاب نامهای مخصوصی که به موجب نظامنامه اداره سجل احوال معین می‌شود، ممنوع است.

ماده ۹۹۸ هر کس که اسم خانوادگی او را دیگری بدون حق اتخاذ کرده باشد می‌تواند اقامه دعوی کرده و در حدود قوانین مربوطه تغییر نام خانوادگی غاصب را بخواهد.

اگر کسی نام خانوادگی خود را که در دفاتر سجل احوال ثبت کرده است مطابق مقررات مربوطه به این امر تغییر دهد هر ذینفع می‌تواند در ظرف مدت و به طریقی که در قوانین یا نظامات مخصوصه مقرر است اعتراض کند.

ماده ۹۹۹ سند ولادت اشخاصی که ولادت آنها در مدت قانونی به دایره سجل احوال اظهار شده است سند رسمی محسوب خواهد بود.

ماده ۱۰۰۰ سایر مطالب راجع به سجل احوال به موجب

قوانین و نظامنامه‌های مخصوصه مقرر است.

ماده ۱۰۰۱ مأمورین قونسولی ایران در خارجه باید نسبت به ایرانیان مقیم حوزه مأموریت خود وظایفی را که به موجب قوانین و نظامات جاریه به عهده دوایر سجل احوال مقرر است انجام دهند.

کتاب چهارم: در اقامتگاه

ماده ۱۰۰۲ اقامتگاه هر شخصی عبارت از محلی است که شخص در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب است.

اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها خواهد بود.

ماده ۱۰۰۳ هیچ کس نمی‌تواند بیش از یک اقامتگاه داشته باشد.

ماده ۱۰۰۴ تغییر اقامتگاه به وسیله سکونت حقیقی در محل دیگر به عمل می‌آید مشروط بر اینکه مرکز مهم امور او نیز به همان محل انتقال یافته باشد.

ماده ۱۰۰۵ اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است معذک زنی که شوهر او اقامتگاه معلومی ندارد و همچنین زنی که با رضایت شوهر خود و یا با اجازه محکمه مسکن علیحده اختیار کرده می‌تواند اقامتگاه شخصی علیحده نیز داشته باشد.

ماده ۱۰۰۶ اقامتگاه صغیر و محجور همان اقامتگاه ولی یا قیم آنهاست.

ماده ۱۰۰۷ اقامتگاه مأمورین دولتی، محلی است که در آنجا

مأموریت ثابت دارند.

ماده ۱۰۰۸ اقامتگاه افراد نظامی که در ساخلو هستند محل ساخلو آنها است.

ماده ۱۰۰۹ اگر اشخاص کبیر که معمولاً نزد دیگری کار یا خدمت می کنند در منزل کارفرما یا مخدوم خود سکونت داشته باشند اقامتگاه آنها همان اقامتگاه کارفرما یا مخدوم آنها خواهد بود.

ماده ۱۰۱۰ اگر ضمن معامله یا قراردادی طرفین معامله با یکی از آنها برای اجرای تعهدات حاصله از آن معامله، محلی غیر از اقامتگاه حقیقی خود انتخاب کرده باشد نسبت به دعاوی راجعه به آن معامله همان محلی که انتخاب شده است اقامتگاه او محسوب خواهد شد و همچنین است در صورتی که برای ابلاغ اوراق دعوی و احضار و احتظار محلی را غیر از اقامتگاه حقیقی خود معین کند.

کتاب پنجم: در غایب مفقودالاثر

ماده ۱۰۱۱ غایب مفقودالاثر کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه خبری نباشد.

ماده ۱۰۱۲ اگر غایب مفقودالاثر برای اداره اموال خود تکلیفی معین نکرده باشد و کسی هم نباشد که قانوناً حق تصدی امور او را داشته باشد محکمه برای اداره اموال او یک نفر امین معین می کند و تقاضای تعیین امین فقط از طرف مدعی العموم و اشخاص ذینفع در این امر قبول می شود.

ماده ۱۰۱۳ محکمه می‌تواند از امینی که معین می‌کند تقاضای ضامن یا تضمینات دیگر نماید.

ماده ۱۰۱۴ اگر یکی از ورثه غایب تضمینات کافی بدهد محکمه نمی‌تواند امین دیگری معین نماید و وارث مزبور به این سمت معین خواهد شد.

ماده ۱۰۱۵ وظایف و مسئولیت‌های امینی که به موجب مواد قبل معین می‌گردد، همان است که برای قیم مقرر است.

ماده ۱۰۱۶ هرگاه هم فوت و هم تاریخ فوت غایب مفقود الاثر مسلم شود اموال او بین ورثه موجود حین الموت تقسیم می‌گردد اگرچه یک یا چند نفر آنها از تاریخ فوت غایب به بعد فوت کرده باشد.

ماده ۱۰۱۷ اگر فوت غایب بدون تعیین تاریخ فوت ثابت گردد محکمه باید تاریخی را که فوت او در آن تاریخ محقق بوده معین کند؛ در این صورت اموال غایب بین ورثه که در تاریخ مزبور موجود بوده‌اند، تقسیم می‌شود.

ماده ۱۰۱۸ مفاد ماده فوق در موردی نیز رعایت می‌گردد که حکم موت فرضی غایب صادر شود.

ماده ۱۰۱۹ حکم موت فرضی غایب در موردی صادر می‌شود که از تاریخ آخرین خبری که از حیات او رسیده است مدتی گذشته باشد که عادتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند.

ماده ۱۰۲۰ موارد ذیل از جمله مواردی محسوب است که عادتاً شخص غایب زنده فرض نمی‌شود:

۱ - وقتی که ده سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از

حیات غایب رسیده است گذشته و در انقضاء مدت مزبور سن غایب از هفتاد و پنج سال گذشته باشد.

۲ - وقتی که یک نفر به عنوانی از عناوین، جزء قشون مسلح بوده و در زمان جنگ مفقود و سه سال تمام از تاریخ انعقاد صلح بگذرد بدون اینکه خبری از او برسد هرگاه جنگ منتهی به انعقاد صلح نشده باشد مدت مزبور پنج سال از تاریخ ختم جنگ محسوب می‌شود.

۳ - وقتی که یک نفر حین سفر بحری در کشتی بوده که آن کشتی در آن مسافرت تلف شده است سه سال تمام از تاریخ تلف شدن کشتی گذشته باشد بدون اینکه از آن مسافر خبری برسد.

ماده ۱۰۲۱ در مورد فقره اخیر ماده قبل اگر با انقضاء مدتهای ذیل که مبدا آن از روز حرکت کشتی محسوب می‌شود کشتی به مقصد نرسیده باشد و در صورت حرکت بدون مقصد به بندری که از آن جا حرکت کرده برگشته و از وجود آن به هیچ وجه خبری نباشد کشتی تلف شده محسوب می‌شود:

الف - برای مسافرت در بحر خزر و داخل خلیج فارس یک سال.

ب - برای مسافرت در بحر عمان - اقیانوس هند - بحر احمر - بحر سفید (مدیترانه) - بحر سیاه و بحر آزوف دو سال.

ج - برای مسافرت در سایر بحار سه سال.

ماده ۱۰۲۲ اگر کسی در نتیجه واقعه‌ای به غیر آنچه در فقره ۲ و ۳ ماده ۱۰۲۰ مذکور است دچار خطر مرگ گشته و مفقود

شده و یا در طیاره بوده و طیاره مفقود شده باشد وقتی می‌توان حکم موت فرضی او را صادر نمود که پنج سال از تاریخ دچار شدن به خطر مرگ بگذرد بدون اینکه خبری از حیات مفقود رسیده باشد.

ماده ۱۰۲۳ در مورد مواد ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ محکمه وقتی می‌تواند حکم موت فرضی غایب را صادر نماید که در یکی از جراید محل و یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران اعلانی در سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله یک ماه منتشر کرده و اشخاصی را که ممکن است از غایب خبری داشته باشند دعوت نماید که اگر خبر دارند به اطلاع محکمه برسانند. هرگاه یک سال از تاریخ اولین اعلان بگذرد و حیات غایب ثابت نشود حکم موت فرضی او داده می‌شود.

ماده ۱۰۲۴ اگر اشخاص متعددی در یک حادثه تلف شوند فرضی بر این می‌شود که همه آنها در آن واحد مرده‌اند.

مقاد این ماده مانع از اجراء مقررات مواد ۸۷۳ و ۸۷۴ جلد اول این قانون نخواهد بود.

ماده ۱۰۲۵ وراثت غایب مفقودالاثر می‌تواند قبل از صدور حکم موت فرضی او نیز از محکمه تقاضا نمایند که دارائی او را به تصرف آنها بدهد مشروط بر اینکه اولاً غایب مزبور کسی را برای اداره کردن اموال خود معین نکرده باشد و ثانیاً دو سال تمام از آخرین خبر غایب گذشته باشد بدون اینکه حیات یا ممات او معلوم باشد. در مورد این ماده رعایت ماده ۱۰۲۳ راجع به اعلان مدت یک سال حتمی است.

ماده ۱۰۲۶ در مورد ماده قبل وراثت باید ضامن و یا تضمینات کافی دیگر بدهند تا در صورت مراجعت غائب و یا در صورتی که اشخاص ثالث حقی بر اموال او داشته باشند از عهده اموال و یا حق اشخاص ثالث برآیند. تضمینات مزبور تا موقع صدور حکم موت فرضی غایب باقی خواهد بود.

ماده ۱۰۲۷ بعد از صدور حکم فوت فرضی نیز اگر غایب پیدا شود کسانی که اموال او را به عنوان وراثت تصرف کرده‌اند باید آنچه را که از اعیان یا عوض و یا منافع اموال مزبور حین پیدا شدن غایب موجود می‌باشد مسترد دارند.

ماده ۱۰۲۸ امینی که برای اداره کردن اموال غایب مفقود الاثر معین می‌شود باید نفقه زوجة دائم یا منقطعه که مدت او نگذشته و نفقه او را زوج تعهد کرده باشد و اولاد غایب را از دارائی غایب تأدیه نماید؛ در صورت اختلاف در میزان نفقه تعیین آن به عهده محکمه است.

ماده ۱۰۲۹ هرگاه شخصی چهار سال تمام غایب مفقود الاثر باشد زن او می‌تواند تقاضای طلاق کند در این صورت با رعایت ماده ۱۰۲۳ حاکم او را طلاق می‌دهد.

ماده ۱۰۳۰ اگر شخص غایب پس از وقوع طلاق و قبل از انقضای مدت عده مراجعت نماید نسبت به طلاق حق رجوع دارد ولی بعد از انقضای مدت مزبور حق رجوع ندارد.

کتاب ششم: در قرابت

ماده ۱۰۳۱ قرابت بر دو قسم است قرابت نسبی و قرابت سببی.

ماده ۱۰۳۲ قرابت نسبی به ترتیب طبقات ذیل است:

طبقه اول - پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد.

طبقه دوم - اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها.

طبقه سوم - اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد آنها.

در هر طبقه، درجات قرب و بعد قرابت نسبی به عدد نسلها در آن طبقه معین می گردد مثلاً در طبقه اول، قرابت پدر و مادر با اولاد در درجه اول و نسبت با اولاد اولاد در درجه دوم خواهد بود و هكذا در طبقه دوم قرابت برادر و خواهر و جد و جده در درجه اول از طبقه دوم و اولاد برادر و خواهر و جده پدر در درجه دوم از طبقه دوم خواهد بود و در طبقه سوم قرابت عمو و دایی و عمه و خاله در درجه اول از طبقه سوم و درجه اولاد آنها در درجه دوم از آن طبقه است.

ماده ۱۰۳۳ هر کس در هر خط و به هر درجه که با یک نفر قرابت نسبی داشته باشد در همان خط و به همان درجه قرابت نسبی با زوج یا زوجه او خواهد داشت، بنابراین پدر و مادر زن یک مرد افرهای درجه اول آن مرد و برادر و خواهر شوهر یک زن از افرهای نسبی درجه دوم آن زن خواهند بود.

کتاب هفتم: در نکاح و طلاق

باب اول: در نکاح

فصل اول: در خواستگاری

ماده ۱۰۳۴ هر زنی را که خالی از موانع نکاح باشد می توان خواستگاری نمود.

ماده ۱۰۳۵ و عده ازدواج ایجاد علقه زوجیت نمی کند اگر چه تمام یا قسمتی از مهریه که بین طرفین برای موقع ازدواج مقرر گردیده پرداخته شده باشد بنابراین هر یک از زن و مرد مدام که عقد نکاح جاری نشده می توانند از وصلت امتناع کنند و طرف دیگر نمی تواند به هیچ وجه او را مجبور به ازدواج کرده و یا از جهت صرف امتناع از وصلت مطالبه خسارتی نماید.

ماده ۱۰۳۶ به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده است.

ماده ۱۰۳۷ هر یک از نامزدها می توانند در صورت بهم خوردن وصلت منظور، هدایائی را که به طرف دیگر یا نسوین او برای وصلت منظور داده است مطالبه کند.

اگر عین هدایا موجود نباشد مستحق قیمت هدایائی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می شود مگر این که آن هدایا بدون تفصیر طرف دیگر تلف شده باشد.

ماده ۱۰۳۸ مفاد ماده قبل از حیث رجوع به قیمت در موردی که وصلت منظور در اثرفوت یکی از نامزدها بهم بخورد مجری نخواهد بود.

ماده ۱۰۳۹ به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده است.

ماده ۱۰۴۰ هر یک از طرفین می توانند برای انجام وصلت منظور از طرف مقابل تقاضا کند که تصدیق طبیب به صحت از امراض مسریه مهم از قبیل سفلیس و سوزاک و سل ارائه دهد.

فصل دوم: قابلیت صحی برای ازدواج

ماده ۱۰۴۱ عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام

شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت بنا تشخیص دادگاه صالح. (اصلاحی مصوب ۱۳۷۹/۹/۲۷).

ماده ۱۰۴۲ به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده است.

ماده ۱۰۴۳ نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است و هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند اجازه او ساقط و در این صورت دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید.^۱

ماده ۱۰۴۴ در صورتیکه پدر یا جد پدری در محل حاضر نباشد و استیذان از آنها نیز عادتاً غیرممکن بوده و دختر نیز احتیاج به ازدواج داشته باشد، وی می‌تواند اقدام به ازدواج نماید.^۲

تبصره ثبت این ازدواج در دفترخانه منوط به احراز موارد فوق در دادگاه مدنی خاص می‌باشد.^۳

فصل سوم: در موانع نکاح

ماده ۱۰۴۵ نکاح با اقارب نسبی ذیل مشروع است اگرچه قرابت، حاصل از شبهه یا زنا باشد:

۱. اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴.

۲. اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴.

۳. الحاقی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴.

۱ - نکاح با پدر و اجداد و با مادر و جدات هر قدر که بالا برود.

۲ - نکاح با اولاد هر قدر که پائین برود.

۳ - نکاح با برادر و خواهر و اولاد آنها تا هر قدر که پائین برود.

۴ - نکاح با عمات و خالات خود و عمات و خالات پدر و مادر و اجداد و جدات.

ماده ۱۰۴۶ - قرابت رضاعی از حیث حرمت نکاح، در حکم قرابت نسبی است مشروط بر اینکه:

اولاً - شیر زن از حمل مشروع حاصل شده باشد.

ثانیاً - شیر مستقیماً از پستان مکیده شده باشد.

ثالثاً - طفل لااقل یک شبانه روز و یا ۱۵ دفعه متوالی شیر کامل خورده باشد بدون اینکه در بین، غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد.

رابعاً - شیر خوردن طفل قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد.

خامساً - مقدار شیری که طفل خورده است از یک زن و از یک شوهر باشد بنابراین اگر طفل در شبانه روز مقداری از شیر یک زن و مقداری از شیر زن دیگر بخورد موجب حرمت نمی شود اگرچه شوهر آن دو زن یکی باشد و همچنین اگر یک زن، یک دختر و یک پسر رضاعی داشته باشد که هر یک را از شیر متعلق به شوهر دیگر شیر داده باشد آن پسر و یا آن دختر برادر و خواهر رضاعی نبوده و ازدواج بین آنها از این حیث

ممنوع نمی باشد.

ماده ۱۰۴۷ نکاح بین اشخاص ذیل به واسطه مضاهره ممنوع دائمی است:

۱ - بین مرد و مادر و جدات زن او از هر درجه که باشد اعم از نسبی و رضاعی.

۲ - بین مرد و زنی که سابقاً زن پدر و یا زن یکی از اجداد یا زن پسر یا زن یکی از احفاد او بوده است هر چند قرابت رضاعی باشد.

۳ - بین مرد با اثاث از اولاد زن از هر درجه که باشد و نسل رضاعی مشروط بر اینکه بین زن و شوهر زناشویی واقع شده باشد.

ماده ۱۰۴۸ جمع بین دو خواهر ممنوع است اگرچه به عقد منقطع باشد.

ماده ۱۰۴۹ هیچکس نمی تواند دختر برادر زن و یا دختر خواهر زن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود.

ماده ۱۰۵۰ هر کس زن شوهردار را با علم به وجود علقه زوجیت و حرمت نکاح و یا زنی را که در عده طلاق یا در عده وفات است با علم به عده و حرمت نکاح برای خود عقد کند عقد باطل و آن زن مطلقاً بر آن شخص حرام مؤبد می شود.

ماده ۱۰۵۱ حکم مذکور در ماده فوق در موردی نیز جاری است که عقد از روی جهل به تمام یا یکی از امور مذکوره فوق بوده و نزدیکی هم واقع شده باشد در صورت جهل و عدم وقوع نزدیکی عقد باطل ولی حرمت ابدی حاصل نمی شود.

ماده ۱۰۵۲ تفریقی که با لعان حاصل می‌شود موجب حرمت ابدی است.

ماده ۱۰۵۳ عقد در حال احرام باطل است و با علم به حرمت موجب حرمت ابدی است.

ماده ۱۰۵۴ زنای با زن شوهردار یا زنی که در عده رجعه است موجب حرمت ابدی است.

ماده ۱۰۵۵ نزدیکی به شبهه و زنا اگر سابق بر نکاح باشد از حیث مانعیت نکاح در حکم نزدیکی با نکاح صحیح است ولی مبطل نکاح سابق نیست.

ماده ۱۰۵۶ اگر کسی با پسری عمل شنیع کند نمی‌تواند مادر یا خواهر یا دختر او را تزویج کند.

ماده ۱۰۵۷ زنی که سه مرتبه متوالی زوجة یک نفر بوده و مطلقه شده بر آن مرد حرام می‌شود مگر اینکه به عقد دائم به زوجیت مرد دیگری درآمده و پس از وقوع نزدیکی با او به واسطه طلاق یا فسخ یا فوت، فراق حاصل شده باشد.

ماده ۱۰۵۸ زن هر شخصی که به نه طلاق که شش نای آنها عذبی است مطلقه شده باشد بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود.

ماده ۱۰۵۹ نکاح مسلم با غیرمسلم جایز نیست.

ماده ۱۰۶۰ ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است.

ماده ۱۰۶۱ دولت می‌تواند ازدواج بعضی از مستخدمین و

مأمورین رسمی و محصلین دولتی را با زنی که تبعه خارجی باشد موکول به اجازه مخصوص نماید.

فصل چهارم: شرایط صحت نکاح

ماده ۱۰۶۲ نکاح واقع می شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید.

ماده ۱۰۶۳ ایجاب و قبول ممکن است از طرف خود مرد و زن صادر شود یا از طرف اشخاصی که قانوناً حق عقد دارند.

ماده ۱۰۶۴ عاقد باید عاقل و بالغ و قاصد باشد.

ماده ۱۰۶۵ توالی عرفی ایجاب و قبول شرط صحت عقد است.

ماده ۱۰۶۶ هرگاه یکی از متعاقدين یا هر دو لال باشند عقد به اشاره از طرف لال نیز واقع می شود مشروط بر اینکه به طور وضوح حاکی از انشاء عقد باشد.

ماده ۱۰۶۷ تعیین زن و شوهر به نحوی که برای هیچ یک از طرفین در شخص طرف دیگر شبهه نباشد شرط صحت نکاح است.

ماده ۱۰۶۸ تعلیق در عقد موجب بطلان است.

ماده ۱۰۶۹ شرط خیار فسخ نسبت به عقد نکاح باطل است ولی در نکاح دائم شرط خیار نسبت به صدق جایز است مشروط بر اینکه مدت آن معین باشد و بعد از فسخ مثل آن است که اصلاً مهر ذکر نشده است.

ماده ۱۰۷۰ رضای زوجین شرط نفوذ عقد است و هرگاه مکره بعد از زوال کره، عقد را اجازه کند نافذ است مگر اینکه اکراه به درجه بوده که عاقل فاقد قصد باشد.

فصل پنجم: وکالت در نکاح

ماده ۱۰۷۱ هر یک از مرد و زن می‌تواند برای عقد نکاح وکالت به غیر دهد.

ماده ۱۰۷۲ در صورتی که وکالت به طور اطلاق داده شود وکیل نمی‌تواند موکله را برای خود تزویج کند مگر اینکه این اذن صریحاً به او داده شده باشد.

ماده ۱۰۷۳ اگر وکیل از آنچه که موکل راجع به شخص یا مهر یا خصوصیات دیگر معین کرده تخلف کند صحت عقد متوقف بر تنفیذ موکل خواهد بود.

ماده ۱۰۷۴ حکم ماده فوق در موردی نیز جاری است که وکالت بدون قید بوده و وکیل مراعات مصلحت موکل را نکرده باشد.

فصل ششم: در نکاح منقطع

ماده ۱۰۷۵ نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد.

ماده ۱۰۷۶ مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود.

ماده ۱۰۷۷ در نکاح منقطع احکام راجع به وراثت زن و به مهر

او همان است که در باب ارث و در فصل آئی مقرر شده است.

فصل هفتم: در مهر

ماده ۱۰۷۸ هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تمسک نیز باشد می‌توان مهر قرار داد.

ماده ۱۰۷۹ مهر باید بین طرفین تا حدی که رفع جهالت آنها بشود معلوم باشد.

ماده ۱۰۸۰ تعیین مقدار مهر منوط به تراضی طرفین است.

ماده ۱۰۸۱ اگر در عقد نکاح شرط شود که در صورت عدم تأدیه مهر در مدت معین نکاح باطل خواهد بود نکاح و مهر صحیح ولی شرط باطل است.

ماده ۱۰۸۲ به مجرد عقد، زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید.

تبصره^۱ چنانچه مهریه وجه رایج باشد متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه نسبت به سال اجرای عقد که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد محاسبه و پرداخت خواهد شد مگر اینکه زوجین در حین اجرای عقد به نحو دیگری تراضی کرده باشند.

آئین نامه اجرایی این قانون حداکثر ظرف مدت سه ماه از تاریخ تصویب توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران بنا همکاری وزارت دادگستری و وزارت امور اقتصادی و دارایی

تهیه و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

آئین نامه اجرایی قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی^۱
ماده ۱ چنانچه مهریه وجه رایج باشد مرجع صالح بنا به درخواست هر یک از زوجین میزان آن را با توجه به تغییر شاخص قیمت سال زمان تأدیه نسبت به سال وقوع عقد محاسبه و تعیین می نماید.

تبصره در صورتی که زوجین در حین اجرای عقد در خصوص محاسبه و پرداخت مهریه وجه رایج به نحو دیگری تراضی کرده باشند مطابق تراضی ایشان عمل خواهد شد.

ماده ۲ نحوه محاسبه مهریه وجه رایج بدین صورت است:
متوسط شاخص بها در سال قبل، تقسیم بر متوسط شاخص بها در سال وقوع عقد، ضربدر مهریه مندرج در عقدنامه.

ماده ۳ در مواردی که مهریه زوج باید از ترکیه زوج متوفی پرداخت شود تاریخ فوت مبنای محاسبه مهریه خواهد بود.

ماده ۴ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مکلف به انجام موارد زیر می باشد:

الف: شاخص های بهای سالهای قبل از اجرای این قانون را تهیه و در اختیار قوه قضائیه قرار دهد.

ب: شاخص بهای مربوط به هر سال را به طور سالیانه حداکثر تا پایان خرداد ماه تهیه و به قوه قضائیه اعلام نماید.

ماده ۵ دادگاهها و ادارات ثبت اسناد و املاک موظفند در محاسبه میزان مهریه وجه رایج مطابق ماده (۲) و در تعیین تغییر شاخص قیمت مهریه بر اساس شاخصهای مقرر در ماده (۴) این آئین نامه اقدام نمایند.

ماده ۶ در صورتی که زوج برای وصول مهریه به دادگاه صالح دادخواست تقدیم نماید هزینه دادرسی به میزان بهای خواسته بر اساس مهرالمسمی با زوج است و در صورت صدور حکم به نفع وی، زوج علاوه بر پرداخت مهریه طبق ضوابط این آئین نامه مسئول پرداخت هزینه دادرسی به مقدار مهرالمسمی و ابطال تمبر به میزان ما به التفاوت خواهد بود.

ماده ۷ در صورتی که زوج تقاضای صدور اجازه طلاق نماید دادگاه مکلف به تعیین تکلیف مهریه براساس این آئین نامه و بر طبق ضوابط و مقررات جاری خواهد بود.

ماده ۱۰۸۳ برای تأدیه تمام یا قسمتی از مهر می توان مدت یا اقساطی قرار داد.

ماده ۱۰۸۴ هرگاه مهر، عین معین باشد و معلوم گردد قبل از عقد معیوب بوده و یا بعد از عقد و قبل از تسلیم معیوب و یا تلف شود شوهر ضامن عیب و تلف است.

ماده ۱۰۸۵ زن می تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفای وظائفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر اینکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود.

ماده ۱۰۸۶ اگر زن قبل از اخذ مهر به اختیار خود به ایفاء

وظائفی که در مقابل شوهر دارد قیام نمود دیگر نمی‌تواند از حکم ماده قبل استفاده کند معذالک حقی که برای مطالبه مهر دارد ساقط نخواهد شد.

ماده ۱۰۸۷ اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده با عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است و طرفین می‌توانند بعد از عقد مهر را به تراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین، بین آنها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود. ماده ۱۰۸۸ در مورد ماده قبل اگر یکی از زوجین قبل از تعیین مهر و قبل از نزدیکی بمیرد زن مستحق هیچ‌گونه مهری نیست. ماده ۱۰۸۹ ممکن است اختیار تعیین مهر به شوهر یا شخص ثالثی داده شود در این صورت شوهر یا شخص ثالث می‌تواند مهر را هر قدر بخواهد معین کند.

ماده ۱۰۹۰ اگر اختیار تعیین مهر به زن داده شود زن نمی‌تواند بیشتر از مهرالمثل معین نماید.

ماده ۱۰۹۱ برای تعیین مهرالمثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به امثال و اقربان و اقارب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود.

ماده ۱۰۹۲ هرگاه شوهر قبل از نزدیکی، زن خود را طلاق دهد زن مستحق نصف مهر خواهد بود و اگر شوهر پیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد حق دارد مازاد از نصف را عیناً یا مثلاً یا قیماً استرداد کند.

ماده ۱۰۹۳ هرگاه مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر زن خود را طلاق دهد زن مستحق

مهرالتمعه است و اگر بعد از آن طلاق دهد مستحق مهرالمثل خواهد بود.

ماده ۱۰۹۴ برای تعیین مهرالتمعه حال مرد از حیث غنا و فقر ملاحظه می‌شود.

ماده ۱۰۹۵ در نکاح منقطع عدم مهر در عقد موجب بطلان است.

ماده ۱۰۹۶ در نکاح منقطع موت زن در اثناء مدت موجب سقوط مهر نمی‌شود و همچنین است اگر شوهر تا آخر مدت با او نزدیکی نکند.

ماده ۱۰۹۷ در نکاح منقطع هرگاه شوهر قبل از نزدیکی تمام مدت نکاح را ببخشد باید نصف مهر را بدهد.

ماده ۱۰۹۸ در صورتی که عقد نکاح اعم از دائم یا منقطع باطل بوده و نزدیکی واقع نشده زن حق مهر ندارد و اگر مهر را گرفته شوهر می‌تواند آن را استرداد نماید.

ماده ۱۰۹۹ در صورت جهل زن به فساد نکاح و وقوع نزدیکی، زن مستحق مهرالمثل است.

ماده ۱۱۰۰ در صورتی که مهرالمسمی مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد یا ملک غیر باشد در صورت اول و دوم زن مستحق مهرالمثل خواهد بود و در صورت سوم مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود مگر اینکه صاحب مال اجازه نماید.

ماده ۱۱۰۱ هرگاه عقد نکاح قبل از نزدیکی به جهتی فسخ شود زن حق مهر ندارد مگر در صورتی که موجب فسخ، عین باشد که در این صورت با وجود فسخ نکاح، زن مستحق نصف

مهر است.

- فصل هشتم: در حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر**
- ماده ۱۱۰۲** همین که نکاح به طور صحت واقع شد روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود.
- ماده ۱۱۰۳** زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند.
- ماده ۱۱۰۴** زوجین باید در تشییع میانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند.
- ماده ۱۱۰۵** در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.
- ماده ۱۱۰۶** در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است.
- ماده ۱۱۰۷** نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خدام در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض. (اصلاحی مصوب ۱۳۸۱/۸/۱۹).
- ماده ۱۱۰۸** هرگاه زن بدون مانع مشروع از اداء وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.
- ماده ۱۱۰۹** نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهده شوهر است مگر اینکه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد لیکن اگر عده از جهت فسخ نکاح یا طلاق بائن باشد زن حق نفقه ندارد مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت.

ماده ۱۱۱۰ در ایام عده وفات، مخارج زندگی زوجیه عند المطالبه از اموال اقاربی که پرداخت نفقه به عهده آنان است (در صورت عدم پرداخت) تأمین می‌گردد.^۱

ماده ۱۱۱۱ زن می‌تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد کرد.

ماده ۱۱۱۲ اگر اجرای حکم مذکور در ماده قبل ممکن نباشد مطابق ماده ۱۱۲۹ رفتار خواهد شد.

ماده ۱۱۱۳ در عقد انقطاع، زن حق نفقه ندارد مگر اینکه شرط شده یا آنکه عقد مبنی بر آن جاری شده باشد.

ماده ۱۱۱۴ زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.

ماده ۱۱۱۵ اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد زن می‌تواند مسکن علیحده اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور، محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است نفقه بر عهده شوهر خواهد بود.

ماده ۱۱۱۶ در مورد ماده فوق مادام که محاکمه بین زوجین خاتمه نیافته محل سکنتای زن به تراضی طرفین معین می‌شود و در صورت عدم تراضی، محکمه با جلب نظر اقربای نزدیک

طرفین، منزل زن را معین خواهد نمود و در صورتی که اقربانی نباشد خود محکمه، محل مورد اطمینانی را معین خواهد کرد.

ماده ۱۱۱۷ شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.

ماده ۱۱۱۸ زن مستقلاً می‌تواند در دارایی خود هر تصرفی را که می‌خواهد بکند.

ماده ۱۱۱۹ طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک اتفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مطلقه سازد.

باب دوم: در انحلال عقد نکاح

ماده ۱۱۲۰ عقد نکاح به فسخ یا به طلاق یا به بطلان مدت در عقد انقطاع منحل می‌شود.

فصل اول: در مورد امکان فسخ نکاح

ماده ۱۱۲۱ جنون هریک از زوجین به شرط استقرار، اعم از اینکه مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است.

ماده ۱۱۲۲ عیوب ذیل در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود:

۱ - خصاء.

۲ - عنین به شرط اینکه ولو یک بار عمل زناشویی را انجام نداده باشد.

۳ - مقطوع بودن آلت تناسلی به اندازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد.^۱

ماده ۱۱۲۳ عیوب ذیل در زن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود.

۱ - قرن.

۲ - جذام.

۳ - برص.

۴ - افضاء.

۵ - زمین‌گیری.

۶ - نابینایی از هر دو چشم.

ماده ۱۱۲۴ عیوب زن در صورتی موجب حق فسخ برای مرد است که عیب مزبور در حال عقد وجود داشته است.

ماده ۱۱۲۵ جنون و عنین در مرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود موجب حق فسخ برای زن خواهد بود.

ماده ۱۱۲۶ هر یک از زوجین که قبل از عقد عالم به امراض مذکوره در طرف دیگر بوده بعد از عقد حق فسخ نخواهد

داشت.

ماده ۱۱۲۷ هرگاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و امتناع به علت مزبور مانع حق نفقه نخواهد بود.

ماده ۱۱۲۸ هرگاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد مثبثاً بر آن واقع شده باشد.

ماده ۱۱۲۹ در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار به طلاق می‌نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه.

ماده ۱۱۳۰ در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.^۱ تبصره^۲ عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوجه با مشقت همراه

۱. اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴.

۲. الحاقی مصوب ۱۳۷۹/۷/۳ مجلس شورای اسلامی و ۱۳۸۱/۴/۲۹ مجمع

تشخیص مصلحت نظام - روزنامه رسمی ۱۶۷۶۸ - ۱۳۸۱/۶/۳۱.

ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصداق عسر و حرج محسوب می‌گردد:

۱ - ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه.

۲ - اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است، در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترک مجدداً به مصرف موارد مذکور روی آورد بنابه درخواست زوج، طلاق انجام خواهد شد.

۳ - محکومیت قطعی زوج به حبس پنج سال یا بیشتر.

۴ - ضرب و شتم یا هر گونه سوء رفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوج قابل تحمل نباشد.

۵ - ابتلاء زوج به بیماری‌های صعب‌العلاج روانی یا ساری یا هر عارضه صعب‌العلاج دیگری که زندگی مشترک را مختل نماید.

موارد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عسر و حرج زن در دادگاه احراز شود، حکم طلاق صادر نماید.

ماده ۱۱۳۱ خیار فسخ فوری است و اگر طرفی که حق فسخ دارد بعد از اطلاع به علت فسخ، نکاح را فسخ نکند خیار او

ساقط می‌شود به شرط اینکه علم به حق فسخ و فوریت آن داشته باشد تشخیص مدتی که برای امکان استفاده از خیار لازم بوده به نظر عرف و عادت است.

ماده ۱۱۳۲ در فسخ نکاح رعایت ترتیبی که برای طلاق مقرر است شرط نیست.

فصل دوم: در طلاق

مبحث اول: در کلیات

ماده ۱۱۳۳ مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید.^۱

تبصره زن نیز می‌تواند با وجود شرایط مقرر در مواد (۱۱۱۹)، (۱۱۲۹) و (۱۱۳۰) این قانون، از دادگاه تقاضای طلاق نماید.^۲

ماده ۱۱۳۴ طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لاقفل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد.

ماده ۱۱۳۵ طلاق باید منجز باشد و طلاق معلق به شرط، باطل است.

ماده ۱۱۳۶ طلاق دهنده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد.

ماده ۱۱۳۷ ولی مجنون دائمی می‌تواند در صورت مصلحت

۱. اصلاحی مصوب ۱۳۸۱/۸/۱۹.

۲. الحاقی مصوب ۱۳۸۱/۸/۱۹.

مولی علیه، زن او را طلاق دهد.

ماده ۱۱۳۸ ممکن است صیغه طلاق را به توسط وکیل اجرا نمود.

ماده ۱۱۳۹ طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطعه به انتضاء مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می شود.

ماده ۱۱۴۰ طلاق زن در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس صحیح نیست مگر اینکه زن حامل باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غایب باشد به طوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتواند حاصل کند.

ماده ۱۱۴۱ طلاق در طهر موافقه صحیح نیست مگر اینکه زن یائسه یا حامل باشد.

ماده ۱۱۴۲ طلاق زنی که با وجود انتضاء سن عادت زنانگی نمی شود وقتی صحیح است که از تاریخ آخرین نزدیکی با زن سه ماه گذشته باشد.

مبحث دوم: در اقسام طلاق

ماده ۱۱۴۳ طلاق بر دو قسم است: بائن و رجعی.

ماده ۱۱۴۴ در طلاق بائن برای شوهر حق رجوع نیست.

ماده ۱۱۴۵ در موارد ذیل طلاق، بائن است:

۱ - طلاقی که قبل از نزدیکی واقع شود.

۲ - طلاق یائسه.

۳ - طلاق خلع و مبارات مادام که زن رجوع به عوض

نکرده باشد.

۴ - سومین طلاق که بعد از سه وصلت متوالی به عمل آید اعم از اینکه وصلت در نتیجه رجوع باشد یا در نتیجه نکاح جدید.

ماده ۱۱۴۶ طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق بگیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.

ماده ۱۱۴۷ طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد ولی در این صورت عرض باید زائد بر میزان مهر نباشد.

ماده ۱۱۴۸ در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است.

ماده ۱۱۴۹ رجوع در طلاق به هر لفظ یا فعلی حاصل می‌شود که دلالت بر رجوع کند مشروط بر اینکه مقرون به قصد رجوع باشد.

مبحث سوم: در عده

ماده ۱۱۵۰ عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی‌تواند شوهر دیگر اختیار کند.

ماده ۱۱۵۱ عده طلاق و عده فسخ نکاح سه طهر است مگر اینکه زن با اقتضای سن، عادت زنانگی نبیند که در این صورت عده او سه ماه است.

ماده ۱۱۵۲ عده طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضای آن

در مورد نکاح منقطع در غیر حامل دو طهر است مگر اینکه زن با اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در این صورت ۴۵ روز است.

ماده ۱۱۵۳ عده طلاق و فسخ نکاح و بدل مدت و انقضای آن در مورد زن حامله تا وضع حمل است.

ماده ۱۱۵۴ عده وفات چه در دائم و چه در منقطع در هر حال چهار ماه و ده روز است مگر اینکه زن حامل باشد که در این صورت عده وفات تا موقع وضع حمل است مشروط بر اینکه فاصله بین فوت شوهر و وضع حمل از چهار ماه و ده روز بیشتر باشد و الا مدت عده همان چهار ماه و ده روز خواهد بود.

ماده ۱۱۵۵ زنی که بین او و شوهر خود نزدیکی واقع نشده و همچنین زن یائسه، نه عده طلاق دارد و نه عده فسخ نکاح ولی عده وفات در هر مورد باید رعایت شود.

ماده ۱۱۵۶ زنی که شوهر او غایب مفقود الاثر بوده و حاکم او را طلاق داده باشد باید از تاریخ طلاق عده وفات نگاه دارد.

ماده ۱۱۵۷ زنی که به شبهه با کسی نزدیکی کند باید عده طلاق نگاه دارد.

کتاب هشتم: در اولاد

باب اول: در نسب

ماده ۱۱۵۸ طفل متولد در زمان زوجیت، ملحق به شوهر است مشروط بر اینکه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش

ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد.

ماده ۱۱۵۹ هر طفلی که بعد از انحلال نکاح متولد شود ملحق به شوهر است مشروط بر اینکه مادر هنوز شوهر نکرده و از تاریخ انحلال نکاح تا روز ولادت طفل بیش از ده ماه نگذشته باشد مگر آن که ثابت شود که از تاریخ نزدیکی تا زمان ولادت کمتر از شش ماه و یا بیش از ده ماه گذشته باشد.

ماده ۱۱۶۰ در صورتی که عقد نکاح پس از نزدیکی منحل شود و زن مجدداً شوهر کند و طفلی از او متولد گردد طفل به شوهری ملحق می‌شود که مطابق مواد قبل الحاق او به آن شوهر ممکن است در صورتی که مطابق مواد قبل الحاق به هر دو شوهر ممکن باشد طفل ملحق به شوهر دوم است مگر آنکه امارات قطعیه برخلاف آن دلالت کند.

ماده ۱۱۶۱ در مورد مواد قبل هرگاه شوهر صریحاً یا ضمناً اقرار به ابوت خود نموده باشد دعوی نفی ولد از او مسموع نخواهد بود.

ماده ۱۱۶۲ در مورد مواد قبل دعوی نفی ولد باید در مدتی که عادتاً پس از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل برای امکان اقامه دعوی کافی می‌باشد اقامه گردد و در هر حال دعوی مزبور پس از انقضاء دو ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل مسموع نخواهد بود.

ماده ۱۱۶۳ در موردی که شوهر مطلع از تاریخ حقیقی تولد طفل نبوده و تاریخ تولد را بر او مشتبه نموده باشند به نوعی که موجب الحاق طفل به او باشد و بعدها شوهر از تاریخ

حقیقی تولد مطلع شود مدت مرور زمان دعوی نفی، دو ماه از تاریخ کشف خدعه خواهد بود.

ماده ۱۱۶۴ احکام مواد قبل در مورد طفل متولد از نزدیکی به شبهه نیز جاری است اگرچه مادر طفل مشتبه نباشد.

ماده ۱۱۶۵ طفل متولد از نزدیکی به شبهه فقط ملحق به طرفی می‌شود که در اشتباه بوده و در صورتی که هر دو در اشتباه بوده‌اند ملحق به هر دو خواهد بود.

ماده ۱۱۶۶ هرگاه به واسطه وجود مانعی نکاح بین ابوین طفل باطل باشد نسبت طفل به هر یک از ابوین که جاهل بر وجود مانع بوده مشروع و نسبت به دیگری نامشروع خواهد بود.

در صورت جهل هر دو، نسب طفل نسبت به هر دو مشروع است.

ماده ۱۱۶۷ طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی‌شود.

باب دوم: در نگهداری و تربیت اطفال

ماده ۱۱۶۸ نگهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابوین است.

ماده ۱۱۶۹ برای حضانت و نگهداری طفلی که ابوین او جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند، مادر تا سن هفت سالگی اولویت دارد و پس از آن با پدر است.

تبصره بعد از هفت سالگی در صورت حدوث اختلاف حضانت

طفل با رعایت مصلحت کودک به تشخیص دادگاه می‌باشد.^۱
 ماده ۱۱۷۰ اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با او است مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود.

ماده ۱۱۷۱ در صورت فوت یکی از ابوین حضانت طفل با آنکه زنده است خواهد بود هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد.

ماده ۱۱۷۲ هیچ یک از ابوین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل به عهده آنهاست از نگاهداری او امتناع کنند، در صورت امتناع یکی از ابوین، حاکم باید به تقاضای دیگری یا تقاضای قیم یا یکی از اقربا و یا به تقاضای مدعی العموم نگاهداری طفل را به هر یک از ابوین که حضانت به عهده اوست الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت را به خرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد به خرج مادر تأمین کند.

ماده ۱۱۷۳ هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضائی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند.

۱. (اصلاحی ۱۳۸۲/۹/۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام). روزنامه رسمی

موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی
هر یک از والدین است:

- ۱ - اعتیاد زیان‌آور به الکل، مواد مخدر و قمار.
- ۲ - اشتها به فساد اخلاق و فحشاء.
- ۳ - ابتلا به بیماری‌های روانی یا تشخیص پزشکی قانونی.
- ۴ - سوء استفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل
ضد اخلاقی مانند فساد و فحشاء، تکدی‌گری و قاچاق.
- ۵ - تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف.^۱

ماده ۱۱۷۴ در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهت دیگر
ابوین طفل در یک منزل سکونت نداشته باشند هر یک از ابوین
که طفل تحت حضانت او نمی‌باشد حق ملاقات طفل خود را
دارد تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوطه به آن
در صورت اختلاف بین ابوین یا محکمه است.

ماده ۱۱۷۵ طفل را نمی‌توان از ابوین و یا از پدر و یا از مادری
که حضانت با اوست گرفت مگر در صورت وجود علت قانونی.
ماده ۱۱۷۶ مادر مجبور نیست که به طفل خود شیر بدهد مگر
در صورتی که تغذیه طفل به غیر شیر مادر ممکن نباشد.

ماده ۱۱۷۷ طفل باید مطیع ابوین خود بوده و در هر سنی که
باشد باید به آنها احترام کند.

ماده ۱۱۷۸ ابوین مکلف هستند که در حدود توانایی خود به
تربیت اطفال خویش برحسب مقتضی اقدام کنند و نباید آنها را

مهمل بگذارند.

ماده ۱۱۷۹ این حق تنبیه طفل خود را دارند ولی به استناد این حق نمی‌توانند طفل خود را خارج از حدود تأدیپ، تنبیه نمایند.

باب سوم: در ولایت قهری پدر و جد پدری

ماده ۱۱۸۰ طفل صغیر، تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می‌باشد و همچنین است طفل غیر رشید یا مجنون در صورتی که عدم رشد یا جنون او متصل به صغر باشد.

ماده ۱۱۸۱ هر یک از پدر و جد پدری، نسبت به اولاد خود ولایت دارند.

ماده ۱۱۸۲ هرگاه طفل، هم پدر و هم جد پدری داشته باشد و یکی از آنها محجور یا به علتی ممنوع از تصرف در اموال مولی علیه گردد ولایت قانونی او ساقط می‌شود.

ماده ۱۱۸۳ در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی مولی علیه، ولی، نماینده قانونی او می‌باشد.

ماده ۱۱۸۴ هرگاه، ولی قهری طفل، رعایت غبطه صغیر را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی علیه گردد به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضائی، پس از اثبات، دادگاه ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع و برای اداره امور مالی طفل، فرد صالحی را به عنوان قیم تعیین می‌نماید.

همچنین اگر ولی قهری به واسطه کبر سن و یا بیماری و

امثال آن قادر به اداره اموال مولی علیه نباشد و شخصی را هم برای این امر تعیین ننماید، طبق مقررات این ماده فردی به عنوان امین به ولی قهری منضم می گردد.^۱

ماده ۱۱۸۵ هرگاه ولی قهری طفل محجور شود مدعی العموم مکلف است مطابق مقررات راجعه به تعیین قیم، قیمی برای طفل معین کند.

ماده ۱۱۸۶ در مواردی که برای عدم امانت ولی قهری نسبت به دارایی طفل، امارات قویّه موجود باشد مدعی العموم مکلف است از محکمه ابتدائی رسیدگی به عملیات او را بخواهد محکمه در این مورد رسیدگی کرده در صورتی که عدم امانت او معلوم شد مطابق ماده ۱۱۸۴ رفتار می نماید.

ماده ۱۱۸۷ هرگاه ولی قهری منحصر، به واسطه غیبت یا حبس یا به هر علتی که نتواند به امور مولی علیه رسیدگی کند و کسی را هم از طرف خود معین نکرده باشد حاکم یک نفر امین به پیشنهاد مدعی العموم برای تصدی و اداره اموال مولی علیه و سایر امور راجعه به او موقتاً معین خواهد کرد.

ماده ۱۱۸۸ هر یک از پدر و جد پدری بعد از وفات دیگری می تواند برای اولاد خود که تحت ولایت او می باشد وصی معین کند تا بعد از فوت خود در نگهداری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره نماید.

ماده ۱۱۸۹ هیچ یک از پدر و جد پدری نمی تواند با حیات

دیگری برای مولی علیه خود وصی معین کند.

ماده ۱۱۹۰ ممکن است پدر و یا جد پدری به کسی که به سمت وصایت معین کرده اختیار تعیین وصی بعد از فوت خود را برای مولی علیه بدهد.

ماده ۱۱۹۱ اگر وصی منصوب از طرف ولی قهری به نگاهداری یا تربیت مولی علیه و یا اداره امور او اقدام نکند یا امتناع از انجام وظایف خود نماید منعزل می شود.

ماده ۱۱۹۲ ولی مسلم نمی تواند برای امور مولی علیه خود وصی غیر مسلم معین کند.

ماده ۱۱۹۳ همین که طفل، کبیر و رشید شد از تحت ولایت خارج می شود و اگر بعداً سفیه یا مجنون شود قیمی برای او معین می شود.

ماده ۱۱۹۴ پدر و جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان ولی خاص طفل نامیده می شود.

کتاب نهم: در خانواده

فصل اول: در الزام به اتفاق

ماده ۱۱۹۵ احکام نفقه زوجه همان است که به موجب فصل هشتم از باب اول از کتاب هفتم مقرر شده و بر طبق همین فصل مقرر می شود.

ماده ۱۱۹۶ در روابط بین اقارب فقط اقارب نسبی در خط عمودی اعم از صعودی یا نزولی ملزم به اتفاق یکدیگرند.

ماده ۱۱۹۷ کسی مستحق نفقه است که تدار بسوده و نتواند به وسیله اشتغال به شغلی و سائل معیشت خود را فراهم نماید.

ماده ۱۱۹۸ کسی ملزم به اتفاق است که متمکن از دادن نفقه باشد یعنی بتواند نفقه بدهد بدون اینکه از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد. برای تشخیص تمکن باید کلیه تعهدات و وضع زندگانی شخصی او در جامعه در نظر گرفته شود.

ماده ۱۱۹۹ نفقه اولاد بر عهده پدر است پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به اتفاق به عهده اجداد پدری است یا رعایت الاقرب فالاقرب در صورت نبودن پدر و اجداد پدری و یا عدم قدرت آنها نفقه بر عهده مادر است.

هرگاه مادر هم زنده و یا قادر به اتفاق نباشد یا رعایت الاقرب فالاقرب به عهده اجداد و جدات مادری و جدات پدری واجب النفقه است و اگر چند نفر از اجداد و جدات مزبور از حیث درجه اقربیت مساوی باشند نفقه را باید به حصه مساوی تأدیه کنند.

ماده ۱۲۰۰ نفقه ابوبن با رعایت الاقرب فالاقرب به عهده اولاد و اولاد اولاد است.

ماده ۱۲۰۱ هرگاه یک نفر، هم در خط عمودی صعودی و هم در خط عمودی نزولی اقارب داشته باشد که از حیث الزام به اتفاق در درجه مساوی هستند نفقه او را باید اقارب مزبور به حصه مساوی تأدیه کنند بنابراین اگر مستحق نفقه، پدر و مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید پدر و اولاد او

متساویاً تأدیه کنند بدون اینکه مادر سهمی بدهد و همچنین اگر مستحق نفقه، مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید مادر و اولاد متساویاً بدهند.

ماده ۱۲۰۲ اگر اقارب واجب‌النفقة، متعدد باشند و منفق نتواند نفقه همه آنها را بدهد اقارب در خط عمودی نزولی مقدم بر اقارب در خط عمودی صعودی خواهند بود.

ماده ۱۲۰۳ در صورت بودن زوجه و یک یا چند نفر واجب‌النفقة دیگر، زوجه مقدم بر سایرین خواهد بود.

ماده ۱۲۰۴ نفقه اقارب عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث الیه به قدر رفع حاجت با در نظر گرفتن درجه استطاعت منفق.

ماده ۱۲۰۵ در موارد غیبت یا استنکاف از پرداخت نفقه، چنانچه الزام کسی که پرداخت نفقه بر عهده اوست ممکن نباشد دادگاه می‌تواند با مطالبه افراد واجب‌النفقة به مقدار نفقه از اموال غایب یا مستنکف در اختیار آنها یا متکفل مخارج آنان قرار دهد و در صورتی که اموال غایب یا مستنکف در اختیار نباشد همسر وی یا دیگری با اجازه دادگاه می‌تواند نفقه را به عنوان قرض بپردازند و از شخص غایب یا مستنکف مطالبه نمایند.^۱

ماده ۱۲۰۶ زوجه در هر حال می‌تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید و طلب او از بابت نفقه مزبور طلب

ممتاز بوده و در صورت افلاس یا ورشکستگی شوهر، زن مقدم بر غرما خواهد بود ولی اقارب فقط نسبت به آئیه می‌توانند مطالبه نفقه نمایند.

کتاب دهم: در حجر و قیمومت^۱

مصوب ۱ و ۱۳ مهر و ۸ آبان‌ماه ۱۳۱۴

فصل اول: در کلیات

ماده ۱۲۰۷ اشخاص ذیل محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند:

۱ - صغار.

۲ - اشخاص غیر رشید.

۳ - مجانین.

ماده ۱۲۰۸ غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلانی نباشد.

ماده ۱۲۰۹ به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده است.

ماده ۱۲۱۰ هیچ کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد.

تبصره ۱ سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر

۱. مواد ۱۲۵۶-۱۲۰۷ در تاریخ اول مهرماه و مواد ۱۲۸۳-۱۲۵۷ در تاریخ سیزدهم مهرماه و مواد ۱۳۳۵-۱۲۸۴ در تاریخ هشتم آبان‌ماه ۱۳۱۴ به تصویب رسیده است.

نه سال تمام قمری است.

تبصرة ۲ اموال صغیری را که بالغ شده است در صورتی می‌توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد.^۱

ماده ۱۲۱۱ جنون به هر درجه که باشد موجب حجر است.

ماده ۱۲۱۲ اعمال و اقوال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد باطل و بلااثر است معذلک صغیر ممیز می‌تواند تملک بلاعوض کند مثل قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات.

ماده ۱۲۱۳ مجنون دائمی مطلقاً و مجنون ادواری در حال جنون نمی‌تواند هیچ تصرفی در اموال و حقوق مالی خود بنماید و لیس با اجازه ولی یا قیم خود لکن اعمال حقوقی که مجنون ادواری در حال افاقه می‌نماید نافذ است مشروط بر آنکه افاقه او مسلم باشد.

ماده ۱۲۱۴ معاملات و تصرفات غیر رشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل.

معذلک تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است.

ماده ۱۲۱۵ هرگاه کسی مالی را به تصرف صغیر غیر ممیز و یا مجنون بدهد صغیر یا مجنون مسئول ناقص یا تلف شدن آن

۱. ماده ۱۲۱۰ اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ و تبصرة ۱ و ۲ آن الحاقی

مال نخواهد بود.

ماده ۱۲۱۶ هرگاه صغیر یا مجنون یا غیر رشید باعث ضرر شود ضامن است.

ماده ۱۲۱۷ اداره اموال صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید به عهده ولی یا قیم آنان است بطوری که در باب سوم از کتاب هشتم و مواد بعد مقرر است.

فصل دوم: در موارد نصب قیم و ترتیب آن

ماده ۱۲۱۸ برای اشخاص ذیل نصب قیم می‌شود:

۱ - برای صغاری که ولی خاص ندارند.
۲ - برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند.

۳ - برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد.

ماده ۱۲۱۹ هر یک از ابویین مکلف است در مواردی که به موجب ماده قبل باید برای اولاد آنها قیم معین شود مراتب را به دادستان حوزه اقامت خود و یا به نماینده او اطلاع داده از او تقاضا نماید که اقدام لازم برای نصب قیم به عمل آورد.^۱

ماده ۱۲۲۰ در صورت نبودن هیچ یک از ابویین یا عدم اطلاع آنها انجام تکلیف مقرر در ماده قبل به عهده اقرسانی است که

با شخص محتاج به قِیم در یک جا زندگی می نمایند.

ماده ۱۲۲۱ اگر کسی به موجب ماده ۱۲۱۸ باید برای او نصب قِیم شود زن یا شوهر داشته باشد زوج یا زوجه نیز مکلف به انجام تکلیف مقرر در ماده ۱۲۱۹ خواهند بود.

ماده ۱۲۲۲ در هر موردی که دادستان به نحوی از انحاء به وجود شخصی که مطابق ماده ۱۲۱۸ باید برای او نصب قِیم شود مسبوق گردید باید به دادگاه مدنی خاص رجوع و اشخاصی را که برای قِیمومت مناسب می داند به آن دادگاه معرفی کند.

دادگاه مدنی خاص از میان اشخاص مزبور یک یا چند نفر را به سمت قِیم معین و حکم نصب او را صادر می کند و نیز دادگاه مذکور می تواند علاوه بر قِیم یک یا چند نفر را به عنوان ناظر معین نماید در این صورت دادگاه باید حدود اختیارات ناظر را تعیین کند.

اگر دادگاه مدنی خاص اشخاصی را که معرفی شده اند معتمد ندید اشخاص دیگری را از دلسرا خواهد خواست.^۱

ماده ۱۲۲۳ در مورد مجانب دادستان باید قبلاً رجوع به خبره کرده نظریات خبره را به دادگاه مدنی خاص ارسال دارد در صورت اثبات جنون دادستان به دادگاه رجوع می کند تا نصب قِیم شود در مورد اشخاص غیر رشید نیز دادستان مکلف است که قبلاً به وسیله مطلعین اطلاعات کافی به در باب سفاقت او بدست آورده و در صورتی که سفاقت را مسلم دید در دادگاه

مدنی خاص اقامه دعوی نماید و پس از صدور حکم عدم رشد برای نصب قیم به دادگاه رجوع نماید.^۱

ماده ۱۲۲۴ حفظ و نظارت در اموال صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید مادام که برای آنها قیم معین نشده به عهده مدعی العموم خواهد بود طرز حفظ و نظارت مدعی العموم به موجب نظامنامه وزارت عدلیه معین خواهد شد.

ماده ۱۲۲۵ همین که حکم جنون یا عدم رشد یک نفر صادر و به توسط محکمه شرع برای او قیم معین گردد مدعی العموم می تواند حجر آن را اعلان نماید. انتشار حجر هر کسی که نظر به وضعیت دارائی او ممکن است طرف معاملات بالنسبه عمده واقع گردد الزامی است.

ماده ۱۲۲۶ اسامی اشخاصی که بعد از کبر و رشد به علت جنون یا سقه محجور می گردند باید در دفتر مخصوص ثبت شود.

مراجعه به دفتر مزبور برای عموم آزاد است.

ماده ۱۲۲۷ فقط کسی را محاکم و ادارات و دفاتر اسناد رسمی به قیمت خواهند شناخت که نصب او مطابق قانون توسط دادگاه به عمل آمده باشد.^۲

ماده ۱۲۲۸ در خارج ایران کنسول ایران و یا جانشین وی می تواند نسبت به ایرانیانی که باید مطابق ماده ۱۲۱۸ برای آنها

۱. اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴.

۲. اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴.

قیمت نصب شود و در حوزه مأموریت او ساکن یا مقیم‌اند موقتاً
نصب قیمت کند و باید تا ۱۰ روز پس از نصب قیمت مدارک عمل
خود را به وسیله وزارت امور خارجه به وزارت دادگستری
بفرستد. نصب قیمت مزبور وقتی قطعی می‌گردد که دادگاه مدنی
خاص تهران تصمیم کنسول یا جانشین او را تنفیذ کند.^۱

ماده ۱۲۲۹ وظایف و اختیاراتی که به موجب قوانین و نظامات
مربوطه در مورد دخالت مدعیان عمومی در امور سفار و
مجانین و اشخاص غیر رشید مقرر است در خارج ایران به
عهده مأمورین قنصلی خواهد بود.

ماده ۱۲۳۰ اگر در عهد و قراردادهای منعقد بین دولت ایران
و دولتی که مأمور قنصلی مأموریت خود را در مملکت آن
دولت اجرا می‌کند ترتیبی بر خلاف مقررات دو ماده فوق اتخاذ
شده باشد مأمورین مذکور مفاد آن دو ماده را تا حدی که با
مقررات عهدنامه یا قرارداد مخالف نباشد اجرا خواهند کرد.

ماده ۱۲۳۱ اشخاص ذیل نباید به سمت قیومت معین شوند:

- ۱ - کسانی که خود تحت ولایت یا قیومت هستند.

- ۲ - کسانی که به علت ارتکاب جنایت یا یکی از جنحه‌های
ذیل به موجب حکم قطعی محکوم شده باشند:

سرقت - خیانت در امانت - کلاهبرداری - اختلاس - هتک
ناموس - یا منافیات عفت - جنحه نسبت به اطفال -
ورشکستگی به تفصیل.

۳ - کسانی که حکم ورشکستگی آنها صادر و هنوز عمل ورشکستگی آنها تصفیه نشده است.

۴ - کسانی که معروف به فساد اخلاق باشند.

۵ - کسی که خود یا اقرباء طبقه اول او دعوائی بر محجور داشته باشد.

ماده ۱۲۳۲ با داشتن صلاحیت برای قیمومت، اقرباء محجور مقدم بر سایرین خواهند بود.

ماده ۱۲۳۳ زن نمی‌تواند بدون رضایت شوهر خود، سمع قیمومت را قبول کند.

ماده ۱۲۳۴ در صورتی که محکمه بیش از یک نفر را برای قیمومت تعیین کند می‌تواند وظایف آنها را تفکیک نماید.

فصل سوم: در اختیارات و وظایف

و مسئولیت قیم و حدود آن نظارت مدعی

العموم در امور صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید

ماده ۱۲۳۵ مواظبت شخص مولی‌علیه و نمایندگی قانونی او در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی او با قیم است.

ماده ۱۲۳۶ قیم مکلف است قبل از مداخله در امور مالی مولی‌علیه صورت جامعی از کلیه دارائی او تهیه کرده و یک نسخه از آن را به امضاء خود برای دادستانی که مولی‌علیه در حوزه آن سکونت دارد بفرستد و دادستان یا نماینده او باید نسبت به

میزان دارائی مولی علیه تحقیقات لازمه به عمل آورد.^۱

ماده ۱۲۳۷ مدعی العموم یا نماینده او باید بعد از ملاحظه صورت دارایی مولی علیه مبلغی را که ممکن است مخارج سالیانه مولی علیه بالغ بر آن گردد و مبلغی را که برای اداره کردن دارائی مزبور ممکن است لازم شود معین نماید قیم نمی تواند بیش از مبالغ مزبور خرج کند مگر با تصویب مدعی العموم.

ماده ۱۲۳۸ قیمی که تقصیر در حفظ مال مولی علیه بنماید مسئول ضرر و خساراتی است که از نقصان یا تلف آن مال حاصل شده اگرچه نقصان یا تلف مستند به تفریط یا تعدی قیم نباشد.

ماده ۱۲۳۹ هرگاه معلوم شود که قیم عامداً مائی را که متعلق به مولی علیه بوده جزو صورت دارائی او قید نکرده و یا باعث شده است که آن مال در صورت مزبور قید نشود مسئول هر ضرر و خساراتی خواهد بود که از این حیث ممکن است به مولی علیه وارد شود به علاوه در صورتی که عمل مزبور از روی سوء نیت بوده قیم معزول خواهد شد.

ماده ۱۲۴۰ قیم نمی تواند به سمت قیمومت از طرف مولی علیه با خود معامله کند اعم از اینکه مال مولی علیه را به خود منتقل کند یا مال خود را به او انتقال دهد.

ماده ۱۲۴۱ قیم نمی تواند اموال غیر منقول مولی علیه را بفروشد و یا رهن گذارد یا معامله کند که در نتیجه آن خود مدیون

مولی علیه شود مگر با لحاظ غبطه مولی علیه و تصویب مدعی العموم، در صورت اخیر شرط حتمی تصویب مدعی العموم ملائت قیّم می باشد و نیز نمی تواند برای مولی علیه بدون ضرورت و احتیاج قرض کند مگر با تصویب مدعی العموم.

ماده ۱۲۴۲ قیّم نمی تواند دعوی مربوط به مولی علیه را به صلح خاتمه دهد مگر با تصویب مدعی العموم.

ماده ۱۲۴۳ در صورت وجود موجبات موجه دادستان می تواند از دادگاه مدنی خاص تقاضا کند که از قیّم تضمیناتی راجع به اداره اموال مولی علیه بخواهد. تعیین نوع تضمین به نظر دادگاه است. هرگاه قیّم برای تعیین نوع تضمین حاضر نشد از قیّموت عزل می شود. (اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴).

ماده ۱۲۴۴ قیّم باید لااقل سالی یک مرتبه حساب تصدی خود را به مدعی العموم یا نماینده او بدهد و هرگاه در ظرف یک ماه از تاریخ مطالبه مدعی العموم حساب ندهد به تقاضای مدعی العموم معزول می شود.

ماده ۱۲۴۵ قیّم باید حساب زمان تصدی خود را پس از کسر و رشد یا رفع حجر به مولی علیه سابق خود بدهد. هرگاه قیّموت او قبل از رفع حجر خاتمه یابد حساب زمان تصدی باید به قیّم بعدی داده شود.

ماده ۱۲۴۶ قیّم می تواند برای انجام امر قیّموت، مطالبه اجرت کند میزان اجرت مزبور با رعایت کار قیّم و مقدار اشتغالی که از امر قیّموت برای او حاصل می شود و محلی که قیّم در آن جا اقامت دارد و میزان عایدی مولی علیه تعیین می گردد.

ماده ۱۲۴۷ مدعی العموم می تواند اعمال نظارت در امور مولی علیه را کلاً یا بعضاً به اشخاص موثق یا هیأت یا مؤسسه واگذار نماید. شخص یا هیأت یا مؤسسه که برای اعمال نظارت تعیین شده در صورت تقصیر یا خیانت، مسئول ضرر و خسارت وارده به مولی علیه خواهند بود.

فصل چهارم: در موارد عزل قیم

ماده ۱۲۴۸ در موارد ذیل قیم معزول می شود:

- ۱ - اگر معلوم شود که قیم فاقد صفت امانت بوده و یا این صفت از او سلب شود.
 - ۲ - اگر قیم مرتکب جنایت و یا مرتکب یکی از جنحه های ذیل شده و به موجب حکم قطعی محکوم گردد:
سرقه - خیانت در امانت - کلاهبرداری - اختلاس - هتک ناموس - منافیات غف - جنحه نسبت به اطفال - ورشکستگی به تقصیر یا تغلب.
 - ۳ - اگر قیم به علتی غیر از علل فوق محکوم به حبس شود و بدین جهت نتواند امور مالی مولی علیه را اداره کند.
 - ۴ - اگر قیم ورشکسته اعلان شود.
 - ۵ - اگر عدم لیاقت یا توانایی قیم در اداره اموال مولی علیه معلوم شود.
 - ۶ - در مورد مواد ۱۲۳۹، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴ با تقاضای مدعی العموم.
- ماده ۱۲۴۹ اگر قیم مجنون یا فاقد رشد گردد معزول می شود.

ماده ۱۲۵۰ هرگاه قیم در امور مربوطه به اموال مولی علیه یا جنبه یا جنایت نسبت به شخص او مورد تعقیب مدعی العموم واقع شود محکمه به تقاضای مدعی العموم موقتاً قسیم دیگری برای اداره اموال مولی علیه معین خواهد کرد.

ماده ۱۲۵۱ هرگاه زن بی شوهری ولو صادر مولی علیه که به سمت قیمومت معین شده است اختیار شوهر کند باید مراتب را در ظرف یک ماه از تاریخ انعقاد نکاح به دادستان حوزه اقامت خود یا نماینده او اطلاع دهد.

در این صورت دادستان یا نماینده او می تواند با رعایت وضعیت جدید آن زن، تقاضای تعیین قیم جدید و یا ضم ناظر کند.

(اصلاحی مصوب ۱۳۶۱/۱۰/۸)

ماده ۱۲۵۲ در مورد ماده قبل اگر قیم ازدواج خود را در مدت مقرر به مدعی العموم یا نماینده او اطلاع ندهد مدعی العموم می تواند تقاضای عزل او را بکند.

فصل پنجم : در خروج از تحت قیمومت

ماده ۱۲۵۳ پس از زوال سببی که موجب تعیین قیم شده، قیمومت مرتفع می شود.

ماده ۱۲۵۴ خروج از قیمومت را ممکن است خود مولی علیه یا هر شخص ذینفع دیگری تقاضا نماید، تقاضا نامه ممکن است مستقیماً یا توسط دادستان حوزه ای که مولی علیه در آنجا سکونت دارد یا نماینده او به دادگاه مدنی خاص همان حوزه

داده شود. (اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۲).

ماده ۱۲۵۵ در مورد ماده قبل مدعی العموم یا نماینده او مکلف است قبلاً نسبت به رفع علت، تحقیقات لازمه به عمل آورده مطابق نتیجه حاصله از تحقیقات، در محکمه اظهار عقیده نماید.

در مورد کسانی که حجر آنها مطابق ماده ۱۲۲۵ اعلان می شود رفع حجر نیز باید اعلان گردد.

ماده ۱۲۵۶ رفع حجر هر محجور باید در دفتر مذکور در ماده ۱۲۲۶ و در مقابل اسم آن محجور قید شود.

ماده ۱۲۵۷ هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند و مدعی علیه هرگاه در مقام دفاع، مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر بر عهده او است.

ماده ۱۲۵۸ دلایل اثبات دعوی از قرار ذیل است:

۱ - اقرار.

۲ - اسناد کتبی.

۳ - شهادت.

۴ - امارات.

۵ - قسم.

کتاب اول: در اقرار

باب اول: در شرایط اقرار

ماده ۱۲۵۹ اقرار عبارت از اختیار به حقی است برای غیر بر ضرر خود.

ماده ۱۲۶۰ اقرار واقع می‌شود به هر لفظی که دلالت بر آن نماید.

۱. مواد ۱۲۵۶-۱۲۰۷ در تاریخ ۱۳۱۴/۷/۱ و مواد ۱۲۸۳-۱۲۵۷ در تاریخ ۱۳۱۴/۷/۱۲ و مواد ۱۳۲۵-۱۲۸۴ در تاریخ ۱۳۱۴/۸/۸ به تصویب رسیده است.

ماده ۱۲۶۱ اشاره شخص لال که صریحاً حاکی از اقرار باشد صحیح است.

ماده ۱۲۶۲ اقرارکننده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد بنابراین اقرار صغیر و مجنون در حال دیوانگی و غیرقاصد و مکره مؤثر نیست.

ماده ۱۲۶۳ اقرار سفيه در امور مالی مؤثر نیست.

ماده ۱۲۶۴ اقرار مفلس و ورشکسته نسبت به اموال خود بر ضرر دیان نافذ نیست.

ماده ۱۲۶۵ اقرار مدعی افلاس و ورشکستگی در امور راجعه به اموال خود به ملاحظه حفظ حقوق دیگران منشأ اثر نمی شود، تا افلاس یا عدم افلاس او معین گردد.

ماده ۱۲۶۶ در مقرله اهلیت شرط نیست لیکن بر حسب قانون باید بتواند دارای آنچه که به نفع او اقرار شده است بشود.

ماده ۱۲۶۷ اقرار به نفع متوفی درباره ورثه او مؤثر خواهد بود. ماده ۱۲۶۸ اقرار معلق مؤثر نیست.

ماده ۱۲۶۹ اقرار به امری که عقلاً یا عادتاً ممکن نباشد و یا بر حسب قانون صحیح نیست اثری ندارد.

ماده ۱۲۷۰ اقرار برای حمل در صورتی مؤثر است که زنده متولد شود.

ماده ۱۲۷۱ مقرله اگر به کلی مجهول باشد اقرار اثری ندارد و اگر فی الجمله معلوم باشد مثل اقرار برای یکی از دو نفر معین، صحیح است.

ماده ۱۲۷۲ در صحت اقرار، تصدیق مقررله شرط نیست لیکن اگر مفاد اقرار را تکذیب کند اقرار مزبور در حق او اثری نخواهد داشت.

ماده ۱۲۷۳ اقرار به نسب در صورتی صحیح است که اولاً تحقق نسب بر حسب عادت و قانون ممکن باشد ثانیاً کسی که به نسب او اقرار شده تصدیق کند مگر در مورد صغیری که اقرار بر فرزندی او شده به شرط آنکه منازعی در بین نباشد.

ماده ۱۲۷۴ اختلاف مقر و مقررله در سبب اقرار، مانع صحت اقرار نیست.

باب دوم: در آثار اقرار

ماده ۱۲۷۵ هر کس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود نخواهد بود.

ماده ۱۲۷۶ اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود آن اقرار اثری نخواهد داشت.

ماده ۱۲۷۷ انکار بعد از اقرار مسموع نیست لیکن اگر مقر ادعا کند اقرار او فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده، شنیده می‌شود و همچنین است در صورتی که برای اقرار خود عذری ذکر کند که قابل قبول باشد مثل اینکه بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده لیکن دعاوی مذکوره مادامی که اثبات نشده مضر به اقرار نیست.

ماده ۱۲۷۸ اقرار هر کس فقط نسبت به خود آن شخص و قائم مقام او نافذ است و در حق دیگری نافذ نیست مگر در موردی

که قانون آن را ملزم قرار داده باشد.

ماده ۱۲۷۹ اقرار شفاهی واقع در خارج از محکمه را در صورتی می‌توان به شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله و قرآنی بر وقوع اقرار موجود باشد.

ماده ۱۲۸۰ اقرار کتبی در حکم اقرار شفاهی است.

ماده ۱۲۸۱ قید دین در دفتر تجار به منزله اقرار کتبی است.

ماده ۱۲۸۲ اگر موضوع اقرار در محکمه مقید به قید یا وصفی باشد مقررله نمی‌تواند آن را تجزیه کرده از قسمتی از آن که به نفع او است بر ضرر مقرر استفاده نماید و از جزء دیگر آن صرف‌نظر کند.

ماده ۱۲۸۳ اگر اقرار دارای دو جزء مختلف‌الاثار باشد که ارتباط تامی با یکدیگر داشته باشند مثل اینکه مدعی علیه اقرار به اخذ وجه از مدعی نموده و مدعی رد شود مطابق ماده ۱۳۳۴ اقدام خواهد شد.

کتاب دوم: در استناد

ماده ۱۲۸۴ سند عبارت است از هر نوشته که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد.

ماده ۱۲۸۵ شهادتنامه سند محسوب نمی‌شود و فقط اعتبار شهادت را خواهد داشت.

ماده ۱۲۸۶ سند بر دو نوع است: رسمی و عادی.

ماده ۱۲۸۷ اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آنها بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشند رسمی است.

ماده ۱۲۸۸ مفاد سند در صورتی معتبر است که مخالف قوانین نباشد.

ماده ۱۲۸۹ غیر از اسناد مذکوره در ماده ۱۲۸۷ سایر اسناد عادی است.

ماده ۱۲۹۰ اسناد رسمی درباره طرفین و وراثت و قائم مقام آنان معتبر است و اعتبار آنها نسبت به اشخاص ثالث در صورتی است که قانون تصریح کرده باشد.

ماده ۱۲۹۱ اسناد عادی در دو مورد اعتبار اسناد رسمی را داشته، درباره طرفین و وراثت و قائم مقام آنان معتبر است:

۱ - اگر طرفی که سند بر علیه او اقامه شده است صدور آن را از منتسب الیه تصدیق نماید.

۲ - هرگاه در محکمه ثابت شود که سند مزبور را طرفی که آن را تکذیب یا تردید کرده فی الواقع امضاء یا مهر کرده است.

ماده ۱۲۹۲ در مقابل اسناد رسمی یا اسنادی که اعتبار اسناد رسمی را دارد انکار و تردید مسموع نیست و طرف می تواند ادعای جعلیت به اسناد مزبور کند یا ثابت نماید که اسناد مزبور به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است.

ماده ۱۲۹۳ هرگاه سند به وسیله یکی از مأمورین رسمی تنظیم اسناد، تهیه شده لیکن مأمور، صلاحیت تنظیم آن سند را نداشته و یا رعایت ترتیبات مقرر قانونی را در تنظیم سند نکرده باشد

سند مزبور در صورتی که دارای امضاء یا مهر طرف باشد، عادی است.

ماده ۱۲۹۴ عدم رعایت مقررات راجعه به حق تعبر که به اسناد تعلق می‌گیرد سند را از رسمیت خارج نمی‌کند.

ماده ۱۲۹۵ محاکم ایران به اسناد تنظیم شده در کشورهای خارجه همان اعتباری را خواهند داد که آن اسناد مطابق قوانین کشوری که در آن جا تنظیم شده دارا می‌باشد مشروط بر اینکه: اولاً اسناد مزبوره به علتی از علل قانونی از اعتبار نيفتاده باشد.

ثانیاً مفاد آنها مخالف با قوانین مربوطه به نظم عمومی یا اخلاق حسنة ایران نباشد.

ثالثاً کشوری که اسناد در آنجا تنظیم شده، به موجب قوانین خود یا عهد، اسناد تنظیم شده در ایران را نیز معتبر بشناسد.

رابعاً نماینده سیاسی یا قنصولی ایران در کشوری که سند در آنجا تنظیم شده یا نماینده سیاسی و قنصولی کشور مزبور در ایران تصدیق کرده باشد که سند موافق قوانین محل، تنظیم یافته است.

ماده ۱۲۹۶ هرگاه موافقت اسناد مزبور در ماده قبل با قوانین محل تنظیم خود به توسط نماینده سیاسی یا قنصولی خارجه در ایران تصدیق شده باشد قبول شدن سند در محاکم ایران متوقف بر این است که وزارت امور خارجه و یا در خارج تهران حکام ایالات و ولایات امضای نماینده خارجه را تصدیق

کرده باشند.

ماده ۱۲۹۷ دفاتر تجارنی در موارد دعوی تاجری بر تاجر دیگر، در صورتی که دعوی از محاسبات و مطالبات تجارنی حاصل شده باشد دلیل محسوب می‌شود مشروط بر این که دفاتر مزبوره مطابق قانون تجارت تنظیم شده باشد.

ماده ۱۲۹۸ دفتر تاجر در مقابل غیر تاجر سندیت ندارد فقط ممکن است جزء قرائن و امارات قبول شود لیکن اگر کسی به دفتر تاجر استناد کرد نمی‌تواند تفکیک کرده آنچه را که بر نفع او است قبول و آنچه که بر ضرر او است رد کند مگر آنکه بی‌اعتباری آنچه را که بر ضرر اوست ثابت کند.

ماده ۱۲۹۹ دفتر تجارنی در موارد مفصله ذیل دلیل محسوب نمی‌شود:

- ۱ - در صورتی که مدلل شود اوراق جدیدی به دفتر داخل کرده‌اند یا دفتر تراشیدگی دارد.
- ۲ - وقتی که در دفتر بی‌ترتیبی و اغتشاشی کشف شود که بر نفع صاحب دفتر باشد.
- ۳ - وقتی که بی‌اعتباری دفتر، سابقاً به جهشی از جهات در محکمه مدلل شده باشد.

ماده ۱۳۰۰ در مواردی که دفاتر تجارنی بر نفع صاحب آن دلیل نیست بر ضرر او سندیت دارد.

ماده ۱۳۰۱ امضایی که در روی نوشته یا سندی باشد بر ضرر امضاء کنندۀ دلیل است.

ماده ۱۳۰۲ هرگاه در ذیل یا حاشیه یا ظهر سندی که در دست

ابراز کننده بوده مندرجاتی باشد که حکایت از بی اعتباری یا از اعتبار افتادن تمام یا قسمتی از مفاد سند نماید مندرجات مزبوره، معتبر محسوب است اگرچه تاریخ و امضاء نداشته و یا به وسیله خط کشیدن و یا نحو دیگر باطل شده باشد.

ماده ۱۳۰۳ در صورتی که بطلان مندرجات مذکوره در ماده قبل ممضی به امضاء طرف بوده و یا طرف بطلان آن را قبول کند و یا آنکه بطلان آن در محکمه ثابت شود مندرجات مزبوره بلا اثر خواهد بود.

ماده ۱۳۰۴ هرگاه امضای تعهدی در خود تعهدنامه نشده و در نوشته علیحده شده باشد آن تعهدنامه بر علیه امضاءکننده دلیل است در صورتی که در نوشته مصرح باشد که به کدام تعهد یا معامله مربوط است.

ماده ۱۳۰۵ در اسناد رسمی، تاریخ تنظیم معتبر است حتی بر علیه اشخاص ثالث ولی در اسناد عادی تاریخ فقط درباره اشخاصی که شرکت در تنظیم آنها داشته و ورثه آنان و کسی که به نفع او وصیت شده معتبر است.

کتاب سوم: در شهادت

باب اول: در موارد شهادت

مواد ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸ به موجب قانون مصوب ۱۳۶۱/۱۰/۸ و ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده‌اند.

ماده ۱۳۰۹ در مقابل سند رسمی یا سندی که اعتبار آن در محکمه محرز شده، دعوی که مخالف با مفاد یا مندرجات آن

باشد به شهادت اثبات نمی‌گردد.*

مواد ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شده‌اند.
ماده ۱۳۱۲ احکام مذکور در فوق در موارد ذیل جاری نخواهد بود:

- ۱ - در مواردی که اقامه شاهد برای تقویت یا تکمیل دلیل باشد مثل اینکه دلیلی بر اصل دعوی موجود بوده ولی مقدار یا مبلغ مجهول باشد و شهادت بر تعیین مقدار یا مبلغ اقامه گردد.
- ۲ - در مواردی که به واسطه حادثه گرفتن سند ممکن نیست از قبیل حریق و سیل و زلزله و غرق کشتی که کسی مال خود را به دیگری سپرده و تحصیل سند برای صاحب مال در آن موقع ممکن نیست.
- ۳ - نسبت به کلیه تعهداتی که عادتاً تحصیل سند معمول نمی‌باشد مثل اموالی که اشخاص در مهمانخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها و کاروان‌سراها و نمایشگاه‌ها می‌سپارند و مثل حق‌الزحمه اطباء و قابله همچنین انجام تعهداتی که برای آن عادتاً تحصیل سند معمول نیست مثل کارهایی که به مقاطعه و نحو آن تعهد شده اگرچه اصل تعهد به موجب سند باشد.
- ۴ - در صورتی که سند به واسطه حوادث غیر منتظره مفقود یا تلف شده باشد.

* نظریه فقهای شورای نگهبان

ماده ۱۳۰۹ قانون مدنی از این نظر که شهادت یثقه شرعیه را در برابر اسناد معتبر فاقد ارزش دانسته خلاف موازین شرع و بدین وسیله ابطال می‌گردد.
(روزنامه رسمی شماره ۱۲۷۳۴ - ۱۳۶۷/۸/۲۴)

۵ - در موارد ضمان قهری و امور دیگری که داخل در عقود و ایقاعات نباشد.

ماده ۱۳۱۳ در شاهد: بلوغ، عقل، عدالت، ایمان و طهارت مولد شرط است.^۱

تبصره ۱ عدالت شاهد باید با یکی از طرق شرعی برای دادگاه احراز شود.

تبصره ۲ شهادت کسی که نفع شخصی به صورت عین یا منفعت یا حق رد دعوی داشته باشد و نیز شهادت کسانی که تکدی را شغل خود قرار دهند پذیرفته نمی‌شود.

ماده ۱۳۱۳ مکرر و تبصره آن حذف گردید.^۲

ماده ۱۳۱۴ شهادت اطفالی را که به سن پانزده سال تمام نرسیده‌اند فقط ممکن است برای مزید اطلاع استماع نمود مگر در مواردی که قانون شهادت این قبیل اطفال را معتبر شناخته باشد.

باب دوم: در شرایط شهادت

ماده ۱۳۱۵ شهادت باید از روی قطع و یقین باشد نه به طور شک و تردید.

ماده ۱۳۱۶ شهادت باید مطابق با دعوی باشد ولی اگر در لفظ، مخالف و در معنی موافق یا کمتر از ادعا باشد ضرری ندارد.

۱. اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴، تبصره او ۲ آن الحاقی ۱۳۷۰/۸/۱۴.

۲. به موجب قانون مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴.

ماده ۱۳۱۷ شهادت شهود باید مفاداً متحد باشد، بنابراین اگر شهود به اختلاف شهادت دهند قابل اثر نخواهد بود مگر در صورتی که از مفاد اظهارات آنها قدر متیقنی به دست آید.

ماده ۱۳۱۸ اختلاف شهود در خصوصیات امر اگر موجب اختلاف در موضوع شهادت نباشد اشکالی ندارد.

ماده ۱۳۱۹ در صورتی که شاهد از شهادت خود رجوع کند یا معلوم شود بر خلاف واقع شهادت داده است به شهادت او ترتیب اثر داده نمی‌شود.

ماده ۱۳۲۰ شهادت بر شهادت در صورتی مسموع است که شاهد اصل، وفات یافته یا به واسطه مانع دیگری مثل بیماری و سفر و حبس و غیره نتواند حاضر شود.

کتاب چهارم: در امارات

ماده ۱۳۲۱ اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود.

ماده ۱۳۲۲ امارات قانونی اماراتی است که قانون آن را دلیل بر امری قرار داده مثل امارات مذکور در این قانون از قبیل مواد ۳۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و غیر آنها و سایر امارات مصرحه در قوانین دیگر.

ماده ۱۳۲۳ امارات قانونی در کلیه دعاوی اگرچه از دعاوی باشد که به شهادت شهود قابل اثبات نیست معتبر است مگر آنکه دلیل بر خلاف آن موجود باشد.

ماده ۱۳۲۴ اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است

از اوضاع و احوالی در خصوص مورد و در صورتی قابل استناد است که دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد یا ادلة دیگر را تکمیل کند.

کتاب پنجم: در قسم

ماده ۱۳۲۵ در دعاوی که به شهادت شهود قابل اثبات است مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدع علیه است منوط به قسم او نماید.

ماده ۱۳۲۶ در موارد ماده فوق مدعی علیه نیز می‌تواند در صورتی که مدعی سقوط دین یا تعهد یا نحو آن باشد حکم به دعوی را منوط به قسم مدعی کند.

ماده ۱۳۲۷ مدعی یا مدعی علیه در مورد دو ماده قبل در صورتی می‌تواند تقاضای قسم از طرف دیگر نماید که عمل یا موضوع دعوی متنسب به شخص آن طرف باشد. بنابراین در دعاوی بر صغیر و مجنون نمی‌توان قسم را بر ولی یا وصی یا قیم متوجه کرد مگر نسبت به اعمال صادره از شخص آنها آن هم مادامی که به ولایت یا وصایت یا قیمومت باقی هستند و همچنین است در کلیه مواردی که امر، متنسب به یک طرف باشد.

ماده ۱۳۲۸ کسی که قسم متوجه او شده است در صورتی که بطلان دعوی طرف را اثبات نکند یا باید قسم یاد نماید یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آن را به طرف دیگر رد نماید با سوگند مدعی به حکم حاکم، مدعی علیه نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن شده است

محکوم می‌گردد.^۱

ماده ۱۳۲۸ مکرر^۲ دادگاه می‌تواند نظر به اهمیت موضوع دعوی و شخصیت طرفین و اوضاع و احوال مؤثر مقرر دارد که قسم با انجام تشریفات خاص مذهبی یاد شود یا آن را به نحو دیگری تغلیظ نماید.

تبصره چنانچه کسی که قسم به او متوجه شده تشریفات تغلیظ را قبول نکند و قسم بخورد، ناکل محسوب نمی‌شود.

ماده ۱۳۲۹ قسم به کسی متوجه می‌گردد که اگر اقرار کند اقرارش نافذ باشد.

ماده ۱۳۳۰ تقاضای قسم قابل توکیل است و وکیل در دعوی می‌تواند طرف را قسم دهد لیکن قسم یاد کردن قابل توکیل نیست و وکیل نمی‌تواند به جای موکل قسم یاد کند.

ماده ۱۳۳۱ قسم، قاطع دعوی است و هیچ‌گونه اظهاریه که متافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد.

ماده ۱۳۳۲ قسم فقط نسبت به اشخاصی که طرف دعوی بوده‌اند و قائم مقام آنها، مؤثر است.

ماده ۱۳۳۳ در دعوی بر متوفی در صورتی که اصل حق ثابت شده و بقاء آن در نظر حاکم ثابت نباشد حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقاء حق خود قسم یاد کند.

در این مورد کسی که از او مطالبه قسم شده است نمی‌تواند

۱. اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴.

۲. ماده مذکور و تبصره آن الحاقی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ می‌باشد.

قسم را به مدعی علیه رد کند.

حکم این ماده در موردی که مدرک دعوی سند رسمی است جاری نخواهد بود.

ماده ۱۳۳۴ در مورد ماده ۱۲۸۳ کسی که اقرار کرده است می‌تواند نسبت به آنچه که مورد ادعای او است از طرف مقابل تقاضای قسم کند. مگر اینکه مدرک دعوی مدعی، سند رسمی یا سندی باشد که اعتبار آن در محکمه محرز شده است.

ماده ۱۳۳۵ توسل به قسم وقتی ممکن است که دعوای مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد یا امارات، ثابت نشده باشد، در این صورت مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به قسم او نماید.^۱

قانون مسئولیت مدنی^۱

مصوب ۱۳۳۹/۲/۷

ماده ۱ هر کس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارتي یا به هر حق دیگر که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده لطمه‌ای وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می‌باشد.

ماده ۲ در موردی که عمل واردکننده زیان موجب خسارت مادی یا معنوی زیان دیده شده باشد دادگاه پس از رسیدگی و ثبوت امر او را به جبران خسارات مزبور محکوم می‌نماید و چنانچه عمل وارد کننده زیان فقط موجب یکی از خسارات مزبور باشد دادگاه او را به جبران همان نوع خساراتی که وارد نموده محکوم خواهد نمود.

ماده ۳ دادگاه میزان زیان و طریقه و کیفیت جبران آنرا با توجه به اوضاع و احوال قضیه تعیین خواهد کرد جبران زیان را به صورت مستمری نمی‌شود تعیین کرد مگر آن که مدیون تأمین مقتضی برای پرداخت آن بدهد یا آنکه قانون آنرا تجویز نماید.

ماده ۴ دادگاه می‌تواند میزان خسارات را در مورد زیر تخفیف دهد:

۱ - هرگاه پس از وقوع خسارت وارد کننده زیان به نحو مؤثری به زیان دیده کمک و مساعدت کرده باشد.

۲ - هرگاه وقوع خسارت ناشی از غفلتی بوده که عرفاً قابل اغماض باشد و جبران آن نیز موجب عسرت و تنگدستی وارد کننده زیان شود.

۳ - وقتی که زیان دیده به نحوی از انحاء موجبات تسهیل ایجاد زیان را فراهم نموده یا به اضافه شدن آن کمک و یا وضعیت واردکننده زیان را تشدید کرده باشد.

ماده ۵ اگر در اثر آسیبی که به بدن یا سلامتی کسی وارد شده در بدن او نقصی پیدا شود یا قوه کار زیان دیده کم گردد و یا از بین برود و یا موجب افزایش مخارج زندگانی او بشود وارد کننده زیان مسئول جبران کلیه خسارات مزبور است.

دادگاه جبران زیان را با رعایت اوضاع و احوال قضیه به طریق مستمری و یا پرداخت مبلغی دفعتاً واحده تعیین می نماید و در مواردی که جبران زیان باید به طریق مستمری به عمل آید تشخیص اینکه به چه اندازه و تا چه میزان و تا چه مبلغ می توان از واردکننده زیان تأمین گرفت با دادگاه است.

اگر در موقع صدور حکم تعیین عواقب صدمات بدنی به طور تحقیق ممکن نباشد دادگاه از تاریخ صدور حکم تا دو سال حق تجدید نظر نسبت به حکم خواهد داشت.

ماده ۶ در صورت مرگ آسیب دیده زیان شامل کلیه هزینه ها مخصوصاً هزینه کفن و دفن می باشد اگر مرگ فوری نباشد هزینه معالجه و زیان ناشی از سلب قدرت کار کردن در مدت

ناخوشی نیز جزء زیان محسوب خواهد شد.

در صورتی که در زمان وقوع آسیب زیان دیده قانوناً مکلف بوده و یا ممکن است بعدها مکلف شود شخص ثالثی را نگاهداری نماید و در اثر مرگ او شخص ثالث از آن حق محروم گردد وارد کننده زیان باید مبلغی به عنوان مستعری متناسب تا مدتی که ادامه حیات آسیب دیده عادتاً ممکن و مکلف به نگاهداری شخص ثالث بوده به آن شخص پرداخت کند در این صورت تشخیص میزان تأمین که باید گرفته شود با دادگاه است.

در صورتی که در زمان وقوع آسیب نطفه شخص ثالث بسته شده و یا هنوز طفل به دنیا نیامده باشد شخص مزبور استحقاق مستعری را خواهد داشت.

ماده ۷ کسی که نگاهداری یا مواظبت مجنون یا صغیر قانوناً یا بر حسب قرارداد به عهده او می‌باشد در صورت تقصیر در نگاهداری یا مواظبت مسئول جبران زیان وارده از ناحیه مجنون و یا صغیر می‌باشد و در صورتی که استطاعت جبران تمام یا قسمتی از زیان وارده را نداشته باشد از مال مجنون یا صغیر زیان جبران خواهد شد و در هر صورت جبران زیان باید به نحوی صورت گیرد که موجب عسرت و تنگدستی جبران کننده زیان نباشد.

ماده ۸ کسی که در اثر تصدیقات یا انتشارات مخالف واقع به حیثیت و اعتبارات و موقعیت دیگری زیان وارد آورده مسئول جبران آن است.

شخصی که در اثر انتشارات مزبور یا سایر وسایل مخالف یا حسن نیت مشتریان کم و یا در معرض از بین رفتن باشد می تواند موقوف شدن عملیات مزبور را خواسته و در صورت اثبات تقصیر زیان وارده را از وارد کننده مطالبه نماید.

ماده ۹ دختری که در اثر اعمال حیله یا تهدید و یا سوء استفاده از زبردست بودن حاضر برای همخواهی نامشروع شده می تواند از مرتکب علاوه بر زیان مادی مطالبه زیان معنوی هم بنماید.

ماده ۱۰ کسی که به حیثیت و اعتبارات شخصی یا خانوادگی او لطمه وارد شود می تواند از کسی که لطمه وارد آورده است جبران زیان مادی و معنوی خود را بخواهد. هرگاه اهمیت زیان و نوع تقصیر ایجاب نماید دادگاه می تواند در صورت اثبات تقصیر علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی حکم به رفع زیان از طریق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید.

ماده ۱۱ کارمندان دولت و شهرداری ها و مؤسسات وابسته به آنها که به مناسبت انجام وظیفه عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی خساراتی به اشخاص وارد نمایند شخصاً مسئول جبران خسارات وارده می باشند ولی هرگاه خسارات وارده مستند به عمل آنان نبوده و مربوط به نقص وسایل ادارات و یا مؤسسات مزبور باشد در این صورت جبران خسارت بر عهده اداره یا مؤسسه مربوطه است ولی در مورد اعمال حاکمیت دولت هرگاه اقداماتی که بر حسب ضرورت برای تأمین منافع

اجتماعی طبق قانون به عمل آید و موجب ضرر دیگری شود دولت مجبور به پرداخت خسارت نخواهد بود.

ماده ۱۲ کارفرمایانی که مشمول قانون کار هستند مسئول جبران خساراتی می‌باشند که از طرف کارکنان اداری و یا کارگران آنان در حین انجام کار یا به مناسبت آن وارد شده است مگر اینکه محرز شود تمام احتیاط‌هایی که اوضاع و احوال قضیه ایجاب می‌نموده به عمل آورده و یا این که اگر احتیاط‌های مزبور را به عمل می‌آوردند باز هم جلوگیری از ورود زیان مقدور نمی‌بود کارفرما می‌تواند به واردکننده خسارت در صورتی که مطابق قانون مسئول شناخته شود مراجعه نماید.

ماده ۱۳ کارفرمایان مشمول ماده ۱۲ مکلفند تمام کارگران و کارکنان اداری خود را در مقابل خسارات وارده از ناحیه آنان به اشخاص ثالث بیمه نمایند.

ماده ۱۴ در مورد ماده ۱۲ هرگاه چند نفر مجتمعاً زیانی وارد آورند متضامناً مسئول جبران خسارات وارده هستند.

در این مورد میزان مسئولیت هر یک از آنان با توجه به نحوه مداخله هر یک از طرف دادگاه تعیین خواهد شود.

ماده ۱۵ کسی که در مقام دفاع مشروع موجب خسارت بدنی یا مالی شخص متعددی شود مسئول خسارت نیست مشروط بر این که خسارت وارده بر حسب متعارف متناسب با دفاع باشد.

ماده ۱۶ وزارت دادگستری مأمور اجرای این قانون است.

روند تغییرات در قانون مدنی از ابتدا

قانون مدنی در سه دوره قانونگذاری (ادوار ۶ - ۹ - ۱۰)
به این شرح : از ماده یک لغایت ماده ۹۵۵ ، (صفحات ۲۱۵ -
۱۰۰ مجموعه دوره نهم) در دوره ششم که به موجب ماده
واحد مصوب ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۰۷ (صفحه ۱۱۷ مجموعه
دوره ششم) اجازه اجراء داده شده و از ماده ۹۵۶ لغایت ماده
۱۲۰۶ در دوره نهم، از ماده ۱۲۰۷ لغایت ماده ۱۳۳۵ در دوره
دهم، به تصویب رسیده و بعداً نیز اصلاحاتی در آن انجام یافته
که تمامی مفاد اصلاحی در متن تلفیق شده است.

ضمائم

مشتري جاهل به فساد معامله باشد، غرامت وارده به او را نیز بپردازد. غرامت وارده به مشتري علی‌الاصول خسارات و مخارجی است که مشتري در معامله مربوط متحمل می‌شود نظیر مخارج دلاکی و باربری و تعمیرات و امثال آن و شامل افزایش قیمت ملک نمی‌گردد. در خصوص نظریات مختلفی که در مورد جبران ضرر و زیان وارده به خریدار ابراز می‌شود علاوه بر آنکه موضوع متنازع فیه، عقد بیع است و عقد بیع تابع مقررات قانون مدنی است. اصولاً خسارات موضوع مواد ۵۱۵ و ۵۲۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، فقط در محدوده همان مواردی است که در این مقررات به آن اشاره شده قابل بررسی است و هیچیک از این موارد، غرامت مورد نظر ماده ۳۹۱ قانون مدنی نیست.

شماره و تاریخ نظریه: ۷/۱۷۹ - ۱۳۸۱/۲/۵

قانون اعتبار گواهی بنیاد شهید انقلاب اسلامی

در خصوص صدور حکم موت فرضی غایبان
مفقودالآثر انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در محاکم صالح

ماده واحده درج آگهی مطابق مواد (۱۰۲۳) قانون مدنی و (۱۵۵) قانون امور حسبی در مورد صدور حکم موت فرضی کسانی که در جریان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس مفقودالآثر شده‌اند ضرورت ندارد و گواهی صادر شده توسط عالی‌ترین مقام اجرایی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، برای مرجع رسیدگی کننده به تقاضای صدور حکم موت فرضی، کافی می‌باشد.

قانون فوق مشتمل بر ماده واحده در جلسه علنی روز چهارشنبه مورخ بیستم فروردین ماه یکهزار و سیصد و هشتاد و شش مجلس

مدنی تشخیص داده می‌شود و به استناد قسمت دوم ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری ابطال می‌گردد.

شماره هـ / ۱۳۷۸/۸/۲۰-۱۳۷۷/۷۷

رای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری

هدف قانونگذار از تثبیت حقوق مستمری و اختصاص آن به وراث قانونی تحت تکفل مستخدم متوفی جلوگیری از استیصال و عسر و حرج آنان در امر امرار معاش و تأمین معیشت آنان است و نتیجتاً قطع مستمری همسر دائم مستخدم متوفی به جهت ازدواج منقطع که به صراحت ماده ۱۱۱۳ قانون مدنی فی حد ذاته موجب حق نفقه نیست جواز قانونی ندارد. مضافاً اینکه در جهت تجلیل از مقام والای شهدا و تأمین رفاه عائله تحت تکفل آنان در بند یک تبصره الحاقی به قانون استخدام جانبازان، اسرا و افراد خانواده‌های شهدا، جانبازان از کار افتاده، اسرا و مفقودالائره‌های انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و... مصوب ۷۵/۹/۷ تصریح گردیده است که ازدواج همسران شهدا موجب قطع حقوق و دریافتی‌های موضوع تبصره نخواهد بود. بنا به جهات فوق‌الذکر دادنامه شماره ۵۱۸ مورخ ۱۳۷۹/۷/۲۶ شعبه هشتم دیوان مبنی بر تأیید استحقاق همسر دائم شهید به دریافت مستمری قانونی موافق اصول و موازین قانونی تشخیص داده می‌شود.

این رای به استناد قسمت آخر ماده ۲۰ قانون دیوان عدالت اداری، برای شعب دیوان و سایر مراجع ذیربط در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

شماره هـ / ۱۳۷۷/۶/۱۷-۸۹/۷۷

رای شماره ۱ : ۱۳۶۳/۱/۲۹ -

شماره ۱۲۶ - هـ

ردیف ۶۶/۶۶ هیأت عمومی

خلاصه موضوع رأی:

دخول مطلقاً چه مشروع باشد یا غیر مشروع، سبب سقوط ولایت پدر بوده و اجازه پدر شرط صحت عقد نیست.

با توجه به نظر اکثر فقهاء و به ویژه نظر مبارک حضرت امام مدظله العالی در حاشیه عروه الوثقی و نظر حضرت آیت الله العظمی منتظری که در پرونده منعکس است و همچنین با عنایت به ملاحظه صدر ماده ۱۰۲۳ قانون مدنی عقد دوم از نظر این هیأت صحیح و ولایت پدر نسبت به چنین عقدی ساقط است و مشروعیت دخول قبل از عقد شرط صحت عقد و با شرط سقوط ولایت پدر نیست و دخول مطلقاً (مشروع باشد یا غیر مشروع) سبب سقوط ولایت پدر می باشد بنابراین رأی شعبه نهم مدنی خاص موضوع دادنامه شماره ۲۷۹۱۹-۵۹/۱۱/۲۸ دایر بر صحت عقد دوم طبق موازین شرعی و قانونی صادر شده و صحیح است و این رأی برای محاکم در موارد مشابه لازم الاتباع است.

روزنامه رسمی شماره ۱۱۲۲۵ - ۱۳۶۳/۳/۲۲